



فهرست:

✓ مسلک اول

✓ مسلک دوم

✓ سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

مسلك اول

مسلك اول : در مسائلى كه قبل از ماجراى كربلا وقوع يافته است تولد امام حسين عليه السلام ترجمه : تولد حضرت سيدالشهداء ابى عبدالله الحسين عليه السلام در پنجم ماه شعبان المعظم به سال چهارم از هجرت رسول الله صلى الله عليه و آله بوده ؛ و بعضى گفته اند كه روز سوم آن ماه بود و برخى تولد آن جناب را روز آخر ماه ربيع الاول به سال سوم از هجرت گفته اند و بجز اين اقوال ، روايات ديگر نيز وارد است . بالجمله ؛ چون آن جناب در دار دنيا آمد، جبرئيل عليه السلام با هزار ملك از آسمان نازل گرديد بر رسول مجيد صلى الله عليه و آله و آن حضرت را تهنيت نمود به ولادت آن مولود مسعود. فاطمه زهرا عليها السلام فرزند ارجمند را به خدمت پيغمبر صلى الله عليه و آله آورد، آن جناب از ديدار نور ديده خود، خرسند و خشنود شد و آن مولود شريف را - حسين - نام نهاد. در كتاب - طبقات - از ابن عباس ذكر نموده به روايت او از عبدالله بن بكر بن حبيب سهمی كه گفت : خبر داد مرا حاتم بن صنه بر آنكه - أم الفضل - زوجه عباس بن عبدالمطلب - رضوان الله عليهما - گفت : پيش از آنكه امام حسين عليه السلام متولد گردد، شبى در خواب ديدم كه گويا پاره اى از گوشت بدن حضرت خاتم الانبياء صلى الله عليه و آله بريده شد و در دامن من قرار گرفت ؛ پس اين خواب خود را به حضرت رسول صلى الله عليه و آله عرض نمودم . آن جناب فرمود: كه همانا اگر خواب تو راست باشد فاطمه زهرا عليها السلام پسرى خواهد زائيد و من آن طفل را به تو مى سپارم تا او را شير دهى . ام الفضل گفت : كه به همان قسمى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرموده بود واقع گرديد و حسين عليه السلام را به من سپرد و دايه او بودم تا اينكه روزى آن طفل را به خدمت جدّ بزرگوارش آوردم و او را در دامان پيغمبر نهادم و آن حضرت ، نور ديده خود را مى بوسيد ناگاه طفل بول كرد و قطره اى از بول او بر جامه پيغمبر رسيد. من گوشت بدنش را نشگون گرفتم ، امام حسين عليه السلام به گريه افتاد. رسول خدا صلى الله عليه و آله مانند شخصى خشمناك به من فرمود: - آرام باش ، اى ام الفضل ! اينك جامه را به آب مى توان شست ، تو فرزند دلبند مرا آزرده . - ام الفضل گفت : او را در دامان پيغمبر گذاردم و خود رفتم تا آنكه آب آورده جامه رسول الله صلى الله عليه و آله را بشويم ، چون برگشتم ديدم كه جناب پيغمبر صلى الله عليه و آله گريان است . عرض كردم : يا رسول الله ! چه چيز شما را گريانيد؟ فرمود: اينك جبرئيل بر من نازل گرديد و مرا خبر داد كه اين فرزند را ، أمّ من به قتل مى آورند! روايان حديث چنين گفته اند كه چون يك سال تمام از عمر شريف آن جناب گذشت ، دوازده فرشته بر رسول مجيد نازل گرديد؛ يكي به صورت شير، دومى به صورت گاو، سومى به صورت اژدها، چهارمى به صورت انسان و هشت ملك ديگر هم به شكل هاى مختلف بودند با روهاى قرمز و بالهاى خود را پهن نموده و مى گفتند: يا محمد! زود باشد كه به فرزند دلبند تو حسين بن فاطمه عليها السلام نازل شود مانند آنچه كه به هاييل از قابيل نازل گرديد؛ و زود باشد كه اجر و مزد شهادت فرزند تو را، خدای متعال بدهد مانند آن اجر ثوابى كه به هاييل بخشيده و به گردن قاتل او بگذارد مانند گناهى را كه بر گردن قابيل است . و هيچ

فرشته مقرّبی در آسمانها باقی نماند مگر آنکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیدند و آن جناب را در قتل فرزند، تعزیه می گفتند و خبر می دادند آن رسول مکرم را به آن ثوابی که خدای به امام حسین علیه السلام خواهد داد و خاک قبر مطهر او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دادند و آن حضرت نفرین بر قاتلان فرزند، می نمود و عرض می کرد که پروردگارا، مخذول گردان کسی را که فرزند مرا خوار نماید و بکشش کشنده او را و او را از رسیدن به مراد خود بهره مند مگردان . راوی گوید: چون دو سال از عمر شریف آن جناب گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سفری پیش آمد؛ پس در پاره ای از راه که می رفت بایستاد و گفت : - *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* - و چشمان آن جناب اشک آلود گردید و گریه نمود؛ سبب گریه را از آن حضرت سؤال نمودند، فرمود: - *هَذَا جِبْرِئِيلُ* . - اینک جبرئیل است که مرا خبر می دهد از زمینی که کنار فرات واقع است و آن را - کربلا - می گویند که بر روی آن زمین فرزند دلبند من ، حسین فاطمه کشته می گردد! عرض نمودند: یا رسول الله ! کشنده آن جناب کیست ؟ فرمود: کشنده او مردیست که نام نحس او - یزید - است - خدا او را لعنت کند - و گویا که من اکنون قتلگاه و محلّ قیر او را به چشم خود نظر می نمایم . چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن سفر به مدینه مراجعت فرمود، مهموم و مغموم بود؛ پس بر منبر بالا رفت و خطبه انشاء فرمود و مردم را موعظه نمود در حالی که حسن و حسین علیهما السلام در خدمت آن بزرگوار در پیش روی آن حضرت بودند و چون از ادای خطبه فارغ گردید، دست راست خود را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ خود را بر سر حسین علیه السلام بنهاد و سر مبارک را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا، به درستی که محمد صلی الله علیه و آله بنده تو و نبی تو است و این دو فرزند از اطائب عترت و بهترین ذرّیه من و بنیان من اند. و ایشان را در میان اُمت خود می گذارم که جانشین من اند و اینک جبرئیل خبر داد مرا که این فرزند من کشته خواهد شد و مخذول خواهد بود؛ خداوندا کشته شدن را بر او مبارک گردان و او را از جمله سادات شهداء بگردان و مبارک مکن در حقّ قاتل و خوار کننده او. راوی گفت : پس مردم و اهل مسجد صداها به گریه و افغان بلند نمودند، آن حضرت فرمود که شما الا ن بر حال او گریه می کنید و حال آنکه او را یاری نخواهید کرد. پس از اتمام آن مجلس ، بار دیگر به مسجد مراجعت فرمود در حالتی که رنگ مبارک آن حضرت متغیّر و روی نازینش از شدت غضب سرخ بود و خطبه مختصر دیگر بخواند و در آن حال از چشمان آن حضرت اشک می ریخت پس فرمود: *إِنَّهَا النَّاسُ !* به درستی که من در میان شما دو چیز سنگین و بزرگ را واگذارده ام یکی کتاب خداست و دیگری عترت من که بنیاد امر من و مایه امتزاج آب طینت من و میوه دل و پاره جگر من اند. این دو چیز از هم جدایی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و به تحقیق که دشمن داشتید عترت مرا و برایشان ستم روا نمودید، آگاه باشید که من در روز قیامت انتظار این دو امر بزرگ دارم تا آنکه به نزد من آیند و من پرسش نمی کنم درباره ایشان مگر آنچه را که پروردگار من به من امر فرموده و آن آنست که از شما بخواهم که در حق ذوی القربی من ، دوستی نمایید؛ پس اندیشه کنید که مبادا در فردای قیامت بر کنار حوض کوثر نتوانید که مرا دید - در حالی نسبت به آنها کینه و ظلم روا داشته باشید - . زود باشد که در روز قیامت

سه سرکرده این اُمت با سه عَلم در نزد من خواهد آمد: یک عَلم سیاه و تاریک که ملائکه از دهشت و وحشت دیدار آن به فریاد آیند؛ پس در حضور من بایستند. من گویم که مَنْم احمد پیغمبر خدا بر عرب و عجم . گویند که ما از امت توایم ای احمد! پس من خواهم گفت که بعد از من چگونه بودید در حق اهل بیت و عترت من و در حق کتاب پروردگار من ؟ جواب می گویند: اما کتاب را، پس آن را ضایع نمودیم و اما عترت تو را، پس راغب و حریص بودیم که ایشان را تماما هلاک نمائیم و از روی زمین برداریم . پس من روی از ایشان بگردانم و از نزد من ، تشنه با روهای سیاه برگردند پس از آن ، گروه دیگر با عَلم به نزد من آیند که از گروه اول سیاه تر، پس به ایشان گویم : پس از وفات من چگونه رفتار نمودید بر دو - ثقل - که در میان شما گذارده بودم ؛ یکی بزرگ و دیگری کوچک ، که بزرگ کتاب خدا و کوچک عترت من بودند. جواب گویند: اما ثقل بزرگ را که کتاب خدا بود، مخالفت حکم آن نمودیم و اما ثقل کوچک که عترت باشد آن را خوار گردانیدیم و از هم گسیختیم . پس به ایشان گویم : از نزد من دور شوید! پس تشنه و روسیاه برگردند. آنگاه گروه دیگر با عَلم و با چهره های درخشنده از نور، بر من وارد شوند. به ایشان گویم : شما چه کسانید؟ گویند: مائیم اهل کلمه توحید و پرهیزکاری . مائیم اُمت محمد صلی الله علیه و آله ؛ ما بقیه اهل حق هستیم، کتاب پروردگار خود را برداشته ایم و حلال آن را حلال دانسته ایم و حرام آن را حرام شمردیم و ذَرِیه پیغمبر خود را دوست می داشتیم و ایشان را یاری کردیم از هر چیزی که خود را از آن یاری نمودیم و با هر کس که قصد جنگ با ایشان داشت قتال کردیم . پس به ایشان گویم که شما را بشارت باد! مَنْم محمد پیغمبر شما و اَلحق در دار دنیا چنان بودید که اکنون وصف نمودید؛ پس ایشان را از حوض کوثر سیراب کنم و آنها سیراب و خوشحال می گردند و داخل بهشت می شوند و در بهشت ، همیشه جاویدان باشند. راوی گوید: عادت مردم بر این جاری شد که یاد از قتل حسین مظلوم می نمودند و آن را در نظر عظیم می شمردند و منتظر و مترقب چنین واقعه بودند. چون معاویه بن ابی سفیان - علیهما اللعنة و النیران - در ماه رجب به سال شصت از هجرت ، جان به مالک دوزخ سپرد و یزید حرام زاده به جای آن ملعون به سلطنت نشست . یزید نامه ای به ولید بن عُقبه - حاکم مدینه نوشت و در آن نامه امر نموده بود که برایش از اهل مدینه ، خصوصا از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السّلام بیعت بگیرد و در آن نامه ، مندرج بود که هر گاه آن جناب بیعت ننماید او را گردن بزن و سر او را از برای من بفرست ! پس ولید بعد از مطالعه آن نامه ، مروان بن حکم را طلبید و با او در این باب مشورت نمود. مروان گفت که امام حسین علیه السّلام قبول نخواهد نمود که با یزید بیعت نماید و اگر من به جای تو می بودم او را گردن می زدم . ولید گفت : ای کاش ! من در سلک معدومین بودم تا به این امر شنیع مبتلا نگردیدم . پس از آن ، ولید کسی را خدمت ابی عبدالله علیه السّلام فرستاده او را طلب داشت . آن حضرت با سی نفر از اهل بیت و دوستان خود به منزل ولید، تشریف آوردند. ولید خبر مرگ معاویه پلید را به او داد و اظهار داشت که آن جناب با یزید بیعت نماید. امام علیه السّلام فرمود: اُیْهَا الْأَمِیر! بیعت کردن من نمی توان که به پنهانی باشد، چون فردا شود و مردم را طلب داری ما را نیز با ایشان بخواه . مروان لعین - که در آن مجلس حاضر بود - گفت : ای امیر! این عذر را از او میپذیر و اگر

بیعت نمی نماید او را گردن بزن . امام حسین علیه السلام [از شنیدن این سخنان] در غضب شد، فرمود: وای بر تو، ای پسر زن [کبود چشم] زناکار! تو را چه یارا که حکم نمایی مرا گردن زنند؟! به خدا سوگند! دروغ گفتمی و خود را [با این سخنان جسارت آمیز] خوار داشتی . سپس آن حضرت علیه السلام روی مبارک به جانب ولید نمود. فرمود: ای امیر! ماییم خانواده نبوت و معدن رسالت و خانه ما محل آمد و شد ملائکه است و خدای متعال به ما ابتدای خلقت و رحمت را فرمود و به ما ختم خواهد نمود و یزید مردیست فاسق و شرابخوار و کشنده نفس محترمه ، آشکارا به فسق مشغول است ، مانند من ، کسی با او بیعت نخواهد نمود و لکن چون صبح فردا شود، ما و شما هر دو - نظر در امور خویش نماییم که چه کس از میان ما سزاوار به خلافت و بیعت خلق با او باشد. پس از ادای این کلمات ، امام علیه السلام از نزد ولید، بیرون آمد. مروان لعین به ولید گفت : با راءى من مخالفت کردی و عصیان نمودی . ولید گفت : وای بر تو باد! به من اشاره کردی به امری که دین و دنیای مرا از دست بدهی ؛ برو، به خدا سوگند! که دوست نمی دارم که تمام دنیا را مالک باشم و حال آنکه قاتل امام حسین علیه السلام بوده باشم ؛ به خدا سوگند! گمان ندارم کسی خدا را ملاقات کند و خون حسین علیه السلام در گردن او باشد مگر آنکه میزان اعمال او سبک خواهد بود و خدای متعال نظر رحمت به سوی او نخواهد نمود و او را از گناه پاک نخواهد کرد و عذابی دردناک او را خواهد بود. راوی گوید: چون صبح شد آن حضرت که از منزل خود می آمد، اخبار مختلف از مردم می شنید، پس مروان پلید را در راه ملاقات نمود. مروان عرض کرد: ای ابا عبد الله ، من تو را نصیحت می کنم ، از من بپذیر که به راه راست خواهی رسید؟! امام علیه السلام فرمود: آن راءى [خیر خواهانه] کدام است ؟ بگو تا بشنوم . مروان گفت : از برای تو چنین صلاح می دانم که با یزید بیعت نمایی که از برای دین و دنیای تو بهتر خواهد بود؟! امام حسین صلی الله علیه و آله فرمود: - اِنَّا لِلّٰهِ.. - و در این صورت ، باید با اسلام ، سلام و وداع نمود که از دست ما خواهد رفت ؛ زمانی که اُمّت مبتلا به - راعى - و - امیری - چون یزید شوند. به درستی که شنیدیم از جدّ بزرگوار خود رسول مجید صلی الله علیه و آله که فرمود: - خلافت حرام است بر آل ابوسفیان - . سخن در میان آن حضرت علیه السلام و مروان پلید به طول انجامید تا آنکه مروان خشمناک گشت و رفت . - آنچه به تحقیق نزد ما پیوسته ، آن است که حضرت سید الشهداء علیه السلام عالم بود به سرانجام کار خود و دانا بوده است که به درجه شهادت خواهد رسید و تکلیف آن جناب همان بوده که تکیه و اعتمادش بر شهادت بود و جماعتی از راویان اخبار مرا خبر دادند که نامه‌های ایشان را در کتاب - غیاث سلطان الوری لسکّان الثری - مذکور داشته ام و سندهای ایشان به شیخ جلیل ابی جعفر محمد بن بابویه قمی - اءَعْلَى اللّٰهُ مَقَامُهُ - می رسید به موجب آنچه که در کتاب - امالی - خود ذکر نموده و سند به مفضل بن عمر و او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می رسد که حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از روزها به خدمت برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام رسید، چون چشم امام حسن علیه السلام به برادر خود افتاد گریه نمود! امام حسین علیه السلام عرض نمود: سبب گریه شما چیست ؟ امام حسن علیه السلام فرمود: گریه می کنم از جهت آنچه که بر سر تو می آید!

سپس فرمود که شهادت من به آن زهری است که به سوی من می آورند و به پنهانی به من می خوراندند و من به آن زهر کشته می شوم و لکن هیچ روزی به مانند روز تو نخواهد بود، ای اباعبدالله؛ برای اینکه سی هزار کس دور تو را خواهد گرفت که همه ادعا می کنند از اُمّت جدّ ما صلّی الله علیه و آله هستند و خود را مسلمان و معتقد به اسلام می دانند، پس اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون تو و ضایع ساختن حرمت تو و اسیر نمودن ذُرّیه و زنان و دختران تو و تاراج کردن بُنه بارگاه تو و چون چنین شود، خدایمتعال بر بنی اُمّیه، لعنت دائم فرو فرستد و آسمان خون با خاکستر خواهد بارید و همه چیز بر مظلومیت تو گریه می کند حتی حیوانات وحشی صحرا و ماهیان دریا! خبر داد مرا جماعتی از راویان که در سابق به اسم بعضی از آنها اشاره نمودم و سندهای ایشان به عمر نَسّابه - رضوان الله علیه - که در کتاب - شافی - خودش - که در علم نَسَب است - ذکر نموده و سند آن را به جدّ خود محمد بن عُمَر می رساند. محمد گوید: شنیدم از پدر خود عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که این حدیث را از برای دایی های من از آل عقیل، نقل می نمود و گفت: چون برادر من امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید پلید، امتناع نمود من در مدینه طیبه به منزل او رفتم و او را تنها یافتم، گفتم: فدای تو گردم، ای ابا عبدالله! برادرت امام حسن علیه السلام به من خبر داده حدیثی را که از پدر بزرگوار خود شنیده بود. چون سخن را به اینجا رسانیدم گریه بر من پیشی گرفت و نگذاشت که سخن را تمام کنم و صدای من به گریه بلند گردید پس آن جناب مرا در آغوش کشید و فرمود که آیا برادر من به تو چنین خبر داده که من کشته خواهم شد؟ گفتم: چنین امری بر تو مبادا. پس فرمود: تو را به حق پدرت سوگند می دهم که آیا برادرم به تو خبر داده از کشته شدن من؟ گفتم: چنین است. ای کاش که دست خود را می دادی و با این گروه بیعت می نمودی؟ فرمود: خبر داد پدرم که رسول خدا به او خبر داده که او و من کشته خواهیم شد، قبر من نزدیک قبر پدرم خواهد بود، آیا تو چنین می پنداری که آنچه تو از آن مطلع هستی، من از آنها بی خبرم؟! به خدا سوگند! هرگز خواری و ذلّت از برای خود نخواهم پسندید. البته مادرم فاطمه زهرا در روز قیامت پدرش رسول خدا را دیدار خواهد نمود و شکایت خواهد کرد از ظلم و ستمی که ذُرّیه او از این امت دیدند. داخل بهشت نشود هر کسی که فاطمه را در حق ذرّیه او، اذیت نموده باشد. سید ابن طاووس چنین گوید که شاید بعضی کسانی که راهنمایی نشده اند به سوی معرفت داشتن به اینکه شرافت سعادت به شهادت است، چنین اعتقاد دارند که به مانند چنین حالی از شهادت نمی توان خدای متعال را عبادت نمود، آیا چنین کس نشنیده که خدای متعال در قرآن راست گفتار ذکر نموده که تکلیف فرموده گروهی از امتهای سابق را که نفس خود را به قتل رسانند آنجا که فرموده: - فَتُوبُوا... - - ۱۱ - پس توبه کنید! و به سوی خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. و شاید چنین گمان دارد که در آنجایی که خدای متعال ذکر فرموده: - وَلَا تَلْفُوا... - - ۱۲ - خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید. آن - تهلکه - که از آن نهی فرموده، کشته شدن باشد و حال آنکه چنین نیست، بلکه تعبّد به شهادت یافتن از اَبْلَغِ درجات سعادت است. و به تحقیق ذکر نموده صاحب کتاب - مقتل - آن روایات آن از امام جعفر صادق علیه

السَّلام است که از - اَسَلَم - چنین روایت گردیده در تفسیر این آیه شریفه - لا تُلْفُوا... - که - اَسَلَم - گفت: در یکی غزوات به جهاد رفتیم، در نهاوند یا بلد دیگر؛ و ما مسلمانان و دشمنان دو صف بسته بودیم چنان صفها که مانند آن را در طول و عرض ندیده ام، کُفَّار روم پشت به حصار شهر خود داده بودند یعنی پشت ایشان محکم بود؛ پس مردی از میان صف مسلمین بر صف دشمن حمله نمود، مردم گفتند: - لا إِلَهَ... -، این مرد خود را به مهلکه انداخت. ابویوب انصاری رحمه الله که در آن معرکه حاضر بود به جماعت مسلمانان، گفت که شما این آیه را چنین تاءویل نمائید که این مرد که طالب شهادت شده بر دشمن حمله نموده، خود را در - تهلکه - انداخته است، چنین نیست که شما را گمان است؛ بلکه این آیه شریفه در شاعن ما نازل گردید که چون ما مشغول بودیم به یاری نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیال و اموال خویش را وا گذاردیم و ترک نمودیم که در نزد آنها بمانیم و آنچه را که فاسد گردیده اصلاح آن نمائیم. سپس رفته رفته به واسطه آنکه از آنها غفلت نمودیم ضایع گردیدند و از این جهت، خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود از جهت آنچه که در خواطر مُخَمَّر داشتیم و خیال نمودیم که از یاری پیغمبر دست برداریم و به اصلاح خود بکوشیم. معنی آیه این است که: اگر شما ترک یاری رسول خدا نمودید و در خانه های خود اقامت کردید چنان است که خود را به دست خویش در مهلکه انداخته باشید و خدای تعالی بر شما خشم خواهد گرفت و به این واسطه هلاک خواهید گردید. پس این آیه شریفه ردی بود بر ما از آنچه گفته بودیم و بر آن عزم نموده بودیم که در خانه ها اقامت گزینیم و ترغیبی مؤکد بود بر آنکه ما مسلمانان با کفار جنگ بنماییم و نازل نگردیده بر آن کس که بر دشمن حمله آورد و اصحاب خود را نیز ترغیب کند تا مانند او جهاد کنند و فیض شهادت را در راه خدا به امید اجر و ثواب طلبند. سید ابن طاوس می گوید: این مطلب را در خطبه همین کتاب خود سابقا ذکر نمودم و بعد از این هم ذکر خواهد شد آنچه پرده از روی این اسباب بردارد. راویان حدیث بعد از گزارش مذاکرات امام با ولید و مروان لعین، چنین گفته اند که در صبح آن شبی که حضرت امام حسین علیه السَّلام به خانه ولید، تشریف فرما شده بود بار سفر مکه را بست و متوجه خانه خدا گردید و سه روز از ماه شعبان سال ۶۰ از هجرت گذشته بود که وارد شهر مکه معظمه شد و باقی شعبان و ماه رمضان و ماه شوال و ماه ذی القعدة را در مکه اقامت فرمود. راوی گوید: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به خدمت آن جناب آمدند و اشاره نمودند که در مکه بماند. امام علیه السَّلام در جواب فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود به امری که ناچار باید به جا بیاورم. پس ابن عباس از خدمت آن جناب مرخص گردید در حالی که می گفت: واحْسِنَانَه! سپس عبدالله بن عمر به خدمتش رسید و اشاره نمود که با گروه ضلال صلح نماید و بیم داد او را از آنکه قتال کند. امام فرمود: ای اباعبدالرحمان! ندانسته ای که از پستی و خواری دنیا در نزد خدای تعالی بود که سر مطهر جناب یحیی بن زکریا علیه السَّلام را به هدیه و تعارف بردند از برای سرکشی از سرکشان بنی اسرائیل؛ آیا ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را می کشتند؟! سپس در بازارهای خود می نشستند و خرید و فروش می نمودند، که گویا هیچ کاری نکرده بودند؛ پس خدا متعال تعجیل نفرمود در انتقام کشیدن از

ایشان بلکه بعد از مدتی گرفت ایشان را مانند گرفتن شخص صاحب عزت و انتقام کشنده . ای عبدالله !
 بپرهیز از خشم خدای تعالی و دست از یاری من بردار. راوی گوید: چون اهل کوفه شنیدند که حضرت امام
 حسین علیه السلام به مکه معظمه رسیده و از بیعت کردن با یزید پلید امتناع دارد، همه در خانه سلیمان بن
 صرد خزاعی مجتمع گردیدند و چون جمعیت ایشان کامل گردید، سلیمان بن صرد برخاست و خطبه ای خواند
 و در آخر خطبه خود گفت : ای گروه شیعیان ! شما دانستید که معاویه لعین به درک رفته و به سوی غضب
 خدای تعالی روی آورده و به نتایج کردار خویش رسیده و فرزند پلید آن ملعون به جای پدر خبیث خود نشسته
 و حضرت امام حسین علیه السلام از بیعت کردن با او رو گردانیده است و از ظلم طاغوتیان آل ابوسفیان
 - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - به سوی مکه معظمه فرار نموده است و شما، شیعیان او هستید و از پیش ، شیعه پدر
 بزرگوار آن حضرت بوده اید و امروز آن جناب محتاج است که شما او را یاری نمایید؛ اگر می دانید که او را
 یاری خواهید نمود و در رکاب او با دشمنان او، جهاد خواهید کرد عریض خود را به آن جناب بنویسید؛ اگر می
 ترسید که مبدا سستی در یاری او نمایید و از دور او متفرق گردید، در این صورت ، این مرد را مغرور و فریفته
 خود نسازید. راوی گوید: اهل کوفه نامه ای به خدمت آن جناب نوشتند به این مضمون که - بِسْمِ اللَّهِ... -
 این نامه ایست به سوی حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، از جانب سلیمان بن صرد و مُسَيَّب بن
 نَجَبَه و رِفَاعَه بن شَدَّاد و حَبِيب بن مُظَاهِر و عبدالله بن وائل و از جانب سایر شیعیان آن حضرت از جماعت مؤ
 منان که سلام ما بر تو باد! اما بعد؛ حمد و سپاس آن خداوندی را سزااست که آن کس را که دشمن تو و
 دشمن پدر تو از سابق بود هلاک نمود. آن مرد جبار و عنید و ستمکار که امور این امت را به ظلم تصرف کرد
 و غنیمت ها و اموال ایشان را غصب نمود و بدون آنکه امت راضی باشد آن مرد بر ایشان امیر و حکمران
 گردید. پس از آن ، اخیار و نیکوکاران را کشت و ناپاکان و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را سرمایه دولتمندی
 ظالمان و سرکشان قرار داد. پس دور باد از رحمت خدا، چنانکه قوم ثمود از رحمت خدا دور گردیدند. پس ما را
 امام و پیشوایی جز تو نیست ، بیا به سوی ما که شاید خدامتعال ما را به واسطه تو بر اطاعت حق مجتمع سازد
 و اینک نعمان بن بشیر - حاکم کوفه - در قصر دارالاماره می باشد و با او از برای نماز جمعه و نماز
 عید حاضر نمی شویم و اگر خبر به ما برسد که حرکت فرموده ای ، او را از کوفه بیرون خواهیم نمود تا به
 شام برگردد. ای فرزند رسول خدا، سلام ما بر تو و رحمت و برکات الهی بر پدر بزرگوار تو باد! - وَلَا
 حَوْلَ... - بعد از آن ، نامه مزبور را روانه خدمت آن جناب نموده و پس از آن ، دو روز دیگر درنگ کردند.
 بعد از دو روز جماعتی را به خدمتش فرستادند که با ایشان یک صد و پنجاه طغری عریضه از یک نفر، دو نفر،
 سه نفر و چهار نفر بود و در آن نامه های امضا شده خواهش نموده بودند که آن حضرت به نزد ایشان تشریف
 فرما گردد و با وجود این همه نوشته ، آن حضرت ابا و امتناع می فرمود و اجابت خواهش ایشان را فرمود تا
 اینکه در یک روز ششصد عریضه و کتابت ایشان به خدمت آن جناب رسید و همچنان نامه از پس نامه
 میرسید تا آنکه در یک دفعه و به چندین دفعات متفرقه ، دوازده هزار نوشته ایشان در نزد آن جناب مجتمع
 گردید. راوی گفت که بعد از رسیدن آن همه نامه ها، هانی بن هانی سبّعی و سعید بن عبدالله حنفی با نامه

ای که بر این مضمون بود از کوفه به خدمتش رسیدند و این ، آخرین نامه بود که به خدمت آن حضرت رسیده بود. در آن نوشته بود: - بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - عریضه ای است به محضر حسین بن علی امیر مؤمنان علیه السلام از جانب شیعیان آن حضرت و شیعیان پدر آن جناب علیه السلام اما بعد؛ مردم انتظار قدم تو را دارند و بجز تو کسی را مقتدای خود نمی دانند؛ پس یَا اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ! بشتاب و تعجیل فرما، باغها سبز شده و میوه هارسیده و زمین ها پر از گیاه و درختان سبز و خرم و پر از برگ گردیده ؛ پس تشریف بیار و قدم رنجه فرما، چنانچه بخواهی ، پس خواهی رسید به لشکری آراسته و مهیا. سلام و رحمت خدا بر تو باد و بر پدر بزرگوار تو که پیش از تو بود. - چون نامه به خدمت آن جناب رسید، هانی بن هانی سَبِیعی و سعید بن عبدالله حنفی را فرمود که به من خبر دهید که این نامه را چه کسانی نوشته اند و که به شما داده ؟ عرض نمودند: یَا اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ! شَبِثَ بن رَبِعی ، حَجَّار بن اَبَجْرَ، یزید بن حارث، یزید بن رُوَیْم ، عُرُوَه بن قیس ، عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر بن عطار نوشته اند. پس آن جناب برخاست و دو رکعت نماز در میان - رکن - و - مقام - به جای آورد و در این باب از خدای متعال طلب خیر نمود. سپس جناب مسلم بن عقیل را طلبید و او را از کیفیت حال مطلع گردانید و جواب نامه های کوفیان را نوشت و به وسیله جناب مسلم ارسال نمود و در آن وعده فرمود که در خواست ایشان را اجابت نماید و مضمون آن نامه این بود: - به سوی شما پسر عموی خود مسلم بن عقیل را فرستادم تا آنکه مرا از آنچه که رأی جمیل شما بر آن قرار گرفته ، مطلع سازد. - پس جناب مسلم با نامه آن حضرت ، روانه کوفه گردید تا به شهر کوفه رسید. چون اهل کوفه بر مضمون نامه آن حضرت علیه السلام اطلاع یافتند خرسندی بسیار به آمدن جناب مُسَلِّم اظهار داشتند و او را در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود آوردند و گروه شیعیان به خدمتش آمد و شد می کردند و چون گروهی بر دور آن جناب جمع می آمدند، نامه امام علیه السلام را بر ایشان قرائت می نمود و ایشان از غایت اشتیاق به گریه می افتادند. به همین منوال بود تا آنکه هیجده هزار نفر با آن جناب بیعت نمودند و در این اثناء، عبدالله بن مسلم باهلی ملعون ، عماره بن ولید پلید، عمر بن سعد عنید، نامه ای به سوی یزید ولدالزنا مرقوم داشتند و آن پلید را از کیفیت حال جناب مسلم بن عقیل ، با خبر نمودند و برای یزید چنان صلاح دانسته و به او اشاره کردند که نُعمان بن بشیر را از حکومت کوفه منصرف دارد و دیگری را در جای او منصوب نماید. یزید پلید نامه ای به سوی ابن زیاد لعین - که در بصره حاکم بود - نوشت و منشور ایالت کوفه را به ضمیمه حکومت بصره به او بخشید و او را به کیفیت حال و امر جناب مسلم بن عقیل و حال حضرت امام حسین علیه السلام آگاه نمود و تاءکید بسیار کرد که جناب مسلم را به دست آورده و او را شهید نماید. پس عبیدالله بن زیاد پلید مهیای رفتن شهر کوفه گردید و از آن طرف حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نامه ای به جانب اهل بصره و به گروهی از اشراف و بزرگان آن شهر، روانه داشت و آن نامه را به دست غلام خود سلیمان - که مُکَنّی بود به - ابورزین - - سپرده ، روانه بصره فرمود و آن نامه مشتمل بود بر دعوت نمودن ایشان به آنکه آن جناب را یاری نمایند و قید اطاعت او را به گردن نهند و از جمله آن جماعت یزید بن مسعود نَهْشلی و مُنْذِر بن جارود عبْدی بود. یزید بن مسعود، طائفه بنی تمیم و بنی

حظله و بنی سعد را طلب کرد و ایشان را جمع نمود؛ چون حاضر گردیدند گفت: ای جماعت بنی تمیم، آیا مرا در حق خویش چگونه به جا آوردید و حسب و موقعیت مرا در میان خود چگونه یافتید؟ همگی یک صدا گفتند: بَخِ بَخِ؛ بسیار نیکو و به خدا سوگند که تو را مانند استخوانها و فقرات پشت و کمر خود و سر آمد فخر و نیکنامی و در نقطه وسط شرافت و بزرگواری، یافتیم. حق سابقه بزرگواری مر تو راست و تو را در سختی ها ذخیره خود می دانیم. گفت: اینک شما را در اینجا جمع نموده ام از برای امری که می خواهم در آن امر با شما هم مشورت کنم و هم از شما اعانت طلبم. همگی یک صدا در جواب گفتند: به خدا قسم که ما همه شرط نصیحت به جا آوریم و کوشش خود را در راءِی و تدبیر دریغ نداریم؛ بگو تا بشنویم. پس یزید بن مسعود گفت: معاویه به جهنم واصل گردید و به خدا سوگند، مرده ای است خوار و بی مقدار که جای افسوس بر هلاکت او نیست و آگاه باشید که با مردن او در خانه جور و ستم شکسته و خراب و ارکان ظلم و ستمکاری متزلزل گردید و آن لعین، بیعتی را تازه داشته و عقد امارت را به سبب آن بر بسته به گمان آنکه اساس آن را مستحکم ساخته؛ دور است آنچه را که اراده کرده، کوششی سست نموده و یارانش در مشورت، او را مخدول ساخته اند و به تحقیق که فرزند حرام زاده خود یزید پلید شرابخوار و سرآمد فجور را به جای خود نشانیده، ادعا می کند که خلیفه مسلمانان است و خود را بر ایشان امیر می داند بدون آنکه کسی از مسلمانان بر این امر راضی و خشنود باشد با آنکه سرشته حلم و بردباری او کوتاه و علم او اندک است به قدری که پیش پای خود را ببیند، معرفت به حق نداد. - فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسْمًا... - به خدا سوگند! جهاد کردن با یزید از برای ترویج دین، افضل است در نزد خدای تعالی از جهاد نمودن با مشرکان. و همانا حسین بن علی علیه السلام فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، صاحب شرافت اصیل و در راءِی و تدبیر محکم و بی عدیل است. صاحب فضلی است که به وصف در نمی آید و صاحب علمی که منتها ندارد، او سزاورتر است به خلافت از هرکسی، هم از جهت سابقه او در هر فضیلتی و هم از حیث سن و هم از بابت تقدّم و قرابت او از رسول صلی الله علیه و آله؛ عطوف است بر صغیر و مهربان است نسبت به کبیر؛ پس گرامی پادشاهی است بر رعیت و نیکو امامی است بر مردم و به واسطه او، حجت خدا بر خلق تمام و موعظه الهی به منتها و انجام است؛ پس از دیدن نور حق کور نباشید و کوشش در ترویج باطل ننمائید و به تحقیق که صخر بن قیس شما را در روز جَمَل به ورطه خذلان مخالفت با علی علیه السلام در انداخت تا اینکه با حضرتش در آویختید. پس اینک لوث این گناه را با شتافتن به یاری فرزند رسول صلی الله علیه و آله از خود بشوید و ننگ این کار را از خویشتن بردارید. به خدا سوگند! هیچ کس کوتاهی نکند از یاری آن جناب جز آنکه خد مذلت رادر اولاد او به ارث گمارد و عشیره و کسان او را اندک نماید و من خود اکنون مهیا و در عزم جنگم و لباس جهاد بر تن راست نموده و زره جنگ را در بردارم، هرکس کشته نشد عاقبت بمیرد و آنکه فرار کرد از مرگ جان به سلامت نخواهد برد. خدا شما را رحمت کند، پاسخ مرا نیکو دهید و جواب پسندیده بگویید. پس طایفه بنی حظله به تکلم آمدند و گفتند: ای ابا خالد، ماییم تیر ترکش و سواران شجاع عشیره تو؛ اگر ما را به سوی نشانه افکنی به هدف خودخواهی رسید و اگر با دشمنان در آویزی و جنگ نمایی فتح و پیروزی از آن تو باشد.

به خدا قسم که در هیچ ورطه فرو نمی روی جز آنکه ما نیز با تو خواهیم رفت و با هیچ شدت و سختی رو برو نگردی مگر اینکه ما نیز با تو شریک باشیم و با آن مشکل و سختی روبرو گردیم . به خدا سوگند، با شمشیرهای خود، تو را یاری و به بدنها، سپر تو باشیم و تو را محافظت نماییم . آنگاه بنی سعد به سخن در آمدند گفتند: ای ابا خالد، دشمن تر از هر چیز نزد ما، مخالفت با رأی تو است و خارج بودن از تدبیر تو؛ چه کنم که قیس بن صخر ما را مأمور داشته که ترک قتال کنیم و تا کنون ما این امر را شایسته می دانستیم و از این جهت عزت و شاعن در قبیله ما پایدار مانده ، پس ما را مهلتی باید تا به شرط مصلحت کوشیم و رجوع به مشورت نماییم و پس از مشورت ، عقیده و رأی ما در نزد تو ظهور خواهد یافت . پس از آن ، طائفه بنی عامر بن تمیم آغاز سخن کردند گفتند: ای ابا خالد، ما پسران قبیله پدر تو هستیم و هم سوگند باتو؛ از هر چه که تو خشم گیری ما را از آن خشنودی نیست بلکه ما نیز از آن خشمناکیم و چون به جایی کوچ نمای ، ما نیز وطن اختیار نماییم و تو را همراهی کنیم . امروز فرمان تو راست ، بخوان تا اجابت کنیم و آنچه فرمایی ، اطاعت داریم . فرمان به دست تو است چنانچه بخواهی ما نیز مطیع توایم . آنگاه یزید بن مسعود، بار دیگر طائفه بنی سعد را مخاطب نموده گفت : به خدا سوگند! اگر شما ترک نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمائید، خدای متعال تیغ انتقام را از فرق شما بر نخواهد داشت و شمشیر عداوت در میان شما إلى الأبد باقی خواهد بود. سپس یزید بن مسعود نامه ای به خدمت امام علیه السلام مرقوم داشت به این مضمون:

... نوشته حضرت به من رسید و آنچه را که بدان ترغیت و دعوت فرموده بودی فهمیده و رسیدم که همانا بهره خویش را از اطاعت فرمانت بیایم در یافت و به نصیب خویش از فیض نصرت و یاری بهره مند بایدم گردند و به درستی که خدای متعال هرگز زمین را خالی نخواهد گذاشت از پیشوایی که بر طریقه خیر و یا هدایت کننده به سوی راه نجات باشد و اینک شما باید حجّت خدا بر خلق و بر روی زمین ودیعه حضرت حق ، شما باید نهال درخت زیتون احمدی که آن حضرت اصل درخت و شما شاخه اوید؛ پس قدم رنجه فرما به بخت مسعود. همانا گروه گردنکشان بنی تمیم را برای طاعت تو خوار و چنان طریق بندگی ایشان را هموار نمودم که اشتیاق ایشان به دنبال هم در آمدن در طاعت ، به مراتب بالاتر است از حرص شترانی که سه روز، به تشنگی برای ورود بر آب روان ، به سر برده اند. رقاب بنی سعد را هم به بند فرمانت در آورده ام و کینه های دیرینه سینه هایشان را فرو شسته ام به نصیحتی که مانند باران که از ابر سفید فرو ریزد، آن زمانی که پاره های ابر از برای ریختن باران به صدا در آیند آنگاه درخشنده شوند. چون جناب ابی عبد الله علیه السلام نامه آن مؤ من مخلص را قرائت نمود و بر مضمونش اطلاع یافت از روی شادی و انبساط فرمود: تو را چه شد خدایت ایمن کناد در روز خوف و تو را عزیز دارد و پناه دهد در روز قیامت از تشنگی . یزید بن مسعود در تهیه خروج - از شهر بصره - بود و عزم رسیدن به خدمت آن امام مظلوم نموده که خبر وحشت اثر شهادت آن جناب به او رسید که قبل از آنکه از بصره بیرون آید. پس آغاز جزع و زاری و ناله و سوگواری در داد که از فیض شهادت محروم بماند. اما مُنذر بن جارود، پس نامه آن جناب را با - رسول آن حضرت - به نزد عبید الله بن زیاد پلید آورد؛ زیرا که ترسیده بود از آنکه مبادا که این نامه حيله و دسیسه

باشد که عبید الله لعین فرستاده تا آنکه عقیده او را در باره امام علیه السلام بداند و - بحریه - دختر منذر، همسر عبید الله زیاد بود. پس ابن زیاد بد بنیاد، رسول آن حضرت را گرفته و بر دارش بیاویخت و خود بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از ارتکاب مخالفت با او و یزید بیم داد و از هیجان فتنه و آشوب بترسانید و خود آن شب را در بصره اقامت نمود و چون صبح شد برادر خویش عثمان بن زیاد بدبنیاد را به نیابت برگزید و خود به سرعت تمام متوجه قصر دارالاماره کوفه گردید. چون آن ملعون به نزدیک شهر کوفه رسید از مرکب فرود آمد و درنگ نمود تا شب در آید، پس شبانه داخل کوفه گردید. اهل کوفه را چنان گمان رسید که حضرت امام حسین علیه السلام است؛ پس خود را به قدمهای او می انداختند و به نزد او می آمدند و چون شناختند که ابن زیاد بدبنیاد است از اطراف او متفرق شدند. پس آن لعین پلید خود را به قلمرو دارالاماره رسانیده داخل قصر شد و آن شب را تا صبح به سر برد؛ چون صبح شد بیرون شتافت و در مسجد، بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت سلطان یعنی یزید ترسانید و وعده احسان و جوایز به مطیعان او داد. و چون جناب مسلم بن عقیل از رسیدن ابن زیاد لعین با خبر گردید از بیم آنکه مبدا که آن پلید از بودن او در کوفه آگاه شود، از خانه مختار بیرون آمد و قصد خانه هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - نمود. پس هانی او را در خانه خود پناه داد. پس از آن، گروه شیعه به نزد آن جناب به کثرت مراودت میکردند و به خدمتش مُشرف می شدند و از آن طرف، عبیدالله بن زیاد جاسوسان در شهر کوفه گماشت که جناب مسلم را به دست آورند و چون بدانست که در خانه هانی بن عروه است، محمد بن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج پلید را طلبید و گفت: چه شد که هانی بن عروه به نزد ما می آید؟ گفتند: ما نمی دانیم چنین گفته اند که هانی را مرضی عارض گردیده و از مرض شکایت دارد. ابن زیاد گفت: شنیده ام که از مرض بهبود یافته و او بر در خانه خویش می نشیند و اگر دانستمی که او را عارضه ای است همانا به عیادتش می شتافتم؛ پس شما به نزدش رفته او را ملاقات نمایید و به فرمائیدش ادای حقوق واجبه ما را بر ذمّش فرو نگذار؛ زیرا که ما را محبوب نیست که امر چنین شخصی از اشراف و سروران عرب در نزد فاسد و ناچیز آید. فرستادگان آن لعین به نزد هانی آمدند و شبانگاهی بر درب خانه اش بایستادند و پیغام ابن زیاد لعین را به او رساندند، گفتندش تو را چه رسیده که به دیدن امیر نشتافتی و او را ملاقات نفرمودی؛ زیرا او به یاد تو افتاده چنین گفته که اگر دانستمی که او را عارضه است من خود به عیادتش می شتافتم. هانی، فرستادگان را پاسخ چنین داد: مرا بیماری، از خدمت امیر بازداشته. گفتند: به ابن زیاد خبر داده اند که شبانگاهان به درب خانه خویش می نشینی و درنگ تو را از ملاقاتش ناخوش آمده و ناگرویدن و جفا کردن را، سلاطین از مانند تو تحمل نکنند؛ زیرا تویی سرور قوم خود و بزرگ طایفه خویش و تو را سوگند که به ملازمت ما بر مرکب بنشین و به نزد عبیدالله لعین آئی. پس هانی ناچار لباس خود را طلبید و پوشید آنگاه اشتر خویش را خواسته و سوار گردید و روانه راه شد. چون به نزدیک قصر دارالاماره رسید همانا در خاطرش گذشت و نفسش احساس نمود پاره ای از علائم را که یافته بود. لذا حسان بن اسماء بن خارجه را گفت: ای برادرزاده، به خدا سوگند که من از این مرد بیمناک و خائفم، راءى تو در این باب چیست؟ حسان گفت: ای

عمو، به خدا قسم که در تو هیچ خوف و خطر نمی بینم و تو چرا بر خویشتن راه عذر قرار می دهی . و حسّان را علم و اطلاعی نبود که به چه جهت عبیدالله به طلب هانی فرستاده . هانی با جمیع همراهان و فرستادگان ، بر ابن زیاد داخل شدند. چون چشم ابن زیاد به هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - افتاد به طریق مَثَل گفت : - خیانتکار را، پاهایش به نزد تو آورد - . پس ابن زیاد ملعون متوجه به شُرَّيْح که در پهلوی او نشسته - شد و اشاره به سوی هانی نمود و شعر معروف عمرو بن معدی کرب زبیدی را خواند: - أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي ... - ؛ یعنی من خواهان زندگانی اویم و او خواهان کشتن من است ، عذر خواهی که دوست تو باشد، از طائفه - مُراد - بیاور تا عذر خواهی نماید. هانی گفت : أَيُّهَا الْأَمِير! مطلب چیست ؟ آن ملعون گفت : بس کن ای هانی ! این کارها چیست که در خانه خود علیه امیرالمؤمنین -؟! - یزید و از برای قاطبه مسلمانان فراهم آورده ای ؟ مسلم بن عقیل را در خانه خود منزل داده ای و اسلحه جنگ و مردان کارزار در خانه های همسایگان از برای او فراهم آورده ای . چنین پنداشته ای که این امر بر من پوشیده خواهد بود؟ هانی - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فرمود: من چنین نکرده ام .

متن عربی : فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: عَلَيَّ بِمَعْقِلِ مَوْلَايَ - وَكَانَ مَعْقِلٌ عَيْنُهُ عَلَى اَعْبَارِهِمْ، وَ قَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ اَسْرَارِهِمْ - فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا رَأَهُ هَانِي عَرَفَ اَنَّهٗ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِ، فَقَالَ: اَصْلَحَ اللّٰهُ الْأَمِيرَ وَاللّٰهُ مَا بَعَثْتُ اِلَى مُسْلِمٍ وَلَا دَعَوْتُهُ، وَلَكِنْ جَاءَنِي مُسْتَجِيرًا، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ، وَذَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَأَوْثِنْتُهُ، فَأَمَّا اِذْ قَدْ عَلِمْتَ فَخَلَّ سَبِيلِي حَتَّى اَرْجِعَ اِلَيْهِ وَأَمْرُهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي اِلَى حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، لِأَخْرَجُ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: وَاللّٰهُ لَا تُفَارِقُنِي اَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ. فَقَالَ: وَاللّٰهُ لَا اَتِيكَ بِهِ اَبَدًا، اَتِيكَ بِضَيْفِي حَتَّى تَقْتُلَهُ! فَقَالَ: وَاللّٰهُ لَتَأْتِيَنِي بِهِ. قَالَ: وَاللّٰهُ لَا اَتِيكَ بِهِ. فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمٌ بِنُ عَمْرُو

ترجمه : عبیدالله - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - گفت : بلی ، به خانه خود آورده ای . هانی باز فرمود: من نکرده ام ؛ خدا امر امیر را به اصلاح آورد. ابن زیاد، - مَعْقِل - غلام خود را طلبید و همین - مَعْقِل - پلید، جاسوس ابن زیاد بود و بر اخبار شیعیان و به بسیاری از اسرار ایشان پی برده بود. مَعْقِل پلید آمد و در حضور ابن زیاد بایستاد. چون هانی او را بدید دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده ؛ پس هانی به ابن زیاد، فرمود: اَصْلَحَ اللّٰهُ الْأَمِير! من به طلب مسلم بن عقیل نفرستادم و او را دعوت نکرده ام ولی او خود به خانه من آمد و به من پناه آورد، پس من حیا نمودم از آنکه ردّ نمایم و او را برگردانم و از این جهت که در خانه من است بر ذمه من حقی حاصل نموده ؛ پس او را ضیافت نمودم و چون واقعه چنین معلوم شده مرا مرخص کن تا به نزد او روم و امر کنم که او از خانه من بیرون رود، به هر جای از زمین که خود بخواهد و به این واسطه ذمه من از حق نگاهداری او خارج گردد. ابن زیاد لعین گفت : به خدا سوگند که هرگز از من جدا نشوی تا آنکه او را به نزد من آوری . هانی فرمود: به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد و او را به نزد تو نخواهم آورد؛ آیا میهمان خود را به نزد تو آورم که تو او را به قتل رسانی . ابن زیاد گفت : به خدا قسم که البته او را

بايد به نزد من آوری . هانی فرمود: نه بخدا قسم که او را به نزد تو نیاورم . چون سخن در میان ابن زیاد و هانی بن عروه بسیار شد، مسلم

متن عربی : الْبَاهِلِيُّ فَقَالَ: اَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ خَلْنِي وَإِيَّاهُ حَتَّىٰ اءُكَلِّمَهُ، فَقَامَ فَخَلَّنِي بِهِ نَاحِيَةً وَهُمَا بِحَيْثُ يَرَاهُمَا ابْنُ زَيْدٍ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمَا - إِذَا ارْتَفَعَ اءَصَوَاتُهُمَا. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: يَا هَانِي اءُنشِدْكَ اللَّهُ اءَن لَّا تَقْتُلَ نَفْسَكَ وَلَا تَدْخُلَ اَلْبَلَاءَ عَلَى عَشِيرَتِكَ، فَوَاللَّهِ اِنِّي لَأَنْفَسُ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ، اِنْ هَذَا الرَّجُلُ اِبْنُ عَمِّ الْقَوْمِ وَلَيْسُوا بِقَاتِلِيهِ وَلَا ضَارِيهِ، فَادْفَعْهُ اِلَيْهِ، فَاِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْرَاةٌ وَلَا مَنْقَصَةٌ، وَاِنَّمَ ا تَدْفَعُهُ اِلَى السُّلْطَانِ. فَقَالَ هَانِي : وَاللَّهِ اِنْ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ الْخِزْيُ وَالْعَارُ، اءَنَا اءَدْفَعُ جَارِي وَضَيْفِي وَرَسُولَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ اِلَى عَدُوِّهِ وَ اءَنَا صَحِيحُ السَّاعِدِيْنَ وَكَثِيْرُ اَلْاَعْوَانِ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ اءَكُنْ اِلَّا رَجُلًا وَاَحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ اءَدْفَعْهُ حَتَّى اءَمُوْتَ دُوْنَهُ. فَاءَخَذَ يُنَاشِدُهُ، وَ هُوَ يَقُوْلُ: وَاللَّهِ لَّا اءَدْفَعُهُ. فَسَمِعَ ابْنُ زَيْدٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: اءُدُّوْهُ مِنِّي ، فَاءَدْنِي مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَنَأْتِيَنِي بِهِ اءَوْ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ.

ترجمه : بن عمرو باهلی برخاست گفت : اَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ! او را به من واگذار تا با او سخن بگویم . ابن زیاد امر نمود که ایشان را در گوشه ای نشانیدند به قسمی که خود، ایشان را می دید و سخن ایشان را می شنید که ناگاه آوازه سخن در میان هانی و مسلم بن عمرو بلند گردید. مسلم بن عمرو می گفت : ای هانی ! تو را به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن نده و بلا در عشیره خویش نینداز، به خدا من کشتن را از تو برمی دارم . مسلم بن عقیل عموزاده این قوم است ، با بنی امیه ، خویش است و ایشان کشنده او نیستند و ضرر به او نخواهند رسانید. مسلم بن عقیل را به ابن زیاد بسپار و از این جهت ، خواری و منقصتی تو را نخواهد بود؛ زیرا که او را به سلطان می سپاری . هانی در جواب گفت : به خدا سوگند که این کار جز خواری و منقصت و عار بر من نباشد که پناهنده و میهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا را به دست چنین ظالمی بدهم و حال آنکه بازوی من صحیح و سالم و خویشاوندان من بسیار باشند؛ به خدا که اگر خود به تنهایی باشم و هیچ یآوری نداشته باشم مسلم بن عقیل را به دست او نخواهم داد. چون ابن زیاد این کلمات را شنید گفت : او را نزدیک من آرید. هانی را به نزد آن ملعون بردند. ابن زیاد گفت : واللّٰه ! یا آن است که مسلم را به من می سپاری یا آنکه گردن تو را می زنم .

متن عربی : فَقَالَ هَانِي : اِذْنُ وَاللَّهِ تَكْثُرُ اَلْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكٍ. فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: وَالْهَفَاةُ عَلَيْكَ، اءَبِاَلْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي - وَهَانِي يُظَنُّ اءَنَّ عَشِيْرَتَهُ يَسْمَعُوْنَهُ - ثُمَّ قَالَ: اءُدُّوْهُ مِنِّي ، فَاءَدْنِي مِنْهُ، فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيْبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ اءَنْفَهُ وَجَبِيْنَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى كَسَرَ اءَنْفَهُ وَسَيَّلَ الدَّمَاءَ عَلَى اِيْيَابِهِ وَنَثَرَ لَحْمَ خَدِّهِ وَجَبِيْنِهِ عَلَى لِحْيَتِيْهِ وَاَنْكَسَرَ الْقَضِيْبُ. فَضْرَبَ هَانِي يَدَهُ اِلَى قَائِمِ سَيْفِ سُرْطِيٍّ، فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ. فَصَاحَ ابْنُ زَيْدٍ: خُدُوْهُ، فَجَرَّوْهُ حَتَّى اءَلْقُوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوْتِ اَلْفَصْرِ وَاَعْلَقُوْا عَلَيْهِ بَابَهُ، وَقَالَ: اِجْعَلُوْا عَلَيْهِ حُرْسًا، فَفَعِلَ ذَلِكَ بِهِ. فَقَامَ اءَسْمَاءُ بِنُ خَارِجَةَ اِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بِنِ زَيْدٍ - وَقِيْلَ: اِنْ اَلْقَائِمِ حَسَانُ بِنِ اءَسْمَاءَ - فَقَالَ: اءَرْسَلْ عَدْرَ سَائِرِ الْقَوْمِ،

أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَمَرْتَنَا أَنْ نَجِيئَكَ بِالرَّجُلِ، حَتَّى إِذَا جِئْنَاكَ بِهِ هَسَمْتُمْ وَجْهَهُ وَسَيَّلْتُمْ دِمَاءَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَزَعَمْتُمْ أَنَّا نَقْتُلُهُ.

ترجمه : هانی گفت : به خدا اگر چنین کنی شمشیرها بر دور خانه تو بسیار شود، یعنی اصحاب و عشیره من ، تو و اصحابت را به قتل خواهند رسانید. ابن زیاد فریاد برآورد که وَالْفَهَاءُ! مرا از شمشیر می ترسانی ؟ هانی را چنان گمان بود که خویشان او سخن او را خواهند شنید و او را یاری خواهند نمود. ابن زیاد ملعون گفت : او را نزد من آرید. پس - هانی - را نزدیک آن شقی آوردند. آن لعین با چوبی که در دست نحس خود داشت صورت آن بزرگوار را خراشید و مکرر چوب خود را بر بینی و پیشانی نازنین و برگونه صورت او می زد. بینی - هانی - را بشکست و خون بر لباس او جاری شد و گوشتهای صورت و پیشانی آن مؤ من مظلوم بر محاسنش ریخت تا آنکه چوب شکسته گردید. پس هانی دست برده قائمه شمشیر شُرطی را که حاضر بود بگرفت تا کار ابن زیاد را بسازد. آن شُرطی شمشیر خود را از دست او ربود. ابن زیاد بدبنياد فریاد برآورد که او را بگیرید. پس او را کشان کشان آوردند تا در اطافی او را حبس نموده و در را به روی او بستند. ابن زیاد امر نمود که پاسبان بر او بگمارند، چنین کردند. اسماء بن خارجه برخاست و بعضی گفتند که حسان بن اسماء از جای برخاست گفت : عبیدالله فرستاد برای آوردن هانی و دام حيله و مکر نسبت به همه قوم بر نهاد؛ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! ما را امر می کنی که این مرد را به نزد تو بیاوریم ، چون آوردیم استخوان صورت او را می شکنی و خون بر ریش او جاری می نمایی و اعتقاد کشتن او را داری . متن عربی : فَغَضَبَ ائِنَّ زِيَادٍ مِنْ كَلَامِهِ وَ قَالَ: وَاءَنْتَ هَاهُنَا! وَاءَمَرَ بِهِ فَضْرَبَ حَتَّى تَرَكَ وَفَيْدَ وَحَبَسَ فِي نَاحِيَةِ مِنَ الْقَصْرِ. فَقَالَ: اِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اِلَى نَفْسِ اءَنْعَاكَ يَا هَانِي . قَالَ الرَّاؤِي : وَبَلَغَ عَمْرُو بِنَ الْحَجَّاجِ اءَنَّ هَانِيَا قَدْ قُتِلَ - وَكَانَتْ رُوِيحَةُ اِبْنَةُ عَمْرُو هَذَا تَحْتَ هَانِي بِنِ عُرْوَةَ - فَاءَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَذْحَجِ كَافَّةً حَتَّى اءَاحَاطَ بِالْقَصْرِ وَ نَادَى : اءَنَا عَمْرُو بِنَ الْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فُرْسَانُ مَذْحَجٍ وَوُجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةً وَ لَمْ تُفَارِقْ جَمَاعَةً، وَ قَدْ بَلَّغْنَا اءَنَّ صَاحِبِنَا هَانِيَا قَدْ قُتِلَ. فَعَلِمَ عَبِيْدُ اللّٰهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ، فَاءَمَرَ شَرِيحَا الْقَاضِي اءَنَّ يَدْخُلَ عَلَيَّ ه اِنِي فَيَسْأَلُهُ وَيُخْبِرُ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ اءَخْبَرَهُمْ، فَرَضُوا بِقَوْلِهِ وَانصَرَفُوا. قَالَ: وَبَلَغَ الْخَبْرُ اِلَى مُسْلِمِ بِنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ اِلَى حَرْبِ عَبِيْدِ اللّٰهِ، فَتَحَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ

ترجمه : ابن زیاد - از شنیدن این سخنان - در خشم شد و گفت : اینک تو در اینجایی ؟ پس امر نمود چنان او را بزدند تا ترک سخن گفتن کرد و مقید ساخته در گوشه ای از قصر دارالاماره به حبسش انداختند. حسان بن اسماء گفت : - اِنَّا لِلَّهِ... - ؛ ای هانی ! خبر مرگ خود را به تو می دهم ! راوی گوید: خبر قتل هانی بن عروه به عمرو بن حجاج که - رویحه - - دختر عمرو - همسر هانی بود، رسید؛ پس عمرو با جمیع طایفه مَذْحَجِ قَصْرِ دارالاماره را احاطه نمودند و عمرو فریاد بر آورد که اینک سواران مَذْحَجِ و بزرگان قبیله حاضرند، نه ما قید اطاعت امیر را از خود دور ونه از شیوه اسلام و جماعت مسلمانان مفارقه حاصل نموده ایم . اینک بزرگ و رئیس ما - هانی بن عروه - را مقتول ساخته اید. ابن زیاد از جمعیت

حاضر و سخنان قوم باخبر گردید. به شریح قاضی امر نمود که به نزد هانی آید و حال حیات او را مشاهده نماید تا آنکه خبر سلامتی او را به مردم برساند و بگوید که او را مقتول نساخته اند. شریح به نزد هانی آمد و اطلاع از حال هانی یافت و قوم را از زنده بودن او آگاه ساخت. ایشان نیز به همین قدر راضی شدند و برگشتند. راوی گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی به سمع جناب مسلم بن عقیل رسید خود با گروهی که در بیعت او بودند از برای محاربه ابن زیاد لعین بیرون آمدند.

متن عربی : الإِمَارَةُ، وَأَقْتَلَ أَصْحَابُهُ وَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ. وَجَعَلَ أَصْحَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَشَرَّفُونَ مِنْهُ وَيُحَدِّثُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ بِجُنُودِ الشَّامِ، فَلَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ. فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا نَصَنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ، وَيَتَّبِعِي أَيْنَ نَفَعْنَا فِي مَنَازِلِنَا وَنَدَعُ هُوَلَاءِ الْقَوْمِ حَتَّى يُصَلِّحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ، فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ. فَدَخَلَ مُسْلِمٌ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيدًا فِي دُرُوبِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ إِمْرَاءَةَ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةٌ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتُهُ، ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ. فَلَعِمَ بِهِنَّ وَلَدَهَا، فَوُشِيَ الْخَبْرُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

ترجمه : عبیدالله از خوف ازدحام در قصر متحصن گردید. اصحاب آن پلید با اصحاب جناب مسلم به هم در آویختند و مشغول جنگ شدند و گروهی که با ابن زیاد در دارالاماره بود از بالای قصر که مُشرف به اهل کوفه بود، اصحاب مسلم را بیم می دادند و ایشان را به آمدن سپاه شام تهدید می کردند و به همین منوال بودند تا شب در آمد. کسانی که با حضرت مسلم بودند رفته رفته متفرق گردیدند. بعضی از ایشان به یکدیگر می گفتند که ما را چه کار که سرعت و تعجیل در فتنه انگیزی کنیم ، سزاوار آنکه در منزل خویش بنشینیم و بگذاریم تا خدای متعال امر این گروه را به اصلاح آورد؛ بالاخره بجز ده نفر، کسی با جناب مسلم بن عقیل باقی نماند!! چون به مسجد داخل شد، آن ده نفر نیز او را ترک نمودند و حضرت مسلم بی کس و تنها ماند. چون جناب مسلم کیفیت این حال را مشاهده نمود، تنها از مسجد بیرون آمد و در کوچه های شهر کوفه میگردید تا بر در خانه زنی رسید. نام آن زن - طَوْعَةٌ - بود و در آنجا توقف نمود و از او جرعه ای آب طلبید. آن زن آب آورده او را آشاماند. جناب مسلم بن عقیل از او درخواست نمود که در خانه خود او را جای دهد. آن زن قبول نموده و به خانه خود، او را پناه داد. پس از آن ، پسر آن زن به حال حضرت مسلم آگاه شد و از جهت او خبر به سمع ابن زیاد رسید.

متن عربی : فَأَخْضَرَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَصَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ وَأَنْفَذَهُ لِأَخْضَارِ مُسْلِمٍ. فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ، لَبَسَ دِرْعَهُ وَرَكِبَ فَرَسَهُ وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - . حَتَّى قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَنَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: يَا مُسْلِمُ لَكَ الْأَمَانُ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: وَاعَىْ أَمَانٍ لِلْغَدْرَةِ الْفَجْرَةِ. ثُمَّ أَقْبَلَ يَفَاتِلُهُمْ وَيَرْتَجِزُ بِأَبْيَاتِ حِمْرَانَ بْنِ مَالِكِ الْخَنْعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرْنِ حَيْثُ يَقُولُ: أَعْصَمْتُ لَا أَعْتَلُّ

إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نُكْرًا أَعْرَهُ أَعْنُ أَعُودَ عَرَا أَعُوَ أَعْلَطَ الْبَارِدَ سُخْنًا مَرًّا كُلُّ أَمْرِي يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا أَعْضِرِبُكُمْ وَلَا أَعْخَفُ ضَرًّا فَنَادُوا إِنَّهُ لَا تَكْذِيبُ وَلَا تَعْرُ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى

ترجمه : آن ملعون ، محمد بن اشعث را طلب کرده و گروهی را با او روانه نمود تا حضرت مسلم علیه السلام را حاضر سازند. چون فرستادگان به در خانه - طَوْعَهُ - رسیدند. آواز سُم مَرُكِبَهَا به گوش آن جناب رسیده ، زره خود را برتن بیاراست و سوار بر اسب گردیده با اصحاب ابن زیاد - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - در آویخت و مشغول جنگ شد تا گروهی از ایشان را به دارالبوار فرستاد. پس محمد بن اشعث بی دین فریاد به او زد که ای مسلم ! تو در امانی . مسلم فرمود: اماننامه فاجران غدار، ارزشی ندارد. مسلم باز با آنان در آویخت و به جنگ و حرب اَشْقِيَا مشغول گردید و اشعار حمران بن مالک خثعمی را که در روز - قَرَن - انشاء نموده بود به طور رَجَز می خواند: - اءَفْسَمْتُ لَا اءُقْتَلُ إِلَّا حُرًّا - ؛ یعنی : سوگند خورده ام که جز به طریق مردانگی کشته نگردم ، اگر چه شربت ناگوار مرگ را به تلخی بنوشم خوش ندارم که به خدعه و مکر گرفتار آدمهای پست و دون ، گردم و فریفته و مغرور آنان شوم . یا آنکه شربت خنک جوانمردی و شجاعت را به آب گرم ناگوار عجز و سستی مخلوط نمایم و دست از جنگ بکشم . هر مردی ناچار در روزگاری ، دچار شر و سختی خواهد شد، ولی من با شمشیر تیز شما را می زنم و از هیچ ضرر بیم ندارم . پس آن اَشْقِيَا آواز برآوردند که محمد بن اشعث به تو دروغ نمی گوید و تو را فریب نمی دهد.

متن عربی : ذَلِكَ، وَتَكَاتَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ اءُتِخِنَ بِالْبَجْرَاحِ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ، فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَخَذَ اءَسِيرًا. فَلَمَّا اءَدْخَلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلَى الْأَمِيرِ. فَقَالَ لَهُ: أَسْكُتْ يَا وَيْحَكَ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَا عَلَيْكَ سَلَمَتِ اءَمِّ لَمْ تُسَلِّمْ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، وَبَعْدُ فَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سُوءَ الْقِتْلَةِ وَقُبْحَ الْمَثَلَةِ وَخُبْتَ السَّرِيرَةَ وَلَوْمَ الْغَلْبَةِ، لَا اءَحَدَ اءَوَّلَى بِهِ اءَمِنْكَ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: يَا عَاقُ يَا شَاقُ، خَرَجْتَ عَلَى إِمَامِكَ وَشَقَقْتَ عَصَى الْمُسْلِمِينَ، وَاءَلْفَحْتَ الْفِتْنَةَ بَيْنَهُمْ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: كَذَّبْتَ يَا بَنَ زِيَادٍ، إِنَّمَا شَقَّ عَصَى

ترجمه : مسلم بن عقيل اصلا التفاتی به جانب آنان نفرمود و چون زخم بسیار و جراحت بی شمار بر بدن نازنینش رسید و به این واسطه سست و ضعیف گردید. گروه شقاوت آئین ، بر سر او هجوم آوردند و او را احاطه نمودند. نگاه ملعونی از عقب سر آن جناب در آمد و نیزه بر پشت آن حضرت زد که از صدمه آن نیزه ، بر زمین افتاد. پس آن جماعت بی سعادت آن شیر بیشه شجاعت را اسیر و دستگیر نمودند و به نزد ابن زیاد بدبنیاد بردند. چون آن جناب را داخل مجلس ابن زیاد بدبنیاد نمودند سلام بر آن کافر بی دین نمود. یکی از پاسبانان آن لعین گفت : بر امیر سلام کن ! آن جناب فرمود: بس کن ! وای بر تو باد، به خدا سوگند که او امیر من نیست . عبیدالله پلید به سخن در آمده گفت : باکی بر تو نیست ؛ سلام بکنی یا نکنی ، کشته خواهی شد. جناب مسلم بن عقیل فرمود: اگر تو مرا به قتل رسانی همانا که کار مهمی نکرده ای ، چرا که به تحقیق

بدتر از تو بهتر از مرا مقتول ساخته اند و از این گذشته تو هرگز فروگذار نخواهی کرد به دیگری کشتن بدو قُبْحُ مَثَلُهُ و پلیدی سرشت و غالب شدن را به طرف نانجیبی و بدین صفات مذمومه کسی از تو سزاوارتر نیست. پس آن نانجیب زبان بریده ، زبان به ناسزا برگشود که ای ناسپاس ، ای مخالف ؛ بر امام زمان خود خروج کردی و عصای مسلمانان را شکستی و فتنه را برانگیختی . جناب مسلم علیه السلام در جواب فرمود:

ای ابن زیاد! سخن به دروغ

متن عربی : الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَأَبْنُ يَزِيدُ - لَعَنَهُ اللَّهُ - ، وَ أَمَّا الْفِتْنَةُ فَإِنَّمَا أَلْفَحَهَا أَعْتَتَ وَ أَعْبُوكَ زِيَادُ بْنُ عُبَيْدِ عَبْدِ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ تَقِيْفٍ، وَ أَعْنَا أَرْجُو أَعْنَ يَرْزُقُنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَى يَدَي شَرِّ الْبَرِيَّةِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: مَنَّكَ نَفْسِكَ أَمْرًا، حَالَ اللَّهُ دُونَهُ وَ لَمْ يَرْكَ لَهُ أَهْلًا وَ جَعَلَهُ لِأَهْلِهِ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَمَنْ أَهْلُهُ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ؟ فَقَالَ: أَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ! فَقَالَ مُسْلِمٌ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ حَكَمًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَعْظَمُ أَعْنَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ، وَلَكِنَّهُ الْيَقِينُ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا أَعْتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَ أَمْرَهُمْ مُلْتَمِسٌ فَشَتَّتَ أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ فَرَّقْتَ كَلِمَتَهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا أَعْتَيْتَ، وَلَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمُ الْمُنْكَرَ وَ دَفَنْتُمُ الْمَعْرُوفَ وَ نَاءَمَرْتُمُ عَلَى النَّاسِ بِغَيْرِ

ترجمه : گفتمی ، بجز این نیست که عصای اجتماع مسلمین را معاویه پلید و فرزند عنید او یزید بشکستند و آنکه فتنه را در اسلام برانگیخت تو بودی و پدرت که از نطفه غلامی بود از بنی عِلاج از طایفه تَقیف و نام آن غلام - عبید - بود. و مرا امید چنان است که خدای متعال شهادتتم را بر دست بدترین مخلوقش روزی دهد. ابن زیاد گفت : تو را نفست در آرزویی افکند که خدا آن را از برای تو نخواست و در میانه تو و امیدت ، حایل گردید و آن مقام را به اهلش رسانید. جناب مسلم علیه السلام فرمود: ای پسر مرجانه ! مگر سزاوار خلافت و اهل آن کیست ؟ ابن زیاد گفت : یزید؟! جناب مسلم از راه طعنه فرمود: الحمدلله . ما راضی و خشنودیم که خدا بین ما و شما حکم فرماید. عبیدالله گفت : چنین گمان داری که تو را در این امر چیزی است ؟ آن جناب فرمود: شک نیست بلکه یقین است که ما بر حق هستیم . ابن زیاد گفت : ای مسلم ! مرا خبر ده که تو به چه کار به این شهر آمده ای ؟ امور مردم منظم بود و تو آمدی تفرقه در میان ایشان افکندی و اختلاف کلمه بین آنان ایجاد نمودی . جناب مسلم علیه السلام فرمود: من برای ایجاد تفرقه و فساد نیامده ام بلکه از برای آن آمدم که شما - مُنْكَر - را ظاهر ساختید و - معروف - را به مانند شخص مرده دفن نمودید و بر مردم امیر شدید بدون آنکه ایشان راضی باشند.

متن عربی : رَضِيَ مِنْهُمْ وَ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى غَيْرِ مَا أَمَرَكَمُ اللَّهُ بِهِ، وَ عَمِلْتُمْ فِيهِمْ بِأَعْمَالِ كَسْرَى وَ قَيْصَرَ، فَأَعْتَيْنَاهُمْ لِنَاءَمُرَ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ نَدَعُوهُمْ إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَ كُنَّا أَهْلُ ذَلِكَ كَمَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - يَشْتِمُهُ وَيَشْتِمُهُ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ! فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَعْنَتَ وَ أَعْبُوكَ أَخَقُّ بِالشَّتْمِ، فَاقْضِ مَا أَعْنَتَ قَاضٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ. فَأَمَرَ

ابنُ زِيَادٍ بُكَيْرَ بْنَ حَمْرَانَ أَعْنُ يَصْعَدَ بِهِ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ فَيَقْتُلُهُ، فَصَعَدَ بِهِ وَهُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ وَيُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَضْرَبَ عُنُقَهُ، وَنَزَلَ وَهُوَ مَذْعُورٌ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: أَعْيُهَا الْأَمِيرُ رَأَيْتُ سَاعَةً قَتَلْتَهُ رَجُلًا أَسْوَدَ سَيِّئِ الْوَجْهِ خَدَائِي عَاضًا عَلَى إصْبَعِهِ - أَوْ قَالَ شَفَّتِيهِ - فَفَزَعْتُ فَرَعَا لَمْ أَعْرِضْهُ قَطُّ.

ترجمه : شما خلق را واداشتید به آنچه خدای امر به آنها نفرموده و کار اسلام را در میان مردم به مانند پادشاهان فارس و روم جاری ساختید. ما آمدیم از برای آنکه معروف را به مردم امر و منکر را از آنها نهی کنیم و ایشان را دعوت به احکام قرآن و سنت رسول حضرت سبحان نمودیم و ما شایسته این منصب امر و نهی بودیم و برای همین نیز قیام کردیم . ابن زیاد نانجیب به ناسزا جناب امیرمؤمنان علیه السلام و دو سید جوانان جناب حسن و حسین علیهما السلام و جناب مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - را نام می برد و اهانت می نمود. مسلم فرمود: تو و پدرت سزاوارترید به ناسزا و دشنام ؛ اینک هر چه می خواهی انجام ده ای دشمن خدا! پس آن شقی ، بکیر بن حمران را امر نمود که آن سید مظلوم را بر بالای قصر دارالاماره برده او را شهید سازد. بکیر حرام زاده چون آن جناب را بر بام قصر می برد آن سید بزرگوار در آن حال مشغول به تسبیح پروردگار و توبه و استغفار و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله بود. پس ضربتی بر گردن آن گردن فراز نشاءتین ، آشنا نمود و او را به درجه شهادت رسانید و خود آن ولدالزنا وحشت زده از بام قصر فرود آمد. ابن زیاد بدنبیاد از او پرسید: تو را چه می شود؟! آن شقی گفت : ای امیر! آن هنگامی که آن جناب را شهید نمودم مرد سیاه چهره ای را در مقابل خود دیدم که انگشتان خویش را به دندان می گزید یا آنکه گفت لپهای خود را می گزید. و من چنان ترسیدم که تاکنون این گونه فرع در خود ندیدم .

متن عربی : فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَعَلَّكَ دَهَشْتَ. ثُمَّ أَمَرَ بِهِانِي بْنَ عُرْوَةَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - ، فَأَخْرَجَ يُقْتَلُ. فَجَعَلَ يَقُولُ: وَامْدَحِجَاهُ وَأَعْيُنَ مَنِي مَذْحِجٍ! وَأَعَشِيرَتَاهُ وَأَعْيُنَ مَنِي عَشِيرَتِي! فَقَالُوا لَهُ: يَا هَانِي مُدَّ عُنُقَكَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَعَانِيهَا بِسَخِيٍّ، وَمَا كُنْتُ لِأَعْيُنِكُمْ عَلَى نَفْسِي . فَضْرَبَهُ غُلَامٌ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - لَعْنَةُ اللَّهِ - فَقَتَلَهُ. وَفِي قَتْلِ مُسْلِمٍ وَهَانِي يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُبَيْرِ الْأَسَدِيُّ . وَيُقَالُ: إِنَّهُ لِلْفَرَزْدَقِ: فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَاَنْظُرِي إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَأَبْنِ عَقِيلِ

ترجمه : ابن زیاد گفت : گویا دهشت تو را فرو گرفته ! پس از این جریان ، ابن زیاد لعین حکم نمود که هانی بن عروه رضی الله عنه را به قتل رسانند. چون جناب هانی را از مجلس بیرون آوردند تا به درجه شهادت رسانند، مکرر می فرمود: - وَامْدَحِجَاهُ! وَأَعْيُنَ مِنْ مَنِي مَذْحِجٍ؛ وَأَعَشِيرَتَاهُ وَأَعْيُنَ مَنِي عَشِيرَتِي ؟ کجائید خویشان و قبیله من ؟ جلاد گفت : گردنت را بکش تا شمشیر را فرود آورم ! هانی فرمود: به خدا سوگند! من به بذل جان خویش سخی نیستم و در کشتن خویش تو را اعانت نمی کنم . پس غلامی از ابن زیاد پلید که نام نحش - رشید - بود، آن مخلص متقی را به درجه شهادت رسانید. در مصیبت جناب مسلم بن

عقیل و هانی بن عروه ، عبدالله بن زبیر اسدی این ابیات را به رشته نظم کشیده و بعضی را اعتقاد آن است که قائل این اشعار، فرزدق است و دیگری گفته که اشعار سلیمان حنفی است . - فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَاَنْظُرِي ... - ؛ یعنی اگر نمی دانی که مرگ کدام است و منکر آنی - شاید شاعر نفس امّاره خود را مخاطب نموده و به لسان حال ذکر نموده باشد - پس نظر نما ای منکر مرگ به سوی هانی بن عروه رحمہ اللہ که در بازار گوسفند فروشان مقتول افتاده و نظر نما به جناب مسلم بن عقیل .

متن عربی : ۱ - إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَأَخْرُ يُهْوَى مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ ۲ - إِصَابَهُمَا فَرَحُ الْبَغِيِّ فَأَصْبَحَا إِحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ ۳ - تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضِحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلٍ ۴ - فَتَى كَانَ أَحْيَى مِنْ فَتَاةٍ حَيَّيَّةٍ وَأَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفْرَتَيْنِ صَقِيلٍ ۵ - إِيْرَكَبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيحِ أَمِنَا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجٌ بِدُحُولٍ

ترجمه : ۱ - آن جوانمرد شجاعی که صدمه شمشیر، روی او را خراشید - شاید اشاره باشد به آنچه بعضی ذکر نموده اند که در آن هنگام که خواستند او را به نزد ابن زیاد برند بکیرین حمران ضربتی بر روی مبارک هانی زد که لبهای او را مجروح ساخت یا مراد از - بَطَلٌ - ، هانی باشد و کنایه از ضربتی که ابن زیاد بر صورت و پیشانی او وارد آورد و این معنی اقرب است - و آن جوانمرد شجاع دیگر مسلم بن عقیل است که کشته او را از پشت بام به زیر افکندند. ۲ - عبیدالله بن زیاد باغی یاغی ستمکار به ظلم و ستم ، این دو بزرگوار را گرفت ، پس صبحگاهی مسلم و هانی حدیث هر رهگذر شدند. ۳ - دیدی آن جسدی را که مرگ رنگ او را تغییر داده بود و خون آن بدن در راهها جاری بود. ۴ - آن جوانمرد با حیا - که به مراتب با حیاط از زنان با عفت و با حیا - بود و مع ذلك ، صمصام شجاعت و سطوتش برنده تر از شمشیر دو دم صیقل خورده ، بود. ۵ - آیا سزاوار است که اسماء بن خارجه ، جناب هانی را به نزد ابن زیاد برد بر مرکبهای نجیب سوار گردد و در امان باشد و حال آنکه قبیله مذحج خون - هانی - را از او مطالبه می نمایند.

متن عربی : ۱ - تَطُوفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَى رَقَبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ ۲ - فَإِنْ أَدَّبْتُمْ لَمْ تَتَأَمَّرُوا بِأَخِيكُمْ فَكُونُوا بَغَايَا إِعْرَضِيَّتْ بِقَلِيلٍ قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَكَتَبَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَهَانِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ - . فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فِعَالِهِ وَسَطْوَتِهِ، وَيَعْرِفُهُ أَعْنُ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى جِهَتِهِ، وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمُؤْاخِذَةِ وَالْإِنْتِقَامِ وَالْحَسْبُ عَلَى الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ، وَكَانَ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ مَضِيْنٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ سِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ، قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ترجمه: ۱ - قبیله مراد همه در آن حال بر دور هانی بن عروه - که در قصر گرفتار شده بود - می گشتند و در انتظار حال او بودند و هم آنانکه سؤال از کیفیت حال او می نمودند و هم آن کسانی که سؤال کرده می شدند. ۲ - پس اگر شما ای قبیله مراد، نمی توانید که خونخواهی برادر خویش نمایید پس باید که چون زنان بدکاره که به اندک مبلغی که از برای زنا به ایشان می دهند راضی اند، شما هم به همین مقدار راضی باشید. راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد نامه ای به یزید پلید، مشتمل بر خبر و کیفیت قتل جناب مسلم و هانی رحمه الله نوشت. پس یزید پلید جواب نامه آن عنید را به سوی کوفه روانه داشت که حاصل آن رقیمه لعنت ضمیمه شکرگزاری او بود بر کردار ناصواب و بر سطوت و صولت آن سرکرده شقاوت مآب و ابن زیاد را آگاه گردانید که خبر به آن شقی چنین رسیده که موکب امام علیه السلام متوجه به طرف عراق گردیده؛ یزید به ابن زیاد ظالم لعین فرمان داد که در مقام مؤ اخذ و انتقام از کافه آنان برآید و به محض توهّم و گمان، مردم را به قید حبس گرفتار سازد و بود توجّه امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در روز سه شنبه به سه روز که از ماه ذی الحجة الحرام گذشته بود و بعضی گفتند در روز چهارشنبه بوده به هشت روز، از ماه مزبور گذشته در سال شصت از هجرت رسول الله قبل از آنکه آن حضرت به حسب ظاهر آگاه شود به شهادت حضرت مسلم؛ زیرا که آن جناب در روزی از مکه نهضت فرمود که جناب مسلم در همان روز مقتول گروه اشقیاء گردیده بود.

متن عربی: وَرَوَى اَبْنُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ اِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيبًا، فَقَالَ: - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى رَسُوْلِهِ وَسَلَّمَ. خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ اَدَمَ مَخَطًا اَلْقِلَادَةَ عَلَى جِيْدِ الْفَتَاةِ، وَمَا اَوَّلَهْنِي اِلَى اَسْلا فِي اِسْتِثِقَاقِ يَعْقُوْبَ اِلَى يُوْسُفَ. وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعًا اَنَا لاقِيه، كَأَنِّي بِاَوْصَالِي تَقَطُّعُهَا عُسْلَانٌ اَلْقَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَابِيسِ وَ كَرْبَلَاءِ، فَيَمْلَأَنَّ مَنِيَّ اءَكْرَاشًا جَوْفًا وَ اءَجْرِيَةً سَعْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ. رَضِيَ اللّٰهُ رِضَانًا اَهْلَ الْاَبْيَتِ، نَصَبُ عَلَى بَلَائِهِ وَوَيْفِيْنَا اءَجْرَ الصّٰبِرِيْنَ، لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ لَحْمَتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوْعَةٌ لَهُ فِي حَظِيْرَةِ الْقُدْسِ، تَقْرُبُهُمْ عَيْنُهُ وَتُنَجِّزُهُمْ وَعَدُّهُ، مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللّٰهِ نَفْسَهُ فَلْيَبْرَحْ لُ مَعَنَا، فَاِنَّنِي رَاحِلٌ مُصْبِحًا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى . -

ترجمه: سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه چنین روایت شده هنگامی که آن حضرت عزیمت مسافرت عراق داشت برخاست و خطبه ای انشاء فرمود و پس از آنکه خداوند ودود را ستایش نمود و ثنای جمیل بر حضرت ختمی مرتبت سرود، چنین فرمود که به قلم تقدیر کشیده شد خط مرگ بر فرزندان آدم چون گردنبندی بر گردن مه و شان سیمین که بدان زینت افزایند و چه بسیار مشتاقم به دیدار یاران دیرین که از این دار فنا رستند و از این دام بلا جستند چون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف علیهما السلام و خدای U زمینی از برای من اختیار فرموده فیما بین سرزمین - نوایس - و - کربلا - که به ناچار دیدار آن خواهم نمود. گویا می بینم که گرگان بیابان یعنی اشقیای کوفه، اعضای مرا پاره پاره می کنند که شکم های گرسنه و مشکهای تهی خود را از آن انباشته دارند. فراری از قضای الهی نیست و نه از سرنوشت حق گریزی. آنچه

خدای بر آن خشنود است ، خشنودی ما در آن است . شکیبای بلای حق هستیم و صابر بر قضاهاى او؛ پس اجر صابران به ما خواهد بخشید و پاره تن رسول صلی الله علیه و آله از او جدایی ندارد؛ پس رفتار ما بر طریقه اوست و پاره های تن او در ریاض قدس مجتمع خواهند گردید تا بدین واسطه چشمان رسول صلی الله علیه و آله روشن شود و خدا به وعده خویش به رسولش ، وفا کند. هر کس را که عزم جان نثاری است و خون خود را در راه دوستی ما خواهد ریخت ، بایدش که آماده سفر شود؛ زیرا که من بامداد فردا روانه خواهم شد به سوی عراق ، ان شاء الله - ۱۳ - .

متن عربی : وَرَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ الْأَمَامِيُّ فِي كِتَابِ - دَلَائِلِ الْأِمَامَةِ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ، عَنْ أَبِيهِ وَكَيْعٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَزُرَّارَةُ بْنُ خَلِجٍ: لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا هُ صَعَفَ النَّاسَ بِالْكَوْفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسَيُوفَهُمْ عَلَيْهِ. فَأَوْمَاءَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفَتَحَتْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَنَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: - لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَهَيُوطُ الْأَجْرِ لَقَاتَلْتُهُمْ بِهِؤَلَاءِ، وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَمَصْرَعِ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَالدَى عَلِيٌّ - . وَرَوَى مَعْمَرُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي

ترجمه : ابو جعفر محمد بن جرير طبرى امامى المذهب - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - در كتاب - دلائل الامامة - خود روايت نموده كه گفت از براى ما حديث كرد ابو محمد سفيان بن وكيع از گفته پدر خویش و او از - أَعْمَش - . روايت کرده كه ابو محمد واقدی و زرارة بن خلیج چنین گفتند كه ما به شرف ملاقات جناب ابى عبدالله الحسين عليه السلام رسيديم قبل از آنكه ایشان از مكه معظمه نهضت به سوى عراق فرمايد؛ پس ضعف حال اهل كوفه را به خدمتش عرضه داشتيم و گفتيم با اينكه دلهايشان مايل خدمت آن جناب است و لكن شمشيرهايشان را بر روى او كشيده اند. امام حسين عليه السلام به دست مبارك خود اشاره به سوى آسمان نمود، پس درهاى آسمان باز شد و ملائكه بسيار نازل گردید به عددی كه احصای آنها را بجز خدای كسى نمى داند؛ پس فرمود: اگر نمى بود تقارب اشياء به هم ديگر - يعنى آنكه بايد هر امر مقدرى به موجب اسباب مقدره او جارى و واقع گردد - و باطل شدن اجر و ثواب ، هر آينه به كمك اين ملائكه با اين مردم مقاتله مى نمودم ، و لكن به موجب علم اليقين مى دانم كه در آن زمين است محل افتادن من و اصحاب و ياران من و باقى نخواهد ماند از همه ایشان احدی مگر فرزند دلبندم على امام زين العابدين عليه السلام . مَعْمَرُ بْنُ مُثَنَّى در باب شهادت ابى عبدالله عليه السلام به اين مضمون روايت نموده كه چون روز ترويه شد عمر بن سعد بن ابى وقاص - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - با لشكري انبوه به امر يزيد پليد وارد مكه معظمه گرديد

متن عربی: وَقَاصٍ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ، قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدُ أَعْنُ يُنَاجِزَ الْحُسَيْنَ الْقِتَالَ إِنْ هُوَ نَاجِزُهُ أَوْ يُقَاتِلُهُ إِنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ. وَرُوِيَ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ لِأَخْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بَرِيدَةَ الثَّقَفِيِّ وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ صَبِيحَتِهَا عَنْ مَكَّةَ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَعْحَى، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ عَدْرَهُمْ بِأَعْيَبِكَ وَآخِيكَ، وَ قَدْ خِفْتُ أَعْنُ يَكُونُ حَالِكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى، فَإِنْ رَأَيْتَ أَعْنُ تَقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَأَعْمَنُهُ. فَقَالَ: - يَا أَعْحَى قَدْ خِفْتُ أَعْنُ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَكُونُ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَهُ هَذَا الْبَيْتِ - . فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ، فَإِنَّكَ أَعْمَنُ النَّاسِ بِهِ،

ترجمه: که با آن حضرت جنگ کند در صورتی که آن جناب سبقت در جنگ نماید والا اگر قدرت بر مقاتله او یابد با او قتال کند و او را به درجه شهادت رساند. پس موکب همایونی در روز ترویبه از مکه معظمه نهضت فرمود. و روایت دارم از کتاب اصلی از اصول اخبار که جامع آن احمد بن حسین بن عمر بن بریده است که مردی ثقه و عدل بود و اصل آن روایات از محمد بن داود قومی است که با اسناد خویش از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: محمد بن حنفیه به خدمت برادر والا مقام خود شرفیاب شد در آن شبی که در صبح آن، آن جناب عزم خروج از مکه معظمه داشت. محمد عرض کرد: ای برادر، اهل کوفه آناند که شما غدر و مکر ایشان را نسبت به پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار خویش می دانی و من بیم دارم که مبادا حال تو نیز بر منوال حال گذشتگان گردد؛ پس اگر رای مبارک بر این قرار گرفت که در مکه اقامت فرمایی تو عزیزتر و گرامی تر از هر کس که مقیم حرم است خواهی بود. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: می ترسم که مبادا یزید بن معاویه - لَعَنَهُ اللَّهُ - بطور ناگهانی مرا مقتول سازد و به این واسطه من اول کسی باشم که از جهت قتل من، حرمت خانه خدا بشکند. محمد عرض نمود که اگر از این مطلب تو را اندیشه است تشریف فرما یمن شو یا بعضی از نواحی دور دست را اختیار فرما؛ زیرا در آنجا از همه کس گرامی تر خواهی بود و هیچ کس بر تو دست نخواهد یافت.

متن عربی: وَلَا يُقَدَّرُ عَلَيْكَ إِحْدٌ. فَقَالَ: - ائْتِظُرُ فِيمَا قُلْتَ - . فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ إِرْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ، فَأَتَاهُ، فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ: يَا أَعْحَى أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: - بَلَى - . قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: - اءَاتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، اءُخْرِجْ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَعْنُ يَرَاكَ قَتِيلًا - . فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَأَأْتَتْ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: - قَدْ قَالَ لِي: قَدْ شَاءَ أَعْنُ يَرَاهُنَّ سَبَايَا - ، وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضَى. وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي فِي كِتَابِ الرَّسَائِلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ،

ترجمه: آن جناب فرمود: در این باب، باید نظری نمود. چون هنگام سحر شد، حکم فرمود مویز شریف را از مکه معظمه کوچ دهند و روانه راه شد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید به خدمتش شتافت و زمام ناکه را که بر آن سوار بود گرفت عرضه داشت: یا اءخی! وعده فرمودی که در آنچه عرضه داشتیم تاءملی فرمایی؟ امام حسین علیه السّلام فرمود: چنین است. محمد گفت: پس چه چیز تو را واداشت که با این سرعت، عزم خروج از مکه نمودی؟ فرمود: آن هنگام که از نزدت جدا شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد من آمد - یعنی در عالم خواب. و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ خالی از لطف نیست - و فرمود: ای حسین! برو به جانب عراق که مشیت الهی بر این متعلق است که تو را مقتول ببیند! محمد حنفیه گفت: - إنا لله وإنا... - . چون چنین باشد پس مقصود از همراه بردن زن و بچه چیست؟ راوی گوید: امام حسین علیه السّلام در جواب برادر، فرمود که هم رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرموده که مشیت حق بر اسیری ایشان تعلق یافته که خدا ایشان را اسیر ببیند. امام علیه السّلام این سخن را فرمود آنگاه سلام وداع به برادر گفت و روانه مقصد شد. محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کتاب - رسائل - خویش به سند

متن عربی: عَنْ أَبِي يُوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَمْرَةُ إِنِّي سَاءَ حَدَّثُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا: إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَصَلَ مَتَوَجِّهًا، أَمَرَ بِقِرطاسٍ وَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ إِسْتَشْرَهْدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ. وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ - مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَمَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - ، بِأَسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الصِّدِّيقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، لَقِيَهُ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرْدِفِينَ فِي أَيْدِيهِمْ

ترجمه: مذکور در متن، روایت نموده از حمزه بن حرمان از حضرت امام صادق علیه السّلام که در خدمت آن جناب سخن از خروج ابی عبدالله الحسین علیه السّلام در میان آمد و آنکه محمد بن حنفیه از نصرت آن جناب تخلف نمود. امام صادق علیه السّلام فرمود: ای حمزه، من تو را خبر دهم به حدیثی که پس از این مجلس، مرا از حال محمد بن حنفیه سؤال نمایی: به درستی که چون حضرت امام حسین علیه السّلام از مکه جدا شد و توجه به سوی عراق فرمود، فرمان داد که پاره کاغذ به خدمتش آوردند و در آن نوشت: - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نوشته ای است از جانب حسین بن علی به جماعت بنی هاشم. اما بعد؛ هر کس از شما به من پیوندد شهید گردد و آنکه تخلف نماید به پیروزی نرسد. والسلام. - شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان رضی الله عنه در کتاب - مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَمَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ - به اسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در آن هنگام که حضرت ابی

عبدالله الحسین علیه السلام از مکه معظمه بیرون آمد از برای آنکه وارد شهر مدینه طیبه شود افواجی از ملائکه موسومین - صاحبان نشانه چنانچه سپاهیان را نشانه است - و ملائکه مُردفین - یعنی فرشتگانی که از عقب سر می رسند مثل صفوف لشکر که به نظام رود - که حربه ها در دست و بر اسبهای نجیب بهشتی سوار بودند شرفیاب

متن عربی : الْحِرَابُ عَلَى نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَدًا جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَهْلِ بَنِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ أَمَدَكَ بِنَا. فَقَالَ لَهُمْ: الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَيُقْعَتِي أَلْتِي أَسْتَشْهِدُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَإِذَا وَرَدْتُمَهَا فَأَعْتُونِي . فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَنَطِيعَ، فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوِّ يَلْقَاكَ فَتَكُونَ مَعَكَ؟ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يُلْقُونِي بِكَرْبَلَاءِ، وَأَوْ أَعْصِلَ إِلَى بُقْعَتِي . وَأَمَرْتَهُ أَفْوَاجُ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ شَيْعَتُكَ وَأَعْتَصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا تَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوِّ لَكَ وَأَمَرْتَنَا بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ. فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: - قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ - ، فَإِذَا أَعْقَمْتُ فِي مَكَانِي فِيمَاذَا يُمْتَحَنُ

ترجمه : گردیده و بر آن حضرت سلام نمودند و عرض کردند: ای حجت خدا بعد از رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام بر جمیع عالم ، به درستی که خدایا مدد نمود جدت صلی الله علیه و آله را به وسیله ما در موارد بسیار و همانا حق تعالی ما را از برای امداد و یاری تو فرستاده . امام علیه السلام فرمود: وعده گاه ما در آن حفره و بقعه ای است که در آن شهید می شوم و نام آن - کربلا - است ؛ چون در آنجا وارد شوم به نزد من آید. عرضه داشتند: ای حجت خدا، خدای ما را فرمان داده که سخن تو را بشنویم و مطیع امر تو باشیم ، آیا هیچ اندیشه از دشمنان داری که ما با تو همراه باشیم ؟ فرمود: دشمن را بر من راهی نیست و آسیبی به من نتوانند رسانید تا آن هنگام که برسم به بقعه خود. و نیز جمعیتی از مؤمنین طائفه جن به خدمت آن جناب رسیدند و عرض نمودند: ای مولای ما! ماییم گروه شیعیان و یاران تو، ما را به آنچه که بخواهی امر بفرما اگر ما را فرمان دهی که جمیع دشمنان تو را به قتل رسانیم و تو در جای خود آرام و مکین باشی ، کفایت دشمنان از جناب تو خواهیم نمود. امام حسین در جواب ایشان فرمود: خدا شما را جزای خیر دهد، مگر این آیه شریفه را که بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده ، نخوانده اید: - قُلْ لَوْ... - ۱۴ - ؛ یعنی بگو ای رسول خدا، همانا اگر در خانه های خویش ساکن شوید البته آنانکه حکم قتل بر ایشان مقدر و مکتوب است در همان خانه های خود و خوابگاه خویش به مبارزت افتند - و از چنگال مرگ نتوانند فرار کنند - .

متن عربی : هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَّعُوسُ، وَبِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ، وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي . وَقَدِ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَخَا الْأَرْضَ، وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشَيْعَتِنَا وَمُحِبِّينَا، تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَصَلَوَاتُهُمْ، وَيَجَابُ دُعَاؤُهُمْ، وَتَسْكُنُ شَيْعَتُنَا، فَتَكُونَ

لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ - فِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ - الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتِلُ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَنَسَبِي وَإِخْوَانِي وَ أَهْلِي بَيْتِي ، وَيُسَارُ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ. فَقَالَتِ الْجَنُّ: نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَإِنَّ حَبِيبَهُ لَوْلَا أَعَنَّ أَمْرَكَ طَاعَةً وَ أَهْنَهُ لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتَكَ لِخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يُصَلُّوا إِلَيْكَ. فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَعَدَدْنَا عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنَّا بَيْنَهُ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنَّا بَيْنَهُ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ، فَلَقِيَ

ترجمه : پس هرگاه که من در جای خود اقامت گزینم پس به چه چیز این خلق که مستعداً از برای هلاکت هستند امتحان کرده خواهند شد و به کدام امر آزمایش می شوند و چه کسی به جای من در قبرم و گودال کربلا مدفون شود، حال آنکه خدایا این را در روز - دَخُو الْأَرْضَ - که زمین را پهن نموده ، از برای من اختیار فرمود و آن را منزلگاه شیعیان و دوستان من قرار داده و در آنجا ساکن خواهند شد؛ پس آن زمین امان است از برای ایشان در دنیا و آخرت . و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید و در روایتی غیر از این روایت ، فرمود: روز جمعه حاضر گردید که من در آخر همان روز کشته خواهم شد و هیچ کس پس از قتل من از اهل بیت و انساب و برادران من باقی نخواهد بود و سرم را می برند به سوی یزید بن معاویه لَعَنَهُمَا اللَّهُ - پس جنیان عرض کردند: به خدا سوگند، ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر نه این بود که اطاعت امر تو بر ما واجب است و مخالفت فرمان تو ما را جایز نیست ، البته در این باب بر خلاف فرمانت ، همه دشمنان تو را به قتل می رسانیدیم پیش از آنکه بتوانند به شما دست یابند. امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، قدرت ما بر دفع دشمنان ، زیادتر از شماست ، و لکن نظر ما این است که از روی بیته باشد و پس از اتمام حجت بر آنها، به هلاکت رسند و آنان که زنده اند، زندگی آنان نیز در آخرت بر اساس بیته و حجت باشد. پس آن حضرت روانه راه گردید تا رسید به منزل

متن عربی : هُنَاكَ عِيراً تَحْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرُ بْنُ رَيْسَانَ الْحَمِيرِيَّ عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدِيَّةَ، لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجِمَالِ: - مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفِينَاهُ كِرَاهٌ وَأَعْسَنَّا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُفَارِقَنَا أَعْطَيْنَاهُ كِرَاهٌ بِقَدْرٍ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ - . فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَأَمْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ، فَلَقِيَ بَشْرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا. فَقَالَ: خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَّيَّةَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : - صَدَقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ، إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ - . قَالَ الرَّأْيِيُّ : ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى آتَى الثَّعْلَبِيَّةَ وَقَتَ الظَّهْرِ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ، فَفَرَّقَ ثُمَّ اسْتَبَقَطَ، فَقَالَ: - قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ: أَعْتَمْتُمْ تَسْرِعُونَ وَالْمَنِيَا

ترجمه : - تنعيم - و در آن مکان قافله ای را که از طرف والی یمن - بحیر بن ريسان جَمِيرِي ، هدایایی به یزید بن معاویه می برد، ملاقات کرد و امر فرمود آن هدیه ها را از آنها گرفتند؛ زیرا حکم و سلطنت

امور مسلمین در آن عصر، به عهده امام حسین علیه السلام بود و او امام امت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به صاحبان شتران ، فرمود: هر کس دوست می دارد که با ما تا عراق بیاید کرایه او را تماما به او خواهیم داد و با او به نیکویی مصاحبت خواهیم داشت و هر که را محبوب آن است ، که از ما جدا شود، به قدر آنچه که از یمن مسافت طی نموده و آمده ، کرایه به او عطا می فرماییم ؛ پس گروهی در رکاب آن حضرت ماندند و جماعتی امتناع از رفتن نمودند. پس حضرت امام حسین علیه السلام مَرُکَب راند تا آنکه به منزل - ذات عِرْق - - ۱۵ - رسید و در این منزل - بشرین غالب - که از عراق می آمد به خدمت امام علیه السلام رسید و حضرت احوال اهل کوفه را پرسید. بشرین غالب عرض نمود: مردم را چنان گذاردم که دل‌های ایشان با شما بود و شمشیرهای آنان با بنی امیه!؟ حضرت فرمود: برادر ما از بنی اسد، سخن به راستی گفت . به درستی که خدایا به جا می آورد آنچه را که مشیت او تعلق یافته و حکم می کند آنچه را که اراده دارد. راوی گوید: امام علیه السلام از آن منزل کوچ کرده و روانه شد تا به وقت زوال ظهر به منزل - ثعلبیه - رسید، پس سر مبارک را بر بالین گذارد و اندکی به خواب رفت ، چون بیدار گردید فرمود: در خواب دیدم که هاتفی همی گفت که شما به سرعت می رود و مرگ شما را

متن عربی : تَسْرَعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ - . فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ: يَا أَبَتَهُ أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ فَقَالَ: - بَلَى يَا بُنَيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ - . فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَتَهُ إِذْنٌ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : - فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرٌ مَا جَزَا وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ - . ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْنَى أَبَاهِرَةَ الْأَزْدِي ، قَدْ آتَاهُ سَلَمٌ عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : - وَيَحْكُ يَا أَبَا هِرَّةَ، إِنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَأَعْيَمَ اللَّهُ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَلَيَلْبَسَنَّ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَلَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذَلُّهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ

ترجمه : به تعجیل به سوی بهشت می برد. در این هنگام فرزند دل‌بندش حضرت علی اکبر عرض نمود: ای پدر، مگر ما بر حق نیستیم؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، آن خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست ، ما بر حق هستیم . حضرت علی اکبر عرض کرد: حال که چنین است باک از مردن نداریم . حضرت امام علیه السلام فرمود: ای فرزند، خدا تو را جزای خیر دهد، جزایی که فرزندان را در عوض نیکی ، نسبت به پدر خویش می دهد. پس قره العین رسول الله صلی الله علیه و آله آن شب را در منزل به سر برد، چون صبح شد ناگاه دید که از طرف کوفه مردی که مُکَنَّى به اباهره آزدی بود، می آید و به خدمت امام آمد عرضه داشت : يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد؟ امام علیه السلام فرمود: وَيَحْكُ! ای اباهره ، به درستی که بنی امیه - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - مال مرا گرفتند صبر نمودم و عِرْض مرا ضایع نمودند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند فرار کردم و به خدا،

این گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدای متعال لباس دلتی که ایشان را فرا گیرد به ایشان خواهد پوشانید و هم شمشیر برنده را بر آنها فرود خواهد آورد و خدا مسلط خواهد نمود بر ایشان کسی را که آنها را خوار و ذلیل گرداند تا در مذلت بدتر از قوم سبا باشند آن هنگام که زنی بر ایشان پادشاه شد، پس حکمرانی در مالها و خونهای آنها، می نمود.

متن عربی : مَلَكْتَهُمْ إِمْرَاءَهُ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فِرَازَةَ وَبَجِيلَةَ قَالُوا: كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا أَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ، فَكُنَّا نَسَائِرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَحِقْنَاهُ فَكَانَ إِذَا أَرَادَ النَّزُولَ اغْتَرَلْنَاهُ فَنَزَلْنَا نَحِيَّةً، فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ نَزَلَ فِي مَكَانٍ، فَلَمْ نَجِدْ بُدَا مِنْ أَعْنَ نَزَالَهُ فِيهِ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَتَعَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ أَقْبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْنَا. ثُمَّ قَالَ: يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ، فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنَّا مَا فِي يَدِهِ حَتَّى كَاءَنَّمَا عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرِ. فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ - وَهِيَ دَيْلَمُ بِنْتُ عَمْرٍو - : سُبْحَانَ اللَّهِ، أَعْبَيْتُ إِلَيْكَ إِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُ، فَلَوْ أَتَيْتَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ. فَمَضَى إِلَيْهِ زُهَيْرٌ، فَمَا لَبِثَ أَعْنَ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ، فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَتَقْلِهِ وَمَتَاعِهِ فَحُوِّلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ترجمه : پس از این فرمایش ، از آن منزل نیز کوچ نموده و روانه راه شد. روایت کرده اند: جماعتی از بنی فِرَازَه و طائفه بَجِيلَه گفتند: ما با زُهَيْر از مکه معظمه بیرون آمدیم و در راه بر اثر و دنبال امام حسین راه می رفتیم تا آنکه به آن جناب ملحق نگردیم . و چون به منزلی می رسیدیم که امام علیه السلام اراده نزول می فرمود ما از اردوی آن جناب کناره گیری می نمودیم و در گوشه ای دور از دید آنها می گزیدیم . تا اینکه اردوی همایونی آن حضرت در یکی از منزلها فرود آمد و ما نیز چاره ای نداشتیم جز آنکه با آنها هم منزل شویم . پس از مدتی ، هنگامی که طعام برای خود ترتیب نموده و مشغول خوردن چاشت بودیم ناگهان دیدیم فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زُهَيْر بن قین نمود و گفت : ای زُهیر! امام علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده که به خدمتش آیی . پس هر کس از ما که لقمه ای در دست داشت - از وحشت این پیام - آن را بینداخت که گویا پرنده بر سر ما نشسته بود - که هیچ حرکتی نمی توانستیم بکنیم - . - ۱۶ - زوجه زهیر که نامش - دیلم - دختر عمرو بود به او گفت : سُبْحَانَ اللَّهِ ! فرزند رسول خدا تو را دعوت می کند و تو به خدمتش نمی شتابی !؟ سپس زوجه اش گفت : ای کاش به خدمت آن جناب می رفتی و فرمایش ایشان را می شنیدی . زُهیر بن قین روانه خدمت آن جناب شد. اندکی بیش نگذشت که زهیر با بشارت و شادمان و روی درخشان باز آمد. آنگاه امر نمود که خیمه و خرگاه و ثقل و متاع او را نزدیک به خیمه های

متن عربی : وَقَالَ لِإِمْرَأَتِهِ: ائْتِي طَالِقٌ، فَإِنِّي لَا أُحِبُّ أَعْنَ يُصِيبُكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى صُحْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأُفِدِيهِ بِرُوحِي وَآقِيهِ بِنَفْسِي . ثُمَّ أَعْطَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَى

ءَاهَلَهَا. فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ. وَقَالَتْ: كَانَ اللَّهُ عَوْنًا وَمُعِينًا، خَارَ اللَّهُ لَكَ، اءَسَاءَ لَكَ اءَنْ تَذُكُرْنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ اءَحَبَّ مِنْكُمْ اءَنْ يَصْحَبَنِي، وَإِلَّا فَهُوَ آخِرُ اءَلْهَدٍ مِنِّي بِهِ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَةَ، فَأَتَاهَا فِيهَا خَبْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةً مِمَّنْ تَبِعَهُ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ اءَهْلُ اءَطْمَاعِ وَالأَرْيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ اءَهْلُهُ وَخِيَارُ اءَصْحَابِهِ. قَالَ الرَّاؤِي: وَارْتَجَّ اءَلْمَوْضِعُ بِاَلْبُكَاءِ وَالأَعْوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَسَالَتْ اءَلْدُمُوعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَسِيلٍ. ثُمَّ إِنَّ اءَلْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ قاصِدًا لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ،

ترجمه: فلک احتشام حضرت امام حسين عليه السلام زدند و به زوجه خود گفت: من تو را طلاق دادم؛ زير ا دوست نمى دارم كه از جهت من جز خير و خوبى به تو رسد و من عازم شده ام كه مصاحبت امام حسين عليه السلام را اختيار نمايم تا آنكه جان خود را فدائى او كنم و روح را سپر بلا گردانم. سپس اموال آن زن را به او داد و او را به دست بعضى عموزاده هايش سپرد كه به اهلش رسانند. آن زن مؤ منه برخاست و گريه كرد و او را وداع نمود و گفت: خدا يار و معين تو باد و خيرخواه تو در امور، از تو مسئلت دارم كه مرا روز قيامت در نزد جدِّ حسين عليه السلام، ياد نمايى. سپس زهير به اصحاب خويش گفت: هر كس خواهد به همراه من بيابد و اگر نه اين آخرين عهد من است با او. امام حسين عليه السلام از آن منزل كوچ نمود و روانه راه گرديد تا آنكه به منزل - زُبَالَه - رسيد و در - زباله - خبر شهادت مسلم بن عقيل رحمه الله مسموع امام عليه السلام گرديد. گروهى كه از اهل طمع و ريبه و دنيا پرستان كه از حقيقت حال مطلع گرديدند اختيار مفارقت نموده از او جدا شدند و كسى در ركاب سعادت انتساب فرزند حضرت ختمى ماب باقى نماند مگر اهل بيت و عشيره و خويشان آن جناب و گروهى از آخيار كه در سلك اصحاب كيار منخرط بودند. راوى گفت: از شدت گريه و ناله كه در مصيبت جناب مسلم رضى الله عنه و فرياد و افغان كه واقع شد، آن مكان به تزلزل در آمد و اشكها چون رود جيحون از چشمان جارى شد. پس از آن، آن امام انس و جن با نيت صادق و اعتقاد كامل و به قصد اجابت

متن عربى: فَلَقِيَهُ اَلْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ، كَيْفَ تَرَكَنْ اِلَى اءَهْلِ الكُوفَةِ وَهُمْ اَلَّذِيْنَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيْلٍ وَشَيْعَتَهُ؟ قَالَ: فَاَءَسْتَعْبِرُ اَلْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاَكْبَا، ثُمَّ قَالَ: - رَحِمَ اللهُ مُسْلِمًا، فَلَقَدْ صَارَ اِلَى رُوحِ اللهِ وَرِيحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ، اءَمَا اءَنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا - . ثُمَّ اءَنْشَاءُ يَقُولُ: ١ - - فَاِنْ تُكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسِيَّةً فَاِنْ ثَوَابَ اللهِ اءَعْلَا وَ اءَنْبَلُ ٢ - وَ اِنْ تُكُنِ اَلْاَبْدَانُ لِلْمَوْتِ اءَنْشَيْتَ فَقَتَلُ اَمْرًا بِالسَّيْفِ فِي اللهِ اءَفْضَلُ ٣ - وَ اِنْ تُكُنِ اَلْاَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقَلِّهُ حِرْصَ اَلْمَرْءِ فِي السَّئِىِ اءَجْمَلُ ٤ - وَ اِنْ تُكُنِ اَلْاَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بِالُ مَتْرُوكٍ بِهِ اَلْمَرْءُ يَبْخُلُ قَالَ الرَّاؤِي: وَكَتَبَ اَلْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا اِلَى

ترجمه: داعی حق جلّ و علا از آن منزل کوچ کرده و روانه راه گردید. فرزذق شاعر به شرف خدمتش فایز شد و بر آن حضرت سلام کرد و عرضه داشت: یَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ، چگونه اعتماد به سخن اهل کوفه نمودی و حال آنکه ایشان پسر عمویت جناب مسلم بن عقیل و یاران او را مقتول ساختند؟! راوی گفت: سیلاب اشک از دیده مبارک آن جناب روان گردید و فرمود: خدا رحمت کناد مسلم را، به درستی که رفت به سوی روح و ریحان و جَنّت و رضوان پروردگار و به درستی که او به جا آورد آنچه را که بر او مکتوب و مقدر گردیده بود و باقی مانده است بر ما که به جا آوریم. سپس این ابیات را انشاء فرمود: ۱ - یعنی اگر دنیا متاع نفیس شمرده شده باشد، ثواب الهی از آن برتر و اعلی خواهد بود. ۲ - و اگر بدنها برای مرگ خلق شده اند، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه رضای الهی افضل است. ۳ - و اگر روزی ها در تقدیر پروردگار در میان خلق قسمت گردیده، پس حرص کم داشتن در طلب رزق نیکوتر است. ۴ - و اگر جمع کردن مالهای دنیا از برای گذاشتن است، پس چه شده است که مرد در انفاق کرد بخیل باشد مالی را که آن را در این دنیا باز خواهد گذاشت. راوی گوید: پس از آن، از جانب امام حسین علیه السلام نامه ای به جمعی از شیعیان کوفه شرف صدور یافت از جمله:

متن عربی: سَلِيمَانُ بْنُ صُرْدٍ وَالْمُسَيَّبُ بْنُ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةُ بْنُ شَدَادٍ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِي. فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ إِعْتَرَضَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيُفْتِّشَهُ، فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَزَقَهُ، فَحَمَلَهُ الْحُصَيْنُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ. فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: مَنْ أَمْتٌ؟ قَالَ: إِنَّا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِبْنِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. قَالَ: فَلِمَاذَا خَرَقْتَ الْكِتَابَ؟ قَالَ: لِئَلَّا تَعْلَمَ مَا فِيهِ! قَالَ: مِمَّنِ الْكِتَابُ وَإِلَى مَنْ؟ قَالَ: مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ. فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، أَوْ تَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَتَلْعَنَ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ وَأَخَاهُ، وَإِلَّا قَطَعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا.

ترجمه: سَلِيمَانُ بْنُ صُرْدٍ خَزَاعِي، مُسَيَّبُ بْنُ نَجْبَةَ، رِفَاعَةُ بْنُ شَدَادٍ وَعَدَّةٌ آي دِيْغَرُ از گروه شیعه و محبان و آن فرمان را به وسیله قیس بن مصهر - مسهر در نسخه بدل - صیداوی به کوفه ارسال فرمود؛ قیس به حوالی شهر کوفه رسید حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گماشته ابن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به او برخورد تا از حال او تفتیش نماید. قیس پس از اطلاع از غرض حُصَيْنِ، آن نامه عنبر شمامه را پاره پاره نمود. حُصَيْنُ لعین، آن مؤ من پاک دین را گرفته در حضور ابن زیاد بد نهاد آورد؛ چون در حضور آن لعین بایستاد، آن شقی از او سؤال نمود: تو کیستی؟ قیس در جواب فرمود: مردی از شیعیان و اخلاص کیشان مولای متقیان امیر مؤ منان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو فرزند دلیند آن جناب، ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم. آن لعین گفت: چرا نامه را پاره نمودی؟ قیس فرمود: آن نامه از ناحیه مقدسه امامت صادر گردیده به سوی جماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشان را نمی دانم. ابن زیاد گفت: به خدا قسم، از دست من رهایی نخواهی یافت مگر آنکه خبر دهی به نام جماعتی که نامه برای ایشان ارسال شده و

یا آنکه بر منبر بالا روی و حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گویی و اگر چنین نکنی بدنت را پاره پاره نمایم .

متن عربی : فَقَالَ قَيْسٌ: اءَمَّا الْقَوْمُ فَلَا اءُخْبِرُكَ بِاَسْمَائِهِمْ، وَاَمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَاَبِيهِ وَاَخِيهِ فَاَفْعَلُ. فَصَعِدَ الْمُنْبَرُ، فَحَمِدَ اللّٰهَ وَاَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَاَعْتَمَرَ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَى عَلِيٍّ وَاَلْحَسَنِ وَاَلْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ لَعَنَ عُيَيْدَ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ وَاَبَاهُ، وَلَعَنَ عَتَاةَ بَنِي اءُمَيَّةَ عَنْ اٰخِرِهِمْ. ثُمَّ قَالَ: اءِيبُهَا النَّاسُ، اِنَّا رَسُوْلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِلَيْكُمْ، وَ قَدْ خَلَفْتُهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، فَاَجِيْبُوهُ. فَاَفْخِرَ ابْنُ زِيَادٍ بِذَلِكَ، فَاَمَرَ بِالْقَائِيَةِ مِنْ اءَاعْلَا الْقَصْرِ، فَاَلْقَى مِنْ هُنَاكَ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللّٰهُ . فَبَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ، فَاسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: - اءَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيَعَتِنَا مَنَزِلًا كَرِيْمًا وَاَجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ - . وَرُوِيَ اَنَّ هَذَا الْكِتَابَ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِزِ.

ترجمه : قیس فرمود: اما نام آن گروه را اظهار نخواهم کرد و از ناسزا گفتن بر امام حسین و پدر و برادر او، مضایقه ندارم و به جا خواهم آورد؟! سپس آن مؤ من ممتحن بر منبر بالا رفت شرایط حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به جای آورد، پس از آن ، از خدای متعال طلب نزول رحمت بر روح مطهر و روان آنور بر گزیده داور، جناب امیرالمؤمنان و دو فرزند دلبد او نمود و بعد از آن ، عبیدالله و پدر آن لعین و عتاة و باغیان بنی امیه را به لعن بسیار یاد نمود و آنچه را که شرط مطاعن ایشان بود فرو گذار نمود. سپس فرمود: ای گروه مردم ! منم فرستاده و رسول امام انام حضرت حسین علیه السلام به سوی شما، آن حضرت را در فلان منزل گذاردم و به اینجا آمدم ، اینک فرمانش را اجابت و به خدمتش مسارعت نمایید. شهادت قیس بن مسهر پس چون ابن زیاد از این واقعه اطلاع یافت ، حکم نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر دار الاماره به زیر انداختند و طایر روح پاکش به ذروه افلاک پرواز نمود رضی الله عنه. و چون خبر شهادت قیس بن مصهر به سَمْع شریف امام علیه السلام رسید، چشمان آن جناب گریان شد دست به دعا برداشت و گفت : خداوند، از برای شیعیان ما منزلی کریم در آخرت بگزین و میانه ما و ایشان در قرارگاه رحمت خویش جمع فرما، به درستی که تویی بر هر چیزی قادر. در روایتی دیگر چنین وارد است که صدور آن فرمان هدایت ترجمان از امام انس و جان از منزل - حاجز - بود و به غیر از این خبر.

متن عربی : وَقِيلَ: غَيْرُ ذَلِكَ. قَالَ الرَّاوى : وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَى مَرْحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ، فَاِذَا بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيْدٍ فِي اءَلْفِ فَارِسٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : - اءَلْنَا اءَمَّ عَلَيْنَا؟ - . فَقَالَ: بَلْ عَلَيَّكَ يَا اءَبَا عَبْدِ اللّٰهِ. فَقَالَ: - لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ - . ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : - فَاِذَا كُنْتُمْ عَلَى خِلَافِ مَا اءَثْنَى بِهِ كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُمْ بِهِ عَلَيَّ رَسُلُكُمْ، فَاِنِّي اءَرْجِعُ اِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي اءَتَيْتُ مِنْهُ - . فَمَنَعَهُ الْحُرُّ وَاَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ، وَقَالَ: لَا، بَلْ خُذْ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ طَرِيْقًا

لَا يُدْخِلُكَ الْكُوفَةَ وَلَا يُوصِلُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِأَعْتَدَرْنَا إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِأَنَّكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيقِ. فَتَيَاسَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ.

ترجمه : روایات دیگر نیز وارد است . راوی چنین گوید: حضرت امام علیه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید. در آن مکان حرّ بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد؛ چون حرّ به خدمتش رسید امام حسین علیه السلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی با ما؟ حرّ عرضه داشت که بر ضرر و عداوت شما مأمورم . آن حضرت فرمود: - لا حَوْلَ... - ! بین آن جناب و حرّ سخنان بسیاری ردّ و بدل گردید تا آنکه خطاب به حرّ نموده و فرمود: اکنون که شما بر آنید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مُشعر و متضمّن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. حرّ و اصحابش بر این مدّعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله ! و نور دیده بتول ! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توانم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات نمودم ، شاید به این اعتذار از سَخَطِ آن کافر غدار در امان مانم و از خدمتش تخلف ورزم . حضرت امام به این خاطر، سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت را طی فرمود تا آنکه بر سرابی رسید که موسوم بود به - عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ - یعنی آبی مشرعه مَرُکِبِها و اشتران بود.

متن عربی : قَالَ: فَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى الْحُرِّ يَلُومُهُ فِي إِمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَضَ لَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ : - اءَلَمْ نَأْمُرْنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟ - . فَقَالَ الْحُرُّ: بَلَى ، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ بِأَمْرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ. قَالَ الرَّأْيِيُّ : فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ خَطِيبًا فِي أَصْحَابِهِ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: - إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ حِذَاءً، وَلَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْأِنَاءِ، وَخَسِيسَ عَيْشٍ كَالْمَرْغَى الْوَبِيلِ. اءَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُنْتَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي

ترجمه : راوی گوید: در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به حرّ بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش حرّ که در امر فرزند امام علیه السلام ، مسامحه نموده و در آن نامه ، لعنت ضمیمه ، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سید ابرار سخت و مجال را بر او دشوار گیرد. پس حرّ با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کرّار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه السلام فرمود: مگر نه این است که ما راه کردی از راه مرسوم عدول نماییم؟! حرّ عرضه داشت : بلی ! و لکن اینک نامه عبیدالله به من رسیده و

ماءمورم نموده که امر را بر حضرت سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تخلف نورزم . سخنرانی امام علیه السلام بعد از گفتگو با خُرّ راوی چنین گفته که پس از مکالمه امام علیه السلام با خُرّ بن یزید، آن جناب برخاست در میان اصحاب سعادت انتساب خطبه ای ادا نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جای آورد و جدّ بزرگوار خویش را بستود و درود نامحدود بر روان پاک حضرتش نثار نمود سپس فرمود: ای گروه مردم ! به تحقیق مشاهده می نمایم آنچه را که بر ما نازل گردیده و به راستی که روزگار تغییر پذیرفته و بدی خود را آشکار نموده و نیکی و معرفت آن باز پس رفته و در مقابل ، شیوه تلخ کامی و نامرادی شتابان و بر استمرار است و از کائنات روزگار باقی نمانده مگر دُردی از آن درته پیمانہ حیات و از گلستان عیش بجز خار و زمین شوره زار بی آب و گیاه ؛ آیا نمی بینید که حق را کسی معمول نمی دارد و آخدی از باطل نهی نمی نماید؟!

متن عربی : لا اءرى الموتَ اِلاَّ سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ اِلاَّ بَرَمًا - . فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا هَذَاكَ اللَّهُ - يَابْنَ رَسُولَ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لَأَثَرْنَا التُّهُؤُصَ مَعَكَ عَلَى الْاِقَامَةِ فِيهَا. قَالَ الرَّاوى : وَقَامَ هَلَالُ بْنُ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا، وَإِنَّا عَلَى نِيَاتِنَا وَبَصَائِرِنَا، نُوَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ. قَالَ: وَقَامَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَابْنَ رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا اِنَّ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَتَقَطَّعَ فَيْكَ اءْضَاؤُنَا، ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قَالَ: ثُمَّ اِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ. كُلَّمَا اءْرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَيُسَايِرُونَهُ اءْخَرَى ، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ. وَ كَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ.

ترجمه : نتیجه این وضعیّت ، این است که مؤمن راغب گردد به ملاقات پروردگارش به طریق حق و به درستی که من مرگ را نمی بینم مگر سعادت و نیکبختی و زندگانی را با ستمکاران ! لا دلتنگی و سستی . سخنرانی زُهیّر و جمعی از اصحاب امام علیه السلام در این هنگام زُهیّر بن قین از جای برخاست و عرضه داشت : ای فرزند رسول ! ما همه فرمایشات شما را شنیدیم و گوش دل به آن سپردیم . خدا تو را بر جاده هدایت مستقیم دارد. اگر که دنیا از برای ما پاینده بودی و ما در آن جاویدان ، البته کشته شدن را با تو بر زندگانی همیشگی دنیا، ترجیح می دادیم ، چه جای آنکه دنیا را بقایی نیست . همچنین راوی گفته که هلال بن نافع بجلی هم برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند که ما ملاقات پروردگار خود را ناخوشایند نمی دانیم و بر نیّت های صادق و بصیرت مخلصانه خویش ثابت و پاینده ایم ؛ دوستیم با دوستان و دشمنیم با دشمنان . آنگاه بریر بن خُضَیْر از جای برخاست و گفت : یابْنَ رَسُولِ...! به تحقیق که خدای متعال بر ما ممتّ گذارده است که در مقابل تو کشته گردیم و اعضای ما پاره پاره شود و در عوض جدّ بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما بوده باشد. راوی گفت : آن جناب پس از استماع این کلمات از یاران و جانشان ، برپاخاست و قامت زیبا بیاراست و بر مَرکَب خویش سوار گردید و از هر طرفی که خواست مرکب براند، خُرّ و اصحابش ، آن

جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن ، روز دوم محرم

متن عربی : فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ : - مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ - . فَقِيلَ : كَرْبَلَاءُ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَلَّهْمُ إِنِّي اءَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ . ثُمَّ قَالَ : هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ اءَنْزَلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفَكُ دِمَائِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . فَانزَلُوا جَمِيعًا، وَنَزَلَ الْحُرُّ وَاَصْحَابُ اَبْنَةِ نَاحِيَةَ، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلُحُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ : يَا دَهْرُ اءَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْاَشْرَاقِ وَالْاَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلِ مَا اءَقْرَبَ الْوَعْدَ اِلَى الرَّحِيلِ وَاِنَّمَا الْاَمْرُ اِلَى الْجَلِيلِ

ترجمه : بود و چون به کربلا رسید، فرمود: نام این زمین چیست ؟ عرضه داشتند که این زمین کربلا است . فرمود: خداوندا! به تو پناه می برم از - کرب - و - بلا - . پس از آن فرمود: این کرب و بلا است . - انزلوا، هاهنا محط رحالنا ومسفك دمائنا - ؛ پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما؛ اینجاست آرامگاه ما. جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از این واقعه آگاه ساخته ... یاران امام حسین علیه السلام پس از شنیدن این سخنان همگی از مرکبهای خود فرود آمدند و حُرّ با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سید مظلومان - علیه الصلاة والسلام - بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود: - یا دهر اءفّ لك من خليلٍ ... - ؛ ای روزگار! آف باد مر تو را، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع و راضی نیست و هر زنده سبیل مرگ را رهسپار است چه بسیار وعده کوچ نمودن از این دار فنا نزدیک شده و بجز این نیست که نهایت امر هر کسی به سوی خداوند جلیل است .

متن عربی : قَالَ الرَّاوى : فَسَمِعَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ فاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: يا اءخى هذا كلامٌ من قَدِ اءَيَّقَنَ بِالْقَتْلِ . فَقَالَ: - نَعَمْ يا اءخْتاهُ - . فَقَالَتْ زَيْنَبُ: وَاثَكْلَاهُ، يَنْعَى اِلَى الْحُسَيْنِ نَفْسَهُ . قَالَ: وَبَكَى النَّسْوَةَ، وَطَمَنَ الْخُدُودَ، وَشَقَقْنَ الْجُيُوبَ . وَجَعَلَتْ اءُمَّ كَلْثُومٍ تُنادى : وَاْمَحْمَدَاهُ وَاَعْلِيَاهُ وَاِءْمَاهُ وَاِءَخَاهُ وَاْحُسَيْنِيَاهُ وَاِصْبَعِيَاهُ بَعْدَكَ يا اءبا عَبْدِ اللَّهِ . قَالَ: فَعَزَّاهُنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا: - يا اءخْتاهُ! تَعَزَّى بِعِزِّ اللَّهِ، فَإِنَّ سَكَّانَ السَّمَوَاتِ يَفْنُونَ، وَاِءَهْلَ الْأَرْضِ كُلَّهُمْ يَمُوتُونَ، وَجَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ - . ثُمَّ قَالَ: - يا اءخْتاهُ يا اُمَّ كَلْثُومٍ، وَاِءَنْتِ يا زَيْنَبُ، وَاِءَنْتِ يا فاطِمَةُ، وَاِءَنْتِ يا رَبابُ، اءَنْظُرْنَ إِذا اءَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ جَبِيًا وَلَا تَحْمِسْنَ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَقْلَنَّ عَلَيَّ هَجْرًا - .

ترجمه: راوی گفته که علیا مکرمه زینب خاتون دختر فاطمه زهرا علیها السلام، این کلمات را از برادر خود شنید، عرضه داشت: این سخنان از آن کسی است که یقین به کشته شدن خویش دارد. امام حسین علیه السلام فرمود: بلی چنین است! ای خواهر، من هم در قتل خود بر یقینم. آن مخدره فریاد و اُتْکَلَاهُ بر آورد که حسین علیه السلام دل از زندگانی برگرفته و خبر مرگ خویشتن را به من می دهد. راوی گوید: زنان حرم یک مرتبه همگی به گریه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گریبانها پاره نمودند و جناب اُمّ کلثوم فریاد بر آورد - وا مُحَمَّدَا، وا عَلِيَا، واحْسَنَاهُ - که ما بعد از تو ای ابا عبدالله به خواری اندر خاک مدلت برگیریم. و این گونه سخنان می گفتند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام خواهر خویش را دلداری می داد و می فرمود: ای خواهر! به آداب خدایی آراسته باش و پیراسته بردباری را شعار خویش ساز؛ به درستی که ساکنان ملکوت اعلی، فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و جمیع خلق و همه مخلوقات جهان هستی در معرض هلاک خواهند بود. سپس فرمود: ای خواهرم اُمّ کلثوم، و تو زینب و هم تو ای فاطمه و تو ای رَبَاب! نظر نمایند که چون من کشته شوم، زنهار که گریبان پاره نکنید و صورت بر مرگ من مخراشید و سخن بیهوده نگوئید.

متن عربی: وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ: اِنَّ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونَ الْاٰيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُفْرِدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجُرُّ تَوْبِهَا، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ: وَاِتْكَلَاهُ، لَيْتَ الْمَوْتَ اءَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ، الْيَوْمَ مَا تِ اءُمَّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ، وَاَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَاَعْحَى الْحَسَنَ الزَّكِيَّ، يَا خَلِيْفَةَ الْمَاخِيْنَ وَاِمَالَ الْبَاقِيْنَ. فَنَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَيْهَا وَقَالَ: - يَا اءَحْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطَانُ - . فَقَالَتْ: يَا اَبِي اءَنْتَ وَاُمَّي اءَسْتَقْتَلُ؟ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ، فَرَدَّ غَضَّتَهُ وَتَرَفَّرَقَتْ عَيْنَاهُ بِالْذُّمُوْعِ، ثُمَّ قَالَ: - لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَا مَ - . فَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَاهُ، اءَفْتَخَنَصِبُ نَفْسَكَ اِغْتِصَابًا، فَذَلِكَ اءَفْرَحُ لِقَلْبِي وَاءَشْدُ عَلَي نَفْسِي، ثُمَّ اءَهْوَتْ اِلَى جَنِيْهَا فَشَفَّتْهُ وَخَرَّتْ مَعْشِيَةً عَلِيْهَا. فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَي وَجْهَيْهَا الْمَاءَ حَتَّى اءَافَقَتْ،

ترجمه: و در روایت دیگر به این طریق وارد شده که علیا مکرمه زینب خاتون با سایر زنان و دختران در گوشه ای نشسته بودند و چون آن مخدره مضمون این آیات را از برادر خود شنید بی اختیار بیرون آمد در حالتی که مقنعه بر سر نداشت لباس خود را بر روی زمین می کشید تا آنکه بر بالای سر امام علیه السلام بایستاد و فریاد بر آورد: - وَاِتْكَلَاهُ لَيْتَ... - ؛ یعنی ای کاش مرگ من می رسید و زندگانی من تمام می شد! امروز است که احساس می کنم مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفتند؛ ای جانشین رفتگان و پناه باقی ماندگان! چون امام حسین علیه السلام خواهر خود را به این حال مشاهده فرمود: نظری به جانب آن مخدره نمود و فرمود: ای خواهر عزیز! مراقب باش شیطان، حلم و بردباری تو را نبرد. آن مکرمه عرضه داشت: جانم به فدایت، آیا کشته خواهی شد؟ پس آن امام مظلوم با همه غم و اندوه، دم از اندوه در کشید و چشمان مبارک او پر از اشک گردید و این مثل را فرمود: - لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَا مَ - ؛ یعنی اگر - مرغ قطا - را به حال خویش می گذاردند البته به خواب می رفت.

زینب خاتون وقتی این کلام از امام علیه السلام شنید به گریه در آمد و فریاد برآورد که یا وِیْلَتَا! برادر، همانا خود را به چنگ خصم چیره مقهور یافتی و روز خویش را تیره ؛ همانا از زندگانی خویش ماء‌یوس شده ای . اینک این سخن بیشتر دل مرا می خراشد و نمک بر زخم افزون می پاشد. سپس دست در آورده گریبان شق نمود تا بی هوش بر روی در افتاد.

متن عربی : ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجَهْدِهِ وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ أَبِيهِ وَجَدَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ . وَمِمَّ
 ا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ سَبَبًا لِحَمْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِعِيَالِهِ : إِنَّهُ لَوْ تَرَكَهِنَّ بِالْحِجَازِ أَوْ غَيْرِهَا مِنْ
 الْبِلَادِ كَانَ يَزِيدُ بِنُ مَعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - قَدْ أَتَفَذْتُ لِيَاءِ خُذْهُنَّ إِلَيْهِ ، وَصَنَعَ بِهِنَّ مِنَ الْأَسْتِصَالِ وَسَيِّئِ
 الْأَعْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ ، وَيَمْتَنَعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِأَخْذِ يَزِيدَ بِنُ مَعَاوِيَةَ
 لَهُنَّ - عَنْ مَقَامَاتِ السَّعَادَةِ .

ترجمه : پس امام علیه السلام برخاست که خواهر را به هوش آورد و آب بر صورت او پاشید تا به حال آفاقه برگردید و با کمال جهد و کوشش خواهر را تسلی می داد و او را موعظه فرمود و پند داد و مصیبت شهادت پدر بزرگوار و وفات جد عالی مقدار را به یاد او آورد تا تسلی یابد. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. از جمله اموری که می توان سبب بوده باشد از برای آنکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سرور اتقیاء امام مظلوم علیه السلام حرم مُطَهَّر و عترت اءَطَهَّر خود را باخود به کربلای پر بلا آورده باشد یکی آن است که اگر آن جناب اهل بیت را در حجاز یا در غیر حجاز از سایر بلاد باز می گذاشت و خود متوجه عراق پرنفاق می گردید، یزید پلید گماشتگان خود را مقرر می نمود که استیصالشان نمایند و صدمات بی نهایت و سوء رفتار و کردار با عترت سید ابرار، به جای آورند و سراپرده حرم محترم و اهل بیت سید اُمم را ماء‌خود می داشت و به این واسطه فوز جهاد و درک سعادت شهادت از برای آن امام عیباد غیر میسور و آن حضرت را رسیدن به این مقام عالیه غیر مقدور بود.

المسلك الثاني في وصف حال القتال وما يقرب من تلك الحال

متن عربی : قال الراوی : وَنَدَبَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَتَّبَعُوهُ ، وَاسْتَخَفَّ قَوْمُهُ فَأَطَاعُوهُ ، وَاشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهِ وَدَعَاهُ إِلَى وَلَايَةِ الْحَرْبِ فَلَبَّاهُ . وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ ، وَاتَّبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعْنَهُمُ اللَّهُ ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ إِلَى سِتِّ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عِشْرُونَ أَلْفَ فَارِسٍ . فَضَيَّقُوا عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ أَصْحَابِهِ .

مسلك دوم : گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام علیه السلام و یاران با وفایش ترجمه : راوی گوید: عبیدالله زبان به دعوت اصحاب خویش برگشود که با نور چشم رسول الله صلی الله علیه و آله ، ستیزند و خون آن مظلوم را بریزند. آن بدنهادان نیز متابعت کردند و حلقه فرمانش در گوش نهادند و آن شیطان مردود از قوم خود طلب نمود که در طاعتش در آیند و زنگ غبار از خاطر بزدايند. آن بی دینان نیز انگشت اطاعت بر دیده نهادند و سر به فرمانش دادند و آن زیانکار از عمر تبهکار، آخرت را به دنیای خود خریدار شد. آن غدار نابکار هم دین به دنیا فروخت و فرمان ایالت ری را بیاندوخت خواستش که امیر لشکر کند و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بشکند، عمر سعد نیز لیبکی بگفت و کفر باطنی را نتوانست نهفت . با چهار هزار لشکر خونخوار از کوفه بیرون آمد و جنگ فرزند سید ابرار و نور دیده حیدر کرار را مصمم گردید. پس از آن ، عبیدالله بن زیاد لشکر پس از لشکر به دنبال آن بدبنیاد روانه نمود تا آنکه در روز ششم محرم الحرام بیست هزار سواره لشکر بی دین بد آئین در کربلا جمع آمدند و کار را بر حسین مظلوم علیه السلام تنگ گرفتند تا به حدی که تشنگی بر خود و اصحابش استیلا یافت .

متن عربی : فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَتَتْكَ عَلَى قَائِمٍ سَيْفِهِ وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ ، فَقَالَ : - اءُنْشِدُكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْرِفُونَنِي ؟ - . قَالُوا : اءَللَّهُمْ نَعَمْ ، اءَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَسِبْطِهِ . قَالَ : - اءُنْشِدُكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟ - . قَالُوا : اءَللَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : - اءُنْشِدُكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ اُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ؟ - . قَالُوا : اءَللَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : - اءُنْشِدُكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ اَبِي عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ ؟ - . قَالُوا : اءَللَّهُمْ نَعَمْ . قَالَ : - اءُنْشِدُكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ اءَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ اَلْاُمَّةِ اِسْلَامًا ؟ - . قَالُوا : اءَللَّهُمْ نَعَمْ .

ترجمه : نخستین سخنرانی امام علیه السلام در کربلا پس از آن ، امام مظلوم برپاخاست و تکیه بر قائمه شمشیر خود نمود و به آواز بلند این کلمات را ادا فرمود: ای مردم ! شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا مرا میشناسید و عارف به حق من هستید؟ در جواب آن جناب همگی گفتند: بلی تو را می شناسیم ، تویی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و قره عین البتول که دختر پیغمبر است . پس تویی سبط آن جناب . امام حسین

علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که جدّ بزرگوار من رسول پروردگار عالمیان است ؟ گفتند: خدا شاهد است که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جدّه من خدیجه بنت خُوَیَلد است و او اوّل زنی بود در این اُمّت که اسلام را اختیار و تصدیق احمد مختار صلی الله علیه و آله نمود؟ گفتند: خدایا تو گواهی که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است ؟ گفتند: خدایا شاهدهی که این را هم می دانیم !

متن عربی : قال: - اءُنشِدُكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ حَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمَّ اَبِي ؟ - . قالوا: اءَللّٰهُمَّ نَعَمْ. قال: - اءُنشِدُكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي ؟ - . قالوا: اءَللّٰهُمَّ نَعَمْ. قال: - اءُنشِدُكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ هَذَا سَيِّفُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ اَعَنَّا مُتَقَلِّدُهٗ؟ - . قالوا: اءَللّٰهُمَّ نَعَمْ. قال: - اءُنشِدُكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ اَعَنَّا لِاِسْمِهَا؟ - . قالوا: اءَللّٰهُمَّ نَعَمْ. قال: - اءُنشِدُكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَعَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ كَانَ اَوَّلُ النَّاسِ اِسْلَامًا وَاَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَاَعْظَمَهُمْ جِلْمًا وَاَعْتَهٗ وَاٰلِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؟ - . قالوا: اءَللّٰهُمَّ نَعَمْ. قال: - فَبِمَ تَسْتَجِیْبُوْنَ دَمِي وَاَبِي صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ، يَذُوْدُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُذَادُ الْبَعْبِرُ الصَّادِرُ عَلَيَّ الْمَاءِ، وَلَوْ اَنَّ الْحَمْدَ بِيَدِ اَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ!! - .

ترجمه : امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می دهم ، آیا می دانید که جعفر طیار در بهشت عنبر سرشت ، عموی من است ؟ گفتند: خداوندا ما می دانیم که چنین است ! باز آن امام برگزیده خداوند بی نیاز به آن گروه ستم پرداز، فرمود: شما را به خدا سوگند که می دانید این شمشیری که در میان بسته ام همان شمشیر سیّد ابرار است ؟ گفتند: بلی ، به خدا این را هم می دانیم ! امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم ، اطلاع دارید که عمامه ای که بر سر من است همان عمامه احمد مختار صلی الله علیه و آله و رسول پروردگار است ؟ گفتند: به خدا که این را هم می دانیم ! حضرت فرمود: به خدا که می دانید شاه ولایت علی علیه السلام اول کسی بود که قبول دعوت اسلام از سیّد انام نمود و او است آن کس که پایه علمش والا و درجه حلمش از همه کس اَرْفَع و اَعْلَى است و اوست ولی هر مؤ من و مؤ منه ؟ گفتند: به خدا که این فضیلت را هم می دانیم ! اباعبدالله علیه السلام فرمود: پس به چه جهت ریختن خون مرا حلال شمردید و حال آنکه پدرم در روز رستاخیز مردمانی را از حوض کوثر دور خواهد نمود چنانکه شتران را از سر آّب برانند ولواء حمد در آن روز به دست اوست .

متن عربی : قالوا: قَدْ عَلِمْنَا ذٰلِكَ كُلُّهُ وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكٍ يَكُ حَتَّى تَذُوْقَ اَلْمَوْتَ عَطْشَانًا!!! فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَسَمِعَ بِنَاتِهِ وَاَعْتَهٗ زَيْنَبُ كَلَامَهُ بَكِيْنًا وَنَدْبِيْنَ وَطَلْمَنَ وَاَرْتَفَعَتْ اَصْوَاتُهُنَّ. فَوَجَّهَ اِلَيْهِنَّ اَخَاهُ الْعَبَّاسَ وَعَلِيًّا اِذْ هُمَا: - سَكَنَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بَكَوْهُنَّ - . قال الراوى : وَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللّٰهِ عَلَيَّ

عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحِثُّهُ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ، وَيَحْذَرُهُ مِنَ التَّأَخِيرِ وَالْإِهْمَالِ، فَرَكَبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 وَأَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعْنَهُ اللَّهُ - فَنَادَى : اءَيْنَ بَنُو اءُخْتِي عَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ؟
 فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : - اءَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ اءَخْوَالِكُمْ - . فَقَالُوا لَهُ : مَا شَاءَ نُكَ؟
 فَقَالَ : يَا بَنِي اءُخْتِي اءَنْتُمْ اءَمِنُونَ، فَلَا تَقْتُلُوا اءَنْفُسَكُمْ مَعَ اءَخِيكُمُ الْحُسَيْنِ، وَاءَلْزَمُوا طَاعَةَ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ
 مُعَاوِيَةَ.

ترجمه : گفتند: همه این فضایل که شمردی بر آنها علم و اقرار داریم و با وجود این دست از تو بر نمی داریم تا آنکه تشنه کام شربت مرگ را بچشی؟! چون آن سید مظلومان و آن امام انس و جان ، خطبه خویش را اتمام نمود خواهران و دخترانش استماع کلام او را کردند، صداها به گریه و ندبه برآوردند و سیلی به صورت خود نواختند و صداها به ناله بلند نمودند. امام علیه السلام برادر خود حضرت عباس و فرزندش علی اکبر علیهما السلام را به سوی اهل حرم فرستاد و فرمود: ایشان را ساکت نمایید، به جان خودم قسم که آنها گریه های بسیار در پیش دارند. جواب دندان شکن عباس علیه السلام به شمر لعین راوی گوید: فرمان عیبداالله بن زیاد پلید به عمر بن سعد نحس ، به این مضمون رسید که او را تحریص می نموده به تعجیل در قتال و بیم داده بود از تأخیر و اهمال . پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان ، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمردی الجوشن ، آن سرور اهل فتن ، ندا در داد که کجایند خواهرزادگان من : عبدالله ، جعفر ، عباس ، و عثمان ؟ امام حسین علیه السلام به برادران گرامی خویش فرمود: جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دائی های شماسست . آن جوانان برومند حیدر کرار به آن کافر غدار، فرمودند: تو را با ما چه کار است ؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت : ای نوردیدگان خواهرم ! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادران حسین ، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت یزید پلید امیرالمؤمنین -؟! - باشید تا به سلامت برهید.

متن عربی : قَالَ : فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ : تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعْنٌ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ اءَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اءَتَأْمُرُنَا اءَنْ نَتْرَكَ اءِخْنَا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَنَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعْنَاءِ اءَوْلَادِ اللُّعْنَاءِ. قَالَ : فَرَجَعَ الشُّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضِبًا. قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقِلَّةَ اءَنْتِفَاعِهِمْ بِاَلْمَوَاعِظِ اَلْفِعَالِ وَاَلْمَقَالِ قَالَ لِاَخِيهِ الْعَبَّاسِ : - اِنْ اَسْتَطَعْتَ اءَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَاَفْعَلْ، لَعَلْنَا نَصَلِّي لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يُعَلِّمُ اءَتَى اءَجِبُ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ - . قَالَ الرَّأْوِيُّ : فَسَاءَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ، فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ اَلْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ : وَاللَّهِ لَوْ اءَتَّهُمْ مِنَ التُّرْكِ وَالدَّيْلَمِ وَسَاءَلُوا مِثْلَ ذَلِكَ لِاَجْبَانِهِمْ، فَكَيْفَ وَهُمْ اَلْمُحَمَّدِيُّ، فَاَجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ.

ترجمه : پس حضرت عباس علیه السلام به آن پلید، فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کند تو و اماننامه ترا! ای دشمن خدا! ما را امر می کنی که برادر و سید خود حسین فرزند فاطمه علیهما السلام را

وابگذاریم وبنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوی نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سید آنام، حسین علیه السلام، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریص اند که به زودی نائره جنگ را مشتعل سازند و به امر قتال پردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق، اصلا بر دل‌های سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده و اقوال جمیله آن جناب برای ایشان انتفاعی حاصل است، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در این روز، شر این اشقیاء را از ما بگردان و ایشان را باز گردان که شاید امشب را از برای رضای پروردگار نماز بگزارم؛ زیرا خدای متعال می داند که نماز از برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم. راوی گوید: حضرت عباس علیه السلام از آن گروه حق شناس مهلت یک شب را درخواست کرد. عمرسعد لعین تاءمل کرد و جواب نداد. عمرو بن حجاج زبیدی به سخن آمد و گفت: به خدا سوگند که اگر به جای ایشان، ترکان و دیلمان می بودند و این تقاضا را از ما می کردند، البته ایشان را اجابت می نمودیم، حال چه شده که آل محمد صلی الله علیه و آله را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، یک شب را به

متن عربی: قَالَ الرَّأْوِي: وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقِدَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَقَالَ: يَا أَخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَبِي عَلِيًّا وَأُمِّي فَاطِمَةَ وَأَخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ - . وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: - غَدَا - . قَالَ الرَّأْوِي: فَلَطَمْتُ زَيْنَبَ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتُ. فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: - مَهْلًا، لَا تُسْمِتِي الْقَوْمَ بِنَا - . ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: - أَمَا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصْلَحَ مِنْكُمْ، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَلْيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبِدْرِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَذَرُونِي وَهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي - .

ترجمه: خامس آل عبا، مهلت دادند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام بر روی زمین بنشست و لحظه ای او را خواب ربود، پس بیدار شد و به خواهر خود فرمود: ای خواهر! اینک در همین ساعت جد بزرگوار خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدر عالی مقدار خویش علی مرتضی و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم که فرمودند: ای حسین! عنقریب نزد ما خواهی بود. و در بعضی روایات چنین آمده است که فردا به نزد ما خواهی بود. راوی گوید: علیای مخدّره زینب خاتون پس از شنیدن این سخنان از آن امام انس و جان، سیلی به صورت خود نواخت و صیحه کشید و گریه نمود. امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر مهربان، آرام باش و ما را مورد شماتت دشمن مساز. آخرین شب زندگی امام حسین علیه السلام چون شب عاشورا در رسید، حضرت سیدالشهداء علیه السلام، اصحاب و یاران خود را جمع نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جا آورد و رو به یاران خود نمود و فرمود: - أَمَا بَعْدُ... - ؛ یعنی

من هیچ اصحابی را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بیته را فاضل تر و شایسته تر از اهل بیت خویش نمیدانم . خدا به همگی شما جزای خیر دهد. اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است ؛ پس این شب را مرکب خویشتن نمایید و هر یک از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرید و در این شب تار از دور من، متفرق شوید و مرا به این گروه دشمن وا بگذارید؛ زیرا ایشان را اراده ای بجز من نیست .

متن عربی : فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَأَعْبَاءُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: وَلِمَ نَفَعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ! لَا إِرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا، وَبَدَاءَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ تَابَعُوهُ. قَالَ الرَّأْوِيُّ : ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ: - حَسْبِكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسْلِمٍ، إِذْهَبُوا فَقَدْ آذَنْتُمْ لَكُمْ - . وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ: فَعِنْدَهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَاذَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَ مَاذَا نَقُولُ لَهُمْ، نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ كَبِيرَنَا وَ سَيِّدَنَا وَإِمَامَنَا وَإِنَّ بِنْتَ نَبِيِّنَا، لَمْ نَرْمِ مَعَهُ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نُضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ. لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نَفَارِقُكَ أَبَدًا، وَ لَكِنَّا نَقِيكَ بِأَنْفُسِنَا حَتَّى نُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ تَرَدَّ مَوْرِدُكَ، فَفَبَحَّ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ. ثُمَّ قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ: نَحْنُ نُخَلِّيكَ هَكَذَا وَ نُنْصِرُكَ عَنْكَ وَ قَدْ آحَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ،

ترجمه : حضرت چون این سخنان را فرمود، برادران و فرزندان و فرزندان عبدالله بن جعفر، به سخن در آمدند و عرضه داشتند: به چه سبب این کار را بکنیم ؛ آیا از آنکه بعد از تو در دنیا زنده بمانیم ؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهاد. و اول کسی که این سخن بر زبان راند عباس علیه السلام بود و سایر برادران نیز تابع او شدند. راوی گوید: سپس از آن ، حضرت نظری به جانب فرزندان عقیل نمود و به ایشان فرمود: مصیبت مسلم شما را بس است ؛ من شما را اذن دادم به هر جا که خواهید بروید. و از طریق دیگر چنین روایت گردیده که چون آن امام انس و جان این گونه سخنان بر زبان هدایت ترجمان ادا فرمود، یک مرتبه برادران و جمیع اهل بیت آن جناب با دل کباب ، در جواب گفتند: ای فرزند رسول خدا، هرگاه تو را وابگذاریم و برویم ، مردم به ما چه خواهند گفت و ما به ایشان چه پاسخی بگوییم ؟ آیا بگوییم که ما بزرگ و آقای خود و فرزند دختر پیغمبر خویش را در میان گروه دشمنان تنها گذاشتیم و نه در یاری او تیری به سوی دشمن افکندیم و نه طعن نیزه به اعدای او زدیم و نه ضربت شمشیری به کار بردیم ؛ به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد؛ ما هرگز از تو جدا نمی شویم و لکن خویش را سپر بلا می نماییم و به نفس خود، تو را نگاهداری می کنیم تا آنکه در پیش روی تو کشته شویم و در هر مورد که تو باشی ما هم بوده باشیم . خدا زندگانی را بعد از تو زشت و قبیح گرداند! در این هنگام مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ از جای برخاست با دل محزون این گونه

متن عربی : لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَأَنَا أَعْمَلُ ذَلِكَ حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَأَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا أَتَّبَعَتْ قَائِمُهُ بِيَدِي ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَفَدَقْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ، وَ لَمْ أَفَارِقْكَ أَوْ أَمُوتَ مَعَكَ. قَالَ: وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ أَبَدًا حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا فَيْكَ

وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَوْ عَلِمْتَ أَنَّيَ أُقْتَلُ فِيكَ ثُمَّ أَعْجَى ثُمَّ أَعْجَجُ حَيًّا ثُمَّ أَدْرِي - يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً - مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى جِمْ امِي دُونَكَ ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَسْأَلُ الْكِرَامَةَ الَّتِي لَا تُنْقِضُ أُمَّ لَهَا أَبَدًا؟! ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّيَ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَوْلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَوُلْدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ. قَالَ: وَتَكَلَّمْ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَقَالُوا: أَيْنَسْنَا لَكَ الْفِدَاءَ نَفِيكَ بِأَيْدِينَا وَوُجُوهِنَا، فَاذَا

ترجمه : دُرّ مکنون بسفت ، گفت : آیا همین طور تو را بگذاریم و از تو بر گردیم و برویم با آنکه این همه دشمنان اطراف تو را فرا گرفته باشند؟! هرگز! به خدا سوگند! چنین نخواهد شد؛ خدا به من چنین امری را نشان ندهاد؛ من خود به یاریت می کوشم تا آنکه نیزه خود را در سینه اعداء بزنم ، تا شکسته گردد و تا قائمه شمشیر به دست من است ایشان را ضربت می زنم و اگر مرا سلاحی نباشد که با آن مقاتله کنم ، سنگ به سوی آنها پرتاب خواهم کرد و از خدمت شما جدا نمی شوم تا با تو بمیرم . راوی گوید: سعید بن عبد الله حنفی برخاست و عرض نمود: نه والله ، ما تو را هرگز تنها نمی گذاریم و ملازم رکاب شما هستیم تا خدا بداند که ما در حق تو وصیت محمد پیغمبرش را محافظت کردیم و اگر بدانم که من در راه تو کشته می شوم ، پس مرا زنده می کنند و بعد از آن می سوزانند و خاکستر مرا بر باد می دهند و تا هفتاد مرتبه چنین کنند از تو جدا نخواهم شد تا آنکه مرگ خودم را در پیش روی تو ببینم چگونه یاری تو نکنم و حال آنکه یک مرتبه کشته شدن بیش نیست و بعد از آن به کرامتی خواهم رسید که هرگز انتها ندارد. پس از آن زُهیر بن قین برپای خاست و گفت : یابن رسول الله! دوست می دارم که کشته شوم و بعد از آن دوباره زده شوم تا هزار مرتبه چنین باشم و خدای متعال کشته شدن را از تو و این جوانان و برادران و اولاد و اهل بیت تو بردارد. و گروهی از اصحاب آن امام بر حق بر همین نَسَق ، سخنان گفتند

متن عربی : نَحْنُ قُتِلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَقَيْنَا لِرَبِّنَا وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا. وَقِيلَ لِمُحَمَّدٍ بْنِ بَشِيرٍ الْخَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ، قَدْ أَسْرَ إِنْكَ بِتَغْرِ الرَّيِّ . فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْسَبِيهِ وَنَفْسِي ، مَا كُنْتُ أَعْجِبُ أَعْنَ يُوسَرَ وَأَنَا أَبْقَى بَعْدَهُ. فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ: - رَحِمَكَ اللَّهُ، أَعْنَتْ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، فَأَعْمَلُ فِي فَكَاكِ إِنْكَ - . فَقَالَ: أَيْ كَلَّتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ. قَالَ: فَأَعْطِ إِنْكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَحْيِهِ. فَأَعْطَاهُ خُمُسَهُ أَثْوَابٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ. قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ. فَعَبَّرَ إِلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ

ترجمه : و عرضه ها داشتند که جانهای ما به فدای تو باد، ما تو را به دستها و روی های خویش حراست میکنیم تا آنکه در حضور تو کشته شویم و به عهد پروردگار خود وفا نموده و آنچه بر دمت ما واجب است به جای آورده باشیم . و در این حال ، محمد بن بشیر خضرمی را گفتند که فرزند تو در سرحد ری اسیر کفار گردیده . خضرمی گفت : او را و خود را در نزد خدا احتساب می کنم و مرا محبوب نیست که او اسیر باشد و

من بعد از او زندگانی نمایم . چون امام حسین علیه السلام این سخن را از او بشنید فرمود: خدا تو را رحمت کند؛ تو را از بیعت خود، حلال نمودم برو و کوشش نما که فرزندت را از اسیری برهانی . آن مؤمن پاک دین به خدمت امام علیه السلام عرض کرد: جانوران صحرا مرا پاره پاره کنند بهتر است از اینکه از خدمت مفارقت جویم . امام علیه السلام فرمود: پس این چند جامه بُرد یمانی را به فرزند دیگری بده که او به وسیله آنها برادر خود را از اسیری نجات دهد. پس پنج جامه قیمتی که هزار اشرفی بهای آنها بود به او عطا فرمود. راوی گوید: امام مظلومان با اصحاب سعادت انتساب ، آن شب را به سر بردند در حالتی که مانند زنبور عسل زمزمه دعا و ناله و عبادت از ایشان بلند بود؛ بعضی در رکوع و برخی در سجود و پاره ای در قیام و قعود بودند. پس در آن شب سی و دو نفر از لشکر پسر سعد لعین بر آن قوم سعادت آیین عبور نمودند. ظاهر از عبارت آن است که به ایشان ملحق شدند و حال حضرت امام علیه السلام همیشه در کثرت

متن عربی : سَعْدِ إِثْنَانٍ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا. وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ. وَذَكَرَ - ابْنُ عَبَّادٍ رَّبَّهُ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ - الْعُقَدِ - قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَا أَقَلُّ وُلْدِ أَيْبِكَ؟ فَقَالَ: أَعْجَبُ كَيْفَ وُلِدْتُ لَهُ، كَانِ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ، فَمَتَى كَانِ يَتَفَرَّغُ لِلنِّسَاءِ. قَالَ: فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضْرَبَ وَأَمَرَ بِجَفْنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ وَجُعِلَ فِيهَا نُورَةٌ، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِيَ. فَرَوَى: اِبْنُ بَرِيرٍ بْنُ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبَّادٍ رَّبَّهُ الْاَنْصَارِيُّ وَقَفَا عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطْلِيَا بَعْدَهُ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا بُرَيْرُ اءَنْضَحَكَ! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضِحْكٍ وَلَا بَاطِلٍ. فَقَالَ بُرَيْرٌ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي اءَنَّيْ مَا اءَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَذَا وَلَا شَابًا، وَاِنَّمَا اءَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِيشَارًا بِمَا

ترجمه : صلوات و در صفات کمالیه آن فرزند سرور کاینات ، بر این منوال بوده است . ابن عبید ربّه از علمای عامّه در جزو چهارم از کتاب - عقدالفرید - خود ذکر نموده که خدمت افضل المتهجدین امام زین العابدین علیه السلام عرض نمودند که چقدر پدر بزرگوار تو را اولاد اندک بوده ؟ در جواب فرمود: عجب دارم که من چگونه از او متولد گردیدم ؛ زیرا که آن حضرت در هر شبانه روزی ، هزار رکعت نماز می خواند! پس با چنین حال چگونه فراغت داشت که با زنان مجالست نماید. راوی گوید: چون صبح روز دهم گردید حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمان داد که خیمه بر پا نمودند و امر فرمود که کاسه بزرگی که عرب آن را - جفنه - می گویند، پر از مُشک فراوان و نوره کردند. پس آن جناب داخل آن خیمه گردید از برای آنکه نوره بکشد. شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا چنین روایت است که بریر بن خُصیر همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربّه انصاری بر در همان خیمه ایستاده بودند تا آنکه بعد از امام حسین علیه السلام ، آنها نیز نظافت نمایند. در آن حال - بریر - با عبدالرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد. عبدالرحمن به او گفت : ای بریر! این ساعت ، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست ، در این حالت چگونه میخندی؟! بریر گفت : کسان من همه می دانند که من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری ، سخنان

باطل و بیهوده را دوست نداشتیم و این شوخی من از جهت اظهار خرمی و بشارت است به آنچه که به سوی آن خواهیم رفت؛ به خدا سوگند، نیست

متن عربی: نَصِيرُ إِلَيْهِ، قَوْلَهُ مَا هُوَ إِلَّا أَعْنُ نَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا فَنَعَالِجَهُمْ بِهَا سَاعَةً، ثُمَّ نَعَانِقُ الْخُورَ الْعَيْنَ. قَالَ الرَّأْيِيُّ: وَرَكِبَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرًا بْنَ خُضَيْرٍ فَوَعظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا. فَرَكِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَقِيلَ: فَرَسَهُ - فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَعْتَصَمُوا. فَحَمِدَ اللَّهُ وَءَاتَى عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَءَبَّغَ فِي الْمَقَالِ. ثُمَّ قَالَ: - تَبَا لَكُمْ أَيْتُهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّا حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالْهَيْبَةَ فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ. سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي إِيْمَانِكُمْ.

ترجمه: مگر آنکه یک ساعت به شمشیرهای خویش با این قوم به کار جنگ کوشش بیاوریم و بعد از آن با حور العین هم آغوش خواهیم بود. سخنرانی امام علیه السلام در صبح عاشورا راوی گوید: لشکر عنید عمر نحس پلید سوار شدند، پس حضرت امام علیه السلام، بریر بن خضیر را اشقیاء را موعظه نماید و آن مؤمن ناصح در مقابل آن گروه طالح شرط موعظه و نصیحت را به جا آورد ولی آنها گوش به نصایح او ندادند و ایشان را متذکر ساخت ولی نفعی نبردند؛ پس خود آن حضرت به نفس نفیس مقدس بر شتر خویش و به قولی بر اسب خود سوار گردید و از ایشان بخواست که ساکت شوند، پس ساکت شدند. آنگاه امام علیه السلام حمد و ثنای الهی نمود و ذکر خدا به آنچه که ذات مقدس حق را سزاوار است به جا آورد و بر ملائکه و انبیاء و مرسلین، درود فرستاد و در گفتار و طلاق لسان شرط بلاغت بیان را به نهایت رسانید سپس این کلمات را فرمود: ای مردم! زیان و سختی بر شما باد! هر آینه آن هنگام که سرگردان و حیرانید از ما طلب فریادرسی کردید - شاید مراد آن حضرت طغیان معاویه لعنه الله باشد در زمان خلافت علی علیه السلام که اهل کوفه مبتلا به طغیان و فساد او بودند و محتمل است که زمان کفر و جاهلیت باشد که در تیه ضلالت همه خلق، حیران بودند و به شمشیر علی علیه السلام به شاهراه هدایت رسیدند - . پس ما مرکب های خود را راندیم و با شتاب به سویتان آمدیم از برای آنکه به فریادتان برسیم - یعنی از مذلت کفر یا از قید طغیان معاویه، شما را خلاص نماییم - ولی شما بر روی ما شمشیر

متن عربی: وَحَسَسْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِفْتَدَخْنَاهَا عَلَى عَدُونَا وَعَدُوِّكُمْ. فَأَصْبَحْتُمْ أَوْلِيَاءَ لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ. مَهْلًا - لَكُمْ الْوَبْلَاتُ - تَرَكَتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَشِيْمٌ وَالْجَبَاشُ طَامِنٌ وَالرَّأْيِيُّ لَمَّا يَسْتَحْصِفُ، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الذُّبَابِ، وَتَدَّ أَعْيُنُكُمْ إِلَيْهَا كَنَهَافَتِ الْفَرَّاشِ. فَسَحَقَا لَكُمْ يَا عِبِيدَ الْأُمَمَةِ، وَشِذَادَ الْأَحْزَابِ، وَبِدَّةَ الْكِتَابِ، وَمُحَرَّفِي الْكَلِمِ، وَعَصَبَةَ الْأَثَامِ، وَنَفَثَةَ الشَّيْطَانِ، وَمُطْفِئِي السُّنَنِ. أَهْؤُلَاءِ تَعْضُدُونَ، وَعَنَّا تَتَخَذُلُونَ؟! أَجَلٌ وَاللَّهِ عَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ. وَشَجَّتْ إِلَيْهِ أَعْصُولُكُمْ. وَتَاءَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ.

ترجمه : می کشیدید که آن شمشیر از خود ما در دست شما بود و شعله ور نمودید بر سوزانیدن ما آتشی را که ما خود بر سوزانیدن دشمنان خود و دشمنان شما، افروخته بودیم . ای مردم ! شما جمع شده اید برای یاری و نصرت آنانکه اعدای شمایند - بنی امیه - و همراه شدید بر ضرر و هلاکت آن کسانی که فی الحقیقه دوستان و خیر خواهان شما بودند - اهل بیت علیهم السلام - با آنکه بنی امیه هیچ عدل و دادی در میان شما واقع نساختند و هیچ گونه آرزوی شما را بر نیاوردند؛ آرام باشید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید. چندین وای بر شما باد! ما را فرو گذاشتید و یاری ما را ترک نمودید در حالتی که هنوز شمشیرها از غلاف بیرون نیامده و دلها آرام است و راءى ها بر شعله ور شدن اثر جنگ استوار نگردیده بود. همانا خود به سوی فتنه شتافتید مانند مگسی که پرواز کند و از هر کرانه بر فساد گرد آمدید و همدیگر را خواندید مانند پروانه که بر آتش فرو ریزد. خدایان از رحمت دور کند، ای نا آزاد مردان این امت و بی نام و ننگان طوائف و بی اعتنایان به کتاب خدا و تحریف کنندگان کلمات حق و خویشاوندان گناه و ریزهای آب دهان شیطان و خاموش کنندگان چراغهای سنت و هدایت ؛ آیا این جماعت بنی امیه را مددکارید و از نصرت چون ما اهل بیت دوری می جوئید؟ همانا کار شما همین است . به خدا سوگند که غدر و مکر شما قدیمی است و بیخ درخت وجودتان بر غداری بسته شده و بر مکاری شاخه برآورده است ؛ همانا آن درخت پلیدی را مانید که چون باغبان و آن کس

متن عربی : فَكُنْتُمْ إِخْوَتَ شَجَرٍ شَجَا لِلنَّاطِرِ وَأَكْلَهُ لِلغَاصِبِ. إِءلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ إِئِنَّ الدَّعِيَّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ. وَهَيْهَاتَ مِّنَّا الذَّلَّةُ. يَا أَبَتِي اللَّهُ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَيْبِيَّةٌ: مِنْ أَيْنَ تُؤْتِرَ طَاعَةَ اللّٰمِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ. إِءلَا وَإِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ مَعَ قَلْبِهِ الْعَدَدِ وَخَذَلَهُ النَّاصِرِ - . ثُمَّ أَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَبْيَاتِ فِرْوَةَ بْنِ مُسَيْكِ الْمُرَادِي : - فَإِنَّ نَهْرِمَ فَهْرَامُونَ قَدِمَا وَإِنَّ نُغْلَبَ فَعْيُرٌ مُّغْلَبِينَا وَمَا إِنْ طِبْنَا جُبْنٌ وَلَكِنْ مَنَائِنَا وَدَوْلَةُ آخِرِينَا

ترجمه : که آن را پرورش داده ، از آن تناول کند گلویش را سخت فرو گیر و اگر ستمکار از آن غاصبانه خورد بر ایشان گوارا شود. اینک عبید الله زنا زاده فرزند زنا زاده پا استوار نموده که من یکی از دو مطلب را اختیار نمایم : یکی کشته شدن و دیگری دلیل او بودن ؛ اختیار دلت و خواری از سجویه ما بسیار دور است نه آن را خدا و رسولش بر ما می پسندد و نه مؤ منان پاک دین و نه آن دامن ها که از لوٹ دنائت پاکیزه است و نه صاحبان همّت عالیه و نه آن نفوس که دریغ دارند و ترجیح نمی دهند فرمانبرداری نانجیبان را بر آنکه چون جوانمردان بزرگ همّت در میدان جنگ به مردانگی کشته گردند. آگاه باشید که من با این عشیره خویش با وجود یاران کم ، برای جنگ با شما آماده ام ؛ پس آن سرور مردان روزگار و فرزند حیدر کرّار وصل نمود کلام خود را به ابیات فِرْوَةَ بن مسیک مرادی : - فَإِنَّ نَهْرِمَ... - ؛ یعنی هرگاه ما را غلبه و نصرت نصیب گردد و دشمن را شکست دهیم ، شیوه ما از قدیم ظفر یافتن بر خصم بوده و اگر مغلوب و مقتول شویم ، شکست خوردن از جانب ما نخواهد بود؛ زیرا عادت ما بر جُبْن و بد دلی نیست بلکه مرگ ما رسیده و نوبه ظفر یافتن

به مقتضای گردش روزگار، دشمنان ما را بوده است و شیوه روزگار بر آن است که اگر شتر مرگ سینه خویش را از در خانه مردمانی بلند نمود و از آنجا جابرجاست ناچار بر در خانه دیگری خواهد نشست و زانو بر زمین خواهد زد. بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ نشدند، چنانکه در قرنه‌های دیرین نیز مردم

متن عربی: إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنَّا نَاسٍ كَلَاكِلُهُ إِعْتَاخَ بِأَخْرِينَا فَأَعْفَى ذَلِكُمْ سَرَوَاتِ قَوْمِي كَمَا أَعْفَى الْقُرُونِ الْأُولَيْنَا فَلَوْ خَلِدَ الْمُلُوكُ إِذَا خُلِدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا: أَعْفَيْقُوا سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا - ثُمَّ قَالَ: - أَيْمُ وَاللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٌ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى يَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمِجْوَرِ، عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَى أَبِي عَن جَدِّي، فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ أَفْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونَ. إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. اَللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ

ترجمه: دچار مرگ گردیده اند. اگر پایدگی در دنیا مر پادشاهان را میسر بودی، البته ما نیز پایدار بودیم و چنانکه اگر بقاء مردمان کریم را ممکن باشد، ما نیز در دنیا باقی بودیم؛ پس به شمامت کنندگان بگو که از مستی غرور به خود آیند و از شمامت ما خود داری نمایند؛ زیرا مرگی که ما را در بر گرفته، آنها را نیز در بر خواهد گرفت. امام حسین علیه السلام پس از خواندن این اشعار، فرمود: به خدا سوگند! پس از این فتنه که انگیزید و خون مرا به ناحق بریزید، کامران نخواهید بود الا به اندازه آن مقدار که کسی بر اسب نشیند، که دور زمانه بر شما دگرگون شود و روزگار مانند سنگ آسیا، شما را به گردش آورد و چنان در اضطراب افکند که در سرگردانی مانند چرخ می باشید که گرد محور خود بگردد و اینکه خبر دادم، عهد و پیمان پدر بزرگوارم امیرمؤمنان علیه السلام است که از جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فرا گرفته بود خطابات حضرت نوح علیه السلام را که به قوم خود می گفته، آن گروه را به همان کلمات مخاطب فرمود که اکنون شما آرای خود را مصمم باشید و شرکای خود را که از برای خدای تعالی قرار داده اید، فراهم آورید. پس از این، بدی و شمامت کارتان بر خودتان مخفی نخواهد ماند. سپس حکم خویش بر من جاری نماید و مرا چنانکه نمیخواهید مهلت دهید، ندهید که من توکل بر خدایی نموده ام که پروردگار من و شمامت و هیچ چرنده ای نیست مگر اینکه زمام امرش در دست پروردگار است. خداوند، باران رحمت را از ایشان بازگیر و سالهای

متن عربی: سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ. وَسَلَطَ عَلَيْهِمْ غَلَامٌ تَقِيْفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً. فَإِنَّهُمْ كَذَبُونَا وَخَدَلُونَا. وَأَنْتَ رَبُّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَتَيْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ - . ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا بِفَرَسٍ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْمُرْتَجِرِ، فَرَكِبَهُ وَعَبَى أَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ. فَرَوَى عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: - أَعْنَهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا - . وَرَوَى غَيْرُ ذَلِكَ. قَالَ الرَّأْوِيُّ: فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ وَقَالَ: أَشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ: أَعْتَى أَعْوَلُ مَنْ رَمَى، وَأَعْقَبَتِ السَّهْمُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: - قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ، إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السَّهْمُ

رَسُولُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ - . ترجمه : قحط و خشکسالی را مانند سالهای خشکسالی عصر حضرت یوسف علیه السلام بر این مردم بگمار و جوان بنی ثقیفی را بر آنها مسلط کن - مراد - مختار - یا - حجاج - است - که شرب ناگوار مرگ را به آنها بچشانند؛ زیرا این مردم به ما دورغ گفتند و ترک یاری ما نمودند و تویی پروردگار ما و بر تو توکل کردیم و به تو رو آورده ایم و بازگشت هر بنده ای به سوی تو خواهد بود. امام حسین علیه السلام پس ادای این کلمات از مرکب پیاده شد و اسب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله را که مسمی به - مرتجز - بود طلب فرمود و بر آن اسب سوار شد و به قصد جدال وعزم قتال قلیل ، لشکر خود را بیاراست . و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اصحاب آن جناب ، چهل و پنج نفر سواره بودند و یک صد نفر پیاده و بجز این خبر، روایات دیگر هم وارد است . راوی گوید: عمر سعد لَعَنَهُ اللهُ عَلَيْهِ در پیشاپیش لشکر بی دین آمده و تیری به جانب اصحاب فرزند خَیْرُ الْمُرْسَلین ، رها کرد و به اهل کوفه خطاب نمود که شما در نزد ابن زیاد، گواهی دهید که اول کسی که تیرانداخت به سوی حسین ، من بودم . در آن هنگام تیرها از آن ناکسان ، مانند قطرات باران به سوی لشکر امام حسین علیه السلام باریدن گرفت . حضرت امام علیه السلام به یاران خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست ؛ زیرا این تیرها پیام آوران این گروه بی دین است به سوی شما. پس نائره قتال مشتعل گردید و ساعتی از روز با هم در آویختند

متن عربی : فَاقْتُلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمْلَةً وَ حَمْلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَمَاعَةٌ. قَالَ: فَعِنْدَهَا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: - إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ. أَمَا وَاللَّهِ لَا آئِجَ بِيَهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي - . وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: - سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَمَّا اتَّقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَقَامَتِ الْحَرْبُ عَلَى سَاقٍ، أُنزِلَ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، ثُمَّ خَيْرَ بَيْنِ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ - . رَوَاهَا أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ التَّرْسِيُّ فِي كِتَابِ - مَعَالِمِ الدِّينِ - . قَالَ الرَّوَّى: ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ترجمه : و به قتال و جدال مشغول گردیدند و حمله پس از حمله می نمودند تا آنکه جماعتی از اصحاب سعادت انتساب آن جناب به درجه رفیع شهادت فائز گشتند. راوی گوید: در آن هنگام امام آنام علیه السلام دست برده محاسن شریف را گرفت و فرمود: غضب خدا بر جماعت یهود شدید شد آن هنگام که فرزند از برای خدا قرار دادند که گفتند عزیر پسر خداست و شدید گردید غضب خدا بر گروه نصرانیان آن زمان که قاتل شدند بر آنکه خدا - ثالث ثلاثه - است و همچنین غضب خدا سخت شد بر طائفه مجوسان که آفتاب و ماه را پرستش کردند بدون آنکه خدا را به وحدانیت پرستش نمایند و غضب الهی شدت خواهد گرفت

برگروهی که قول ایشان متفق گردیده بر کشتن پسر دختر پیغمبر. آگاه باشید که اجابت این مردم نخواهم نمود در آنچه اراده کرده اند که با یزید عنید بیعت نمایم تا آنکه خدا را ملاقات نمایم در حالتی که به خون خود آغشته باشم. ابوطاهر محمدبن حسین بُرسی در کتاب - معالم الدین - روایت نموده که حضرت امام به حق ناطق امام صادق علیه السلام فرمود که از پدر بزرگوار خود امام باقر شنیدم که فرمود: در آن هنگام که حضرت امام با عمر سعد لعین ملاقات نمود و نائره قتال مشتعل گردید خدای متعال س نصرت از آسمان نازل فرمود تا آنکه مانند مرغ بر بالای سر امام مظلوم علیه السلام پرباز نمود و آن جناب مخیر گردید میان آنکه بر لشکر دشمنان ، مظفر و منصور باشد و یا آنکه ملاقات پروردگار نماید و به درجه رفیعہ شهادت نائل شود.

متن عربی : - اءَمَا مِنْ مُعِيثٍ يُعِيْثُنَا لِرُؤْجِهِ اللّٰهُ، اءَمَا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُوْلِ اللّٰهِ - . قَالَ: فَاِذَا الْحُرُّ بَنُ يَزِيْدَ الرِّيَّاحِي قَدْ اءَقْبَلَ عَلٰى عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: اءَمَقَاتِلُ اءَأَنْتَ هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقَالَ: اِيْ وَاللّٰهِ قِتَالًا اءَيْسِرُهُ اءَنْ تَطْيِرَ الرُّؤُوسُ وَتَطْيِحَ الْاَيْدِي . قَالَ: فَمَضَى الْحُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ اءَصْحَابِهِ وَاءَخَذَهُ مِثْلُ الْاِفْكِلِ . فَقَالَ لَهُ اَلْمُهَاجِرُ بَنُ اءَوْسٍ: وَاللّٰهِ اِنَّ اءَمْرَكَ لَمُرِيْبٌ، وَّلَوْ قِيْلَ: مَنْ اءَشْجَعُ اءَهْلِ الْكُوفَةِ لَمَّا عَدُوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي اءَرَاهُ مِنْكَ؟ فَقَالَ: اِنِّي وَاللّٰهِ اءُخْبِرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَوَاللّٰهِ لَا اءَخْتَارُ عَلٰى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَّلَوْ قُطِعَتْ وَاءُحْرِقَتْ. ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا اِلٰى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَدُهُ عَلٰى رَاْسِهِ وَهُوَ يَقُوْلُ: اءَللّٰهُمَّ اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ فَتُبْ عَلَيَّ، فَقَدْ اءَرَعَبْتُ قُلُوْبَ اءَوَّلِيَّائِكَ وَاءَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ.

ترجمه : پس آن حضرت لقای خدا را اختیار نمود و نصرت آسمان و کمک فرشتگان الهی را نپذیرفت . راوی گوید: پس از آن ، امام حسین علیه السلام در مقابل لشکر کوفیان ، فریاد برآورد که آیا فریادرسی هست که از برای رضای پروردگار به فریاد ما برسد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ، شر دشمنان را دفع نماید؟ راوی گوید: در این هنگام حُر بن یزید ریاحی رو به سوی عمرسعد پلید آورد و فرمود: آیا با این مظلوم جنگ خواهی کرد؟! عمرسعد گفت : به خدا قسم ، جنگی خواهم نمود که آسانترین مرحله اش این باشد که سرها از بدنها به پرواز در آید و دستها از تن ها بیفتند. راوی گفته که حر بعد از شنیدن این سخن ، به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و در مکانی دور از آنها بایستاد و بدنش به لرزه در آمد. یکی از مهاجرین اَوس او را گفت : به خدا قسم کار تو مرا به شک و تردید انداخته ، اگر از من بپرسند که شجاع ترین مرد اهل کوفه کیست ، من از نام تو نمی گذرم ؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم؟! حُر در جواب او گفت : به خدا که خودرا میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند که هیچ چیز را بر بهشت ، اختیار نمی کنم اگر چه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند! توبه حر رضی عنده سبب حر نامدار بعد از این گفتار، مرکب جهانید با نیتی صادق عزم کعبه حضور فرزند رسول صلی الله علیه و آله نمود و دست را بر سر نهاده و می گفت : - اَللّٰهُمَّ... - ؛ یعنی خداوندا! به سوی تو انابه نمودم و از درگاه احدیت مسئلت مینمایم که توبه مرا قبول فرمایی ؛

متن عربی : وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ اِئْتَا صَاحِبِكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، مَا ظَنَنْتُ اِنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ بِكَ مَا اَعْرَى ، وَاَنَا تَائِبٌ اِلَى اللّٰهِ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : - نَعَمْ يَتُوبُ اللّٰهُ عَلَيْكَ فَاَنْزِلْ - . فَقَالَ: اِنَّا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا، وَاِلَى النَّزُولِ يَصِيرُ اٰخِرُ اَمْرِي . ثُمَّ قَالَ: فَاِذَا كُنْتَ اَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَاَذْنُ لِي اِنَّ اَكُوْنَ اَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي اَكُوْنَ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَدَا فِي الْقِيَامَةِ. قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ: اِنَّمَا اِعْرَاذَ اَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْاَنْ، لِاِنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوْا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ. فَاَذْنُ لَهُ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ اَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَاَبْطَالٍ. ثُمَّ اسْتَشْهَدَ، فَحُمِلَ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُوْلُ:

ترجمه : زیرا دل‌های اولیای تو و اولاد دختر پیغمبر تو را به رُعب و خوف افکنده ام . به خدمت امام حسین علیه السلام عرضه داشت : فدایت کردم ! منم آن کسی که ملازم خدمتت بودم و تو را از برگشتن به سوی مکه یا مدینه مانع گردیدم و کار را بر تو سخت گرفتم و گمانم نبود که این گروه بی دین ظلم را به این اندازه که دیدم برسانند و من توبه و بازگشت به سوی خدا نمودم ، آیا توبه من پذیرفته است ؟ امام علیه السلام فرمود: بلی ، خدا توبه تو را قبول خواهد فرمود، حال از مَرَكَب خود فرود آی . حرّ عرض نمود: چون عاقبت امر من از اسب در افتادن است ؛ پس سواره بودنم بهتر از پیاده شدنم است تا اینکه به میدان بشتابم و در راه شما کشته شوم . حرّ پس از آن ملاطفت و محبّت که از آن سرور مشاهده نمود، عرضه داشت : چون من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم و در مقابل تو ایستادم ، پس اذن عطا فرما که اول کسی باشم که در حضور تو کشته می شود، شاید در فردای قیامت یکی از اشخاصی باشم که با جدّ بزرگوارت صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله مصافحه می نمایند. مؤ لف کتاب گوید: مراد حرّ این بود که اول کسی که همان آن کشته می شود او باشد و الاّ قبل از شهادت حرّ، جماعتی از لشکر حضرت به درجه شهادت نائل آمده بودند؛ چنانکه این مطلب در اخبار دیگر هم وارد است . پس آن حضرت اذن جهاد به حرّ سعادت مند داد و آن شیر بیشه هیجا به چالاکی ، خود را به دریای لشکر در انداخت و بازوی مردانگی برنواخت و نبردی نمود که بهتر از آن متصوّر نبود.

متن عربی : - اِنَّتَ الْحُرُّ - كَمَا سَمَّكَ اُمَّكَ حُرًّا - فِي الدُّنْيَا وَاْلآخِرَةِ - . قَالَ الرَّاَوِي : وَخَرَجَ بُرَيْرُ بْنُ حُصَيْنٍ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ اِلَيْهِ يَزِيْدُ بْنُ مَعْقِلٍ وَاَتَفَقَا عَلَي الْمُبَاهَلَةِ اِلَى اللّٰهِ: فِي اِنَّ يَقْتُلَ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلَ، فَتَلَقِيَا، فَقَتَلَهُ بُرَيْرٌ. وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ رَضْوَانَ اللّٰهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاَوِي : وَخَرَجَ وَهَبُ بْنُ حُبَابٍ - جَنَاحٍ - الْكَلْبِيُّ ، فَاَحْسَنَ فِي الْجَلَادِ وَبَالَغَ فِي الْجِهَادِ، وَكَانَ مَعَهُ اَمْرَاؤُهُ وَاَوَالِدُهُ، فَرَجَعَ اِلَيْهِمَا وَقَالَ: يَا اُمَّاهُ، اِعْرَضِيْتِ اِمَّ لَأ؟ فَقَالَتْ: لَا، مَا رَضِيْتُ حَتَّى تَقْتُلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ترجمه : در آن گيرو دار، گروهی از شجاعان و دلیران اهل کوفه را به خاک هلاکت انداخت تا آنکه شربت شهادت نوشید و روح پاکش با حورالعین هم آغوش گردید. چون بدن مجروح حرّ را خدمت امام حسین علیه السلام آوردند، سیط خواجه لولاک باکمال راءفت و ملاطفت ، خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود:

- اءَنْتَ الْخُرُّ... - ؛ تویی آزادمرد، چنانکه مادرت تو را - حر - نام نهاده و تویی جوانمرد آزاد در دنیا و آخرت ! راوی گوید: بُریر بن خُصَیْر به قصد جهاد با اهل عناد، بیرون دوید و او مردی پارسا و از جمله از زُهَّاد و عُبَّاد بود. پس یزیدبن مَعْقِل بدآیین ، برای مبارزه حرّ، از لشکر عمرسعد لعین ، بیرون آمد. پس از ملاقات ، هر دو اتفاق بر این کردند که مباحله نمایند بر این نیّت که هر یک از ایشان که بر باطل است به دست آنکه بر حق است کشته شود. با همین تصمیم با هم در آویختند و مشغول مقاتله گردیدند، آخر الامر آن ملعون به دست - بُریر - جان به مالک دوزخ بداد و - بریر - آن یزیدبن مَعْقِل پلید را به دَرک فرستاد. باز آن مؤمن پاک دین مشغول مقاتله با آن قوم بد آیین گردید تا شربت شهادت نوشید. راوی گوید: و به جناح - یا - حباب - کلبی طالب نوشیدن جام شهادت گردید و به طرف میدان آمد و نیکو جلادتی نمود و مبالغه در جهاد و کوشش بسیار در جنگ با اهل عناد فرمود و زوجه و مادرش هر دو در کربلا با او بودند. پس از ادای شرایط جوانمردی و اظهار جلادت خویش ، از میدان نبرد به نزد ایشان شتافت و به مادر

متن عربی : وَقَالَتْ إِمْرَأَةٌ: يَا لِلَّهِ عَلَيْكَ لَا تَفْجَعْنِي فِي نَفْسِكَ. فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَةٌ: يَا بِنْتِ اءَعْزُبِ عَنْ قَوْلِهَا وَاَرْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بَنِي نَبِيِّكَ تَنْلُ شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَرَجَعَ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَخَذَتْ إِمْرَأَتُهُ عَمُودًا، فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ تَقُولُ: فِدَاكَ اءَبِي وَاءُمِّي قَاتِلُ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَأَقْبَلَتْ لِيَرُدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ، فَأَخَذَتْ يَثْوِيَهُ، وَقَالَتْ: لَنْ اءَعُودَ دُونَ اءَنِّ اءَمُوتَ مَعَكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : - جُزَيْتُمْ مِنْ اءَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا، اِرْجِعِي إِلَى النِّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ - ، فَأَنْصَرَفَتْ إِلَيْهِنَّ. وَلَمْ يَزَلْ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بِنُ عَوْسَجَةَ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ اءَعْدَاءِ، وَصَبَرَ عَلَى اءَهْوَالِ اءَلْبَاءِ، حَتَّى سَقَطَ إِلَى

ترجمه : خود گفت : آیا تو از من راضی شدی ؟ مادرش گفت : من از تو راضی نخواهم شد تا آنکه در حضور امام علیه السلام کشته شوی . زوجه اش نیز گفت : تو را به خدا سوگند می دهم مرا به عزای خودت منشان . مادرش گفت : ای فرزندم ! به سخن او گوش مده و از راءى همسرت کناره جستن را اولی بدان و به سوی میدان برگرد تا در حضور پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شوی که در روز قیامت به شفاعت جدّ بزرگوار او برسی ؛ پس - وهب - رو به میدان بلا آورده و جنگ جانانه نمود تا آنکه دستهایش از بدن جدا گردید. در این هنگام همسر او عمودی برداشت و به یاری - وهب - شتافت در حالی که میگفت: پدر و مادرم فدایت باد! تو همچنان در حضور اهل بیت عصمت و طهارت رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ و جلادت نما. وهب برگشت تا او را به خیمه زنان برگرداند، همسرش گفت : بر نمی گردم مگر آنکه با تو بمیرم ! حضرت سیدالشهدا علیه السلام به آن عقیفه ، فرمود: خدا تو را رحمت کناد و در عوض احسان تو به ما اهل بیت ، جزای خیرت دهاد، برگرد. پس آن زن اطاعت کرد و برگشت . وهب دوباره مشغول جنگ شد تا به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پس از او، مُسْلِم بن عَوْسَجَه رحمه الله قدم به میدان مردی نهاد و مهیا

گردید که تا جان خود را نثار قدم فرزند سید ابرار نماید. او با کمال جهد و مبالغه ، کوشش در جهاد با اهل عناد، فرمود و بر تحمل سختی های بلا، صبر بی منتها نمود تا

متن عربی : الْأَرْضُ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : - رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا - . وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ، فَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعَكَ يَا مُسْلِمُ اءَبَشِرْ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشَرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا اءَنَّنِي اءَعْلَمُ اءَنِّي فِي الْاَثَرِ لَا حَبِيبْتُ اءَن تُوَصِّي اِلَيَّ بِكُلِّ مَا اءَهَمَّكَ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَاِنِّي اءُوصِيكَ بِهَذَا - وَاءَشَارَ بِيَدِهِ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَا تَعْمَنَّكَ عَيْنَا. ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْظَةَ الْاَنْصَارِيُّ ، فَاَسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَاءَذِنَ لَهُ.

ترجمه : آنکه از صدمه جراحات بر روی زمین افتاد و هنوزش رمقی در تن بود که امام مؤتمن بر بالین آن مؤمن ممتحن ، پیاده قدم رنجه فرمود و حبیب بن مظاہر نیز در خدمت آن جناب بود. پس جناب ابی عبداللہ علیہ السلام به او فرمود: خداتو را رحمت کناد. آنگاه امام حسین علیہ السلام این آیه را تلاوت فرمود: - فَمِنْهُمْ... - - ۱۷ - ؛ یعنی کسانی از مردمان هستند که مدت زندگانی را به سر بردند و در راه خدا شهادت را اختیار نمودند و بعضی دیگر در انتظارند و نعمتهای الهی را تبدیل نکردند. حبیب بن مظاہر نزدیک مسلم بن عوسجه آمد گفت : ای مُسْلِمُ بن عوسجه ! بر من دشوار است تو را به این حال بر روی زمین ببینم ؛ ای مسلم ! بشارت باد تو را به بهشت عنبر سرشت . مسلم بن عوسجه در جواب او به آواز ضعیف گفت : خدا تو را بشارت دهدا به جنت . حبیب گفت : اگر نه این بود که به یقین می دانم من نیز به زودی به تو ملحق می شوم ، البته دوست داشتم که وصیت خود را به من نمایی و آنچه که در نظرت مهم است وصیت کنی . مسلم بن عوسجه گفت : وصیت من به تو، خدمت به این بزرگوار است - و اشاره به سوی امام علیہ السلام نمود - که در حضورش جهاد کن تا کشته شوی . حبیب بن مظاہر گفت : دل خوش دار که به وسیله به جا آوردن این کار، چشمت را روشن خواهم نمود. در این لحظه روح پاک مسلم بن عوسجه به شاخسار جنان پرواز کرد. سپس عمرو بن قرظہ - ۱۸ - انصاری به قصد جانثاری از لشکرگاه شاه مظلومان با دل و جان ،

متن عربی : فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ اِبْنِ زِيَادٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ. وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اِتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ. فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْءٌ، حَتَّى اءُنْجِنَ بِالْجِرَاحِ. فَانْتَفَتَ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا اَبْنَ رَسُولِ اللَّهِ اءَوْفَيْتُ؟ قَالَ: - نَعَمْ، اءَنْتَ؟ اءَمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَاَقْرَأْ رَسُوْلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاَعْلَمُ اءَنِّي فِي الْاَثَرِ - . فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ترجمه: پس - عمرو - همچون شیر شکار در میان گروه نابکار، در افتاد و مشتاقانه همچو عاشقان بی باک، مردانه و چالاک، به امید ثواب روز جزاء و به قصد خدمتگذاری سلطان سماء، یک و تنها، خویش را به دریای لشکر دشمن زد و جمعی از نیروهای ابن زیاد غدار را به دار البوار فرستاد. آن بزرگوار گاهی با تیغ زبان، زیان آن گروه بی ایمان را منع می نمود و آنها را به نصایح مشفقانه موعظه می فرمود و گاهی هم به کار جنگ مشغول بود و هیچ تیری به جانب امام علیه السلام پرتاب نمی شد مگر اینکه آن تیر را به دست خود می گرفت و هیچ شمشیری به سوی امام فرود نمی آورد مگر آکه به تن و جان خویش آن را می خرید و تا جان در بدن داشت خود را سپر بلاگردان امام مظلومان سیدالشهداء وارد نگردید تا آنکه از کثرت جراحات، ضعف بدن آن بزرگوار مستولی گردید. پس نگاه مشتاقانه ای به جانب امام حسین علیه السلام نمود و عرضه داشت: یا بن رسول الله! آیا خدمت من قبول و وفای به عهد خویش، مقبول درگاه است؟ امام حسین علیه السلام به منطق صواب در جواب او، بلی فرمود و او را مژده به بهشت داد و فرمود: فردای قیامت چون به سوی من شتابی، و بدان که من نیز در دنبال تو روانم و به زودی به نزد شما می آیم.

متن عربی: ثُمَّ بَرَزَ جَوْنٌ مَوْلَىٰ أَبِي ذَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: - أَأَنْتَ فِي إِدْنِ مِئِي، فَإِنَّمَا تَبَعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ، فَلَا تَبْتَلُ بِطَرِيقِنَا. فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِيَّا نَا فِي الرَّخَاءِ إِيَّا نَا حَسْبُ قِصَاعِكُمْ وَفِي الشَّدَّةِ إِيَّا نَا حَسْبُ رِيحِي وَاللَّهِ إِنْ رِيحِي لَمُتَّنُ وَإِنْ حَسْبِي لَلَّيْمُ وَأَتُوْنِي لِأَسْوَدَ، فَتَنَفَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبَ رِيحِي وَيَشْرَفَ حَسْبِي وَبَيِّضَ وَجْهِي، لَا وَاللَّهِ لَا إِفْأَارِكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ. ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُ بْنُ خَالِدِ الصَّيْدَاوِي، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَرْأَاكَ وَحِيدًا فَرِيدًا بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ترجمه: عمرو بن قرظله جنگ را ادامه داد تا اینکه شربت شهادت سرکشید و به سرای دیگر پرکشید. پس از او، - جون - مولای ابوذر که غلامی سیاه بود شرفیاب حضور سیدالشهدا گردید و اذن جهاد طلبید. آن حضرت فرمود: به هر جا که خواهی برو؛ زیرا تو با ما آمده ای برای طلب عافیت، چون قدم در میدان جنگ نهادی حالا در راه ما خود را در آتش بلا میفکن. - جون - عرض نمود: یا بن رسول الله! من در زمان خوشی و هنگام آسایش، کاسه لیس خوان نعمت بودم اکنون که هنگام سختی و دشواری است چگونه توانم شما را تنها گذاشته و بروم؟! به خدا سوگند که رایحه من بد و حسیم پست و رنگم سیاه است، اینکه بر من منت گذار تا من نیز اهل بهشت شوم و رایحه ام نیکو و جسمم شریف و روی من هم سفید گردد. به خدا که هرگز از خدمت شما جدا نشوم تا آنکه این خون سیاه خود را با خونهای شما مخلوط نسازم. سپس همچون نهنگ خود را به دریای لشکر زد و جنگ نمایان بود که تا به امتیاز خاص شهادت ممتاز و مرغ روحش به ذروه اعلی پرواز نمود. راوی گوید: پس از آن، عمروبن خالد صیداوی قصد جان باختن کرد و خواست که مردانه به میدان محاربه مبادرت نماید. پس به خدمت سیدالشهداء آمد عرض نمود: یا ابا عبدالله، جانم به فدایت باد!

همت بر آن گماشته ام که به اصحاب حضرتت ملحق گردم و مرا ناگوار است که زنده باشم و تو را تنها و بی کس ببینم یا آنکه در حضور اهل بیت ، شما را مقتول مشاهده نمایم .

متن عربی : - تَقَدَّمَ فَإِنَّا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ - . فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ الرَّأْيِيُّ : وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ الشَّامِيِّ ، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السَّهْمَ وَالسُّيُوفَ وَالرَّمْحَ يُوَجِّهُهُ وَنَحْرَهُ . وَأَخَذَ يُنَادِي : يَا قَوْمِ إِنِّي أَعَاخَفُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَخْزَابِ مِثْلَ دَاءِبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ، وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ . وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَعَاخَفُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ التَّنَادِ ، يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ، يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسُجِّتُكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى . ثُمَّ التَّفَتَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : أَأَقْلًا نُرُوحُ إِلَى رَبِّنَا وَنَلْحَقُ بِأَصْحَابِنَا؟

ترجمه : حضرت سیدالشهداء علیه السلام به او فرمود: قدم به میدان بینه که ما نیز پس از ساعتی دیگر، به شما ملحق خواهیم شد. پس آن مخلص پاک دین در مقابل لشکر کین ، آمد و جهاد نمود تا گوی شهادت ربود. رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . راوی گوید: حنظله بن اسعد شامی - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در مقابل نور دیده رسول الله صلی الله علیه و آله و قره العین بتول ، بایستاد و هر چه تیر و نیزه و شمشیر به سوی آن حضرت می آمد، صورت و گردن خود را در مقابل باز می داشت و آنها را به دل و جان در راه حسین علیه السلام خریدار بود و به آواز بلند فریاد می زد و آیات قرآن را تلاوت می نمود: - ... یا قَوْمِ إِنِّي ... - ۱۹ - ؛ ای قوم من ! بر شما می ترسم از روزی همانند روزهای امت های پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند و کافر شدند، خدای تعالی عذاب بر شما نازل کند - همانطور که بر آنها نازل کرده بود - و خدای متعال اراده ظلم در حق بندگان خود ندارد؛ ای گروه ! می ترسم بر شما از عذاب روز قیامت ، و آن روزی است که روی می گردانید و فرار می کنید اما بجز خدای تعالی پناهگاه و حفظ کننده ای برای خود نخواهید دید. - ای مردم ! حسین را به شهادت نرسانید که خدای متعال شما را هلاک خواهد نمود و از رحمت خدا نومید خواهد شد آن کسی که به خدا افترا ببندد.

متن عربی : فَقَالَ لَهُ: بَلَى رُحٌ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبْلَى - . فَتَقَدَّمَ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأُبْطَالِ، وَصَبَرَ عَلَى اخْتِمَالِ الْأَهْوَالِ، حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ: وَحَضَرَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرًا بْنَ الْقَيْنِ وَسَعِيدًا بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ أَعْنَ يَتَقَدَّمَا إِمَامَهُ بِنِصْفٍ مَنْ تَحَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ. فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَرَّهُمْ، فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ، وَوَقَفَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ، وَلَا تَخَطَّى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ: اءَلَلَّهْمُ الْعَنَهُمْ لَعْنِ عَادٍ وَثَمُودَ. اءَلَلَّهْمُ اءَبْلُغْ نَبِيكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَاَبْلُغْهُ مَا لَقِيْتُ مِنْ اءَلَمِ الْجِرَاحِ، فَإِنِّي اءَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نُصْرَةِ دُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ.

ترجمه : پس از موعظه ، ملتفت کعبه مراد و امام عباد، گردید و عرض نمود: آیا وقت آن نشده که به سوی پروردگار خود رویم و به برادران خویش ملحق شویم ؟ سیدالشهداء علیه السلام در جواب آن یار با وفا، فرمود: بلی ، برو به سوی آنچه که از دنیا ومافیها برای تو بهتر است و به سوی سلطنت آخرت که هرگز آن را زوال و نابودی نباشد. پس حنظله بن اسعد چون شیر شکار، قدم در میضمار کارزار نهاد و جنگ پهلوانان را پیشنهاد خاطره های سعادت مند خود ساخت و شکیبایی را بر ترسهای بلا، شعار خویش نمود تا آنکه به دست فرقه اشقیاء به شهادت نائل آمد. برگزاری نماز ظهر عاشورا راوی گوید: وقت نماز ظهر رسید، حضرت امام علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را به فرمان خاص ، عز اختصاص داد که در پیش روی آن کعبه مقصود عالمیان به عنوان جانبازی بایستند و آنگاه امام حسین علیه السلام با جمعی از یاران باقیمانده خود نماز خوف را خواندند، در این حال ، تیری از جانب اهل و بال به سوی فرزند ساقی آب زلال ، آمد. سعید بن عبدالله قدم جانبازی پیش نهاد و آن تیر بلا را به دل و جان بر تن خود قبول نمود. به همین منوال پای مردانگی استوار شد و قدم از قدم بر نمی داشت تا خود هدف آنچه جراحات به سوی آن حضرت رسیده بود، گردید و از بسیاری زخم ها که بر بدن آن عاشق باوفا، وارد شده بود، بر روی زمین غلطید و در آن حال می گفت : خدایا! این گروه بی حیا را، لعنت کن چون قوم عاد و ثمود.

متن عربی : ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَوَجِدَ بِهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَهْمًا سِوَى مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعَنَ الرَّمْحَ. قَالَ الرَّأْوِي : وَتَقَدَّمَ سُؤدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسَدِ الْأَسِيلِ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخَطَبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ ائْتُنِحْنَ بِالْبَجْرِ أَحْ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ حِرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَأَخْرَجَ مِنْ خُفِّهِ سَكِينًا، وَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَجَعَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يُسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قِيلَ:

۱ - قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مِئْمَةٍ وَالْخَيْلِ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَمُكَرِّدِسٍ

ترجمه : خدایا! سلام مرا به پیغمبر و دود خود، برسان و آنچه که از درد زخم ها بر من رسیده ، ایشان را آگاه ساز ؛ زیرا قصد و نیت من ، یاری دزیه پیغمبر تو بود تا به ثوابهای تو نائل گردم . این کلمات را بگفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود. راوی گوید: - سوید بن عمرو بن ابی مطاع - خریدار متاع جانبازی گردید و به قدم شجاعت راه کعبه شهادت پیمود و او مردی شریف بود و نماز بسیار می خواند - پس مانند شیر خشمناک در میان آن روباه صفتان ناپاک ، درافتاد و جنگ مردانه نمود و پیه صبوری بر تحمل صدمات وارده از گروه بی دین ، گوی سعادت ربود. تا آنکه از جهت ضعف و سستی که از زخم های بی شمار بر بدن آن شجاع نامدار رسیده بود در میان کشته شدگان بر زمین افتاد و به همین منوال بود و قدرت بر هیچ حرکتی نداشت تا زمانی که شنید مردم همی گفتند: حسین مقتول اشقیاء گشت . پس با همان حال ناتوانی ، با مشقت بسیار بر آن گروه نابکار، حمله آورد و از میان کفش خویش کاردی را بیرون آورد و با آن حربه بالشکر کوفه ، قتال نمود تا به درجه شهادت مفتخر گشت . راوی گوید: یکایک یاران و جان نثاران آن امام مظلومان ، در

حضورش به سوی مرگ شتابان می دویدند؛ چنانکه شاعر در وصف حال ایشان گفته: ۱ - یعنی یاران باوفای سیدالشهداء علیه السلام کسانی اند که وقتی کسی آنها را به یاری طلبد، دفع سختی دشمن از او نمایند.

متن عربی: ۱ - لَيْسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَاوَتُونَ إِلَى ذِهَابِ الْإِنْفُسِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ، خَرَجَ عَلَيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَ مَنْ أَصْبَحَ النَّاسَ وَجْهًا [وَأَخْسَنَهُمْ خُلُقًا] - فَاسْتَأْذَنَ آبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ. ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ أَبِي سَمْنَةَ، وَأَعْرَضَ عَنِ السَّلَامِ عَيْنِيهِ وَبَكَى. ثُمَّ قَالَ: - أَللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ - . فَصَاحَ وَقَالَ: - يَا بْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي - . فَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْقَوْمِ، فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا.

ترجمه: ۱ - در حالتی که لشکر دشمن دو فرقه باشند، فرقه ای با نیزه های افراشته روی آورند و فرقه ای دیگر صف آراسته شده بیایند، آن یاران باوفا بدون هیچ واژه و خوف، دل‌های قوی را چو آهن گویا که بر روی زره می پوشند، و مانند پروانه، خود را بر آتش بلا می افکنند و در دادن جانهای خویش بی اختیارند. خلاصه، چون همه یاران و اصحاب امام شربت شهادت نوشیدند و مقتول اشقیاء گشتند و کسی از اصحاب باقی نماند مگر اهل بیت و خویشان آن حضرت، پس فرزند دل‌بند امام مستمند و نوجوان رشید آن مظلوم وحید که نام نامیش علی بن الحسین بود و در صباحت منظرگویی سبقت از همه خلق ربوده و در زمانه بی عدیل و بی نظیر بود، اذن جهاد از پدر بزرگوار درخواست نمود، پدر نیز اذنش بداد؛ پس نظر حسرت و مایوسی به سوی جوان خود نمود و سیلاب اشک از دیدگان فرو ریخت و گفت: پروردگارا! بر این گروه شاهد باش که جوانی به جنگ آنان می رود که شبیه ترین مردم است در خلقت ظاهری و اخلاص باطنی و سخن سرایی به پیامبر تو و ما هرگاه مشتاق دیدار پیغمبر تو می شدیم، به سوی این جوان نظر می نمودیم، سپس صیحه ای کشید و به آواز بلند فرمود: ای ابن سعد! خدا رحم تو را قطع کند چنانکه رحم مرا قطع کردی. جهاد و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام آن شبیه رسول، قدم شجاعت در میدان سعادت نهاد و با آن گروه بی باک به جنگ پرداخت و خاطره ها را اندوهناک گردانید و نونهال بوستان امامت جنگی کرد به غایت سخت و جمعی کثیر از آن اشقیاء

متن عربی: ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَقَالَ: يَا أُمَّتِ، ائْتِطِشُ قَدْ قَتَلْتَنِي، وَثِقَلُ الْحَدِيدُ قَدْ أَجْهَدْتَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرِبَةٍ مِنْ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: - وَأَعْوَتَاهُ، يَا بَنِي قَاتِلِ قَلِيلًا، فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَسْتَفِيكُ بِكَأَسْبِهِ الْأَوْفَى شَرِبَةً لَا تَطْمَأَنَّ بَعْدَهَا أَبَدًا - . فَرَجَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ، وَقَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُنْفِذُ بَنِي مُرَّةٍ الْعَبْدِيُّ بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ، فَنادى: يَا أَبَتَاهُ عَلِيكَ مِنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يَفْرُوكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ: عَجَّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَفَقَ شَفَقَةً فَمَاتَ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى

وَقَفَّ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ: - قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْرَاءَهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ - .

ترجمه: نگویندخت را به خاک هلاک انداخت. سپس به خدمت پدربزرگوار آمد و گفت: ای پدر! تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه آهنین مرا به تعب افکند، آیا راهی به سوی حصول شربتی از آب هست؟ حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم به گریه افتاد و فریاد و آه و غوغاه برآورد و فرمود: ای فرزند عزیزم! اندکی دیگر به کار جنگ باش که به زودی جدت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهی نمود و ایشان از جام سرشار کوثر شربتی به تو خواهد داد که پس از آن هرگز روی تشنگی نبینی و احساس عطش ننمایی. حضرت علی اکبر به سوی میدان برگشت و جنگی عظیم نمود که بالاتر از آن تصور نتوان کرد و داد شجاعت بداد در آن حال - مُنْقَذُ بْنُ مَرَّةٍ عَبْدِی - تیری به جانب آن فرزند رشید سیدالشهداء، افکند که از صدمه آن تیر بر روی زمین افتاد و فریاد برآورد: - یا أَبَتَاهُ! عَلَیْكَ... - ؛ یعنی پدر جان، سلام من بر تو باد! اینک جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به تو سلام می رساند و می فرماید: زود به نزد ما بیا. علی اکبر این بگفت و فریاد زد و جان برجان آفرین تسلیم نمود. چون آن جوان این دنیای فانی را مشتاقانه وداع نمود، حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر بالین ایشان آمد و گونه صورت خود را بر گونه صورت او گذارد و فرمود: خدا بکشد آن کسانی را که تو را کشتند، چه بسیار جرات و گستاخی نمودند برخدای متعال و بر شکستن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، - عَلَی الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا - ؛ پس از تو، خاک بر سر این دنیا!

متن عربی: قَالَ الرَّأْوِي: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تُنَادِي: يَا حَبِيبَاهُ يَا بَنَ إِخَاهُ، وَجَاءَتْ فَأَعْبَتَ عَلَيْهِ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ. ثُمَّ جَعَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ: صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي صَبْرًا، فَوَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا. قَالَ الرَّأْوِي: وَخَرَجَ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شِقَّةُ قَمَرٍ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ، فَضْرَبَهُ ابْنُ فُضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ، فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ وَصَاحَ: يَا عَمَاهُ. فَجَلَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجَلَى الصَّقْرُ، وَشَدَّ شِدَّةَ لَيْثٍ إِعْظَبَ، فَضْرَبَ ابْنُ فُضَيْلٍ بِالسَّيْفِ، فَاتَّقَاهَا بِسَاعِدِهِ فَأَطْنَمَهَا مِنْ لَدُنِ الْمِرْفَقِ، فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ الْعَسْكَرِ، فَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسْتَنْقِذُوهُ، فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ.

ترجمه: راوی گوید: در این هنگام زینب خاتون صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون دوید در حالتی که ندا میکرد: یا حبیبا! یا بنی اخاه! پس آن مخدّره آمد و خود را بر روی بدن پاره پاره علی اکبر افکند، امام حسین علیه السلام تشریف آورد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد به نزد زنان برگردانید. پس از آن یکایک مردان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری روانه میدان گردیدند تا آنکه جماعتی از ایشان به دست آن بدکیشان به درجه رفیع شهادت رسیدند. پس حضرت سیدالشهداء علیه السلام آواز به

صیحه و فریاد بلند نمود و فرمود: ای عموزادگان من! و ای اهل بیت من! صبوری و شکیبایی را شعار خود سازید و متحمل بار محنت، باشید؛ به خدا سوگند که پس از این روز هرگز روی خواری به خود نخواهید دید. راوی گوید: در این هنگام جوانی بیرون خرامید که در حُسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین، به کار جنگ پرداخت. ابن فضیل آزدی میثوم ضربتی بر فرق آن مظلوم، زد که فرق او را شکافت و آن جوان از مرکب به صورت، روی زمین افتاد و فریاد یا عَمَاهُ برآورد. پس امام علیه السلام مانند باز شکاری، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشمناک بر آن لعین بی باک، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک، فرود آورد و آن وُلْدُ الزَّنا بازوی خود را سپر شمشیر امام علیه السلام نموده و دست نحس اش از مِرْفَق قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی برآورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند.

متن عربی: قَالَ: وَأَنْجَلَتِ الْعَبْرَةُ، فَأَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْخَصُ بِرِجْلِهِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: - بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ، وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جَدُّكَ - . ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَعَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَعُو يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ، هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتْرَهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ - . ثُمَّ حَمَلَ الْغُلَامَ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى اءَلْقَاهُ بَيْنَ اَلْقَتْلَى مِنْ اءَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ الرَّاوى: وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَاَعَجَبْتَهُ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ، وَنَادَى: - هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُعِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ - . فَارْتَفَعَتْ اءَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَى

ترجمه: کوفیان بی دین بر امام مبین، حمله آوردند تا آن لعین را از چنگال شیر بیشه هیجا رها نمایند ولی آن ملعون پایمال سُم اسبان گردید و روح نحس اش به جانب نیران دوید. راوی گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسین علیه السلام بر بالای سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام میفرمود: از رحمت خدا دور باش آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جدّ و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود: به خدا قسم! گران است بر عمومی تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواهد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد. به خدا قسم که امروز آن روزی است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی، اندک است. سپس حضرت سیدالشهداء علیه السلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد. راوی گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان، دفع شرّ یاغیان و ظالمان نماید؟ آیا خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد؟ آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد؟ آیا اعانت کننده ای هست که به واسطه یاری ما، به ما

متن عربی : بابِ الْخَيْمَةِ وَقَالَ لِرَبِّبِ: - ناولینی وُلْدِي الصَّغِيرِ حَتَّى اءُودَّعَهُ - . فَأَعَذَهُ وَاوَمَاءَ إِلَيْهِ لِيُقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَهُ بِنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمِهِ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَدَبَّحَهُ. فَقَالَ لِرَبِّبِ: - خُذِيهِ - . ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفَيْهِ حَتَّى اِمْتَلَأَتْ، وَرَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: - هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي، إِنَّهُ بَعَيْنُ اللَّهِ - . قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: - فَلَمْ يَسْتَقْطُ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ! - . قَالَ الرَّأْوِيُّ: وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَرَبَ الْمُسْتَأْنَاءُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ، وَالْعَبَّاسُ اءَخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَعْتَرَضَتْهُمَا حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ. فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمِهِ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنَكِهِ الشَّرِيفِ. فَاتْتَرَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنَكِهِ حَتَّى اِمْتَلَأَتْ رِاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ:

ترجمه : امیدوار شود به ثوابها و اجری که در نزد خدای تعالی موجود است ؟ **شهادت حضرت علی اصغر** پس زنان حرم و دختران محترم رسول اکرم صداها به ناله و گریه بلند نمودند. آن حضرت با دل پر از حسرت ، به سوی خیمه رجعت نمود و زینب خاتون علیها السلام را فرمود که فرزند دلبنده صغیر مرا بیاور تا با او وداع نمایم و چون او را آورد، امام مظلوم طفل معصوم را گرفت و همین که خواست از راه رافت و کمال مرحمت خم شده او را ببوسد، حرمه بن کاهل اسدی پلید - لَعَنَهُ اللَّهُ - از خدا حیا ننمود تیری به جانب آن نوگل بوستان احمدی انداخت که تیر به گلوی نازک آن طفل معصوم اصابت نمود به طوری که گویا گلو را ذبح نمایند، گوش تا گوش پاره نمود. پس آن حضرت با کمال غم و حسرت ، به زینب خاتون ، فرمود: این طفل را بگیر؛ پس امام علیه السلام هر دو دست را در زیر گلوی طفل گرفت چون پر از خون شد به سوی آسمان پاشید، آنگاه فرمود: آنچه که بر من این مصائب را آسان می نماید آن است که این مصیبت بزرگ در حضور پروردگار عادل نازل می گردد. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون طفل معصوم که امام علیه السلام به آسمان پاشید، حتی یک قطره هم روی زمین نیفتاد! راوی گوید: تشنگی بر امام شهید به غایت شدید گردید، آن حضرت خود را به بلندی مُشْرِف بر فرات رساند تا داخل فرات گردد، در آن حال برادر آن امام ناس جناب ابوالفضل العباس ، در پیش روی آنحضرت حرکت می کرد. در این هنگام لشکر ابن سعد تبهکار سر راه بر فرزند احمد مختار، گرفتند

متن عربی : - اءَللَّهُمَّ اِنِّي اءَشْكُو اِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بِابْنِ بَنِي نَبِيِّكَ - . ثُمَّ اَفْتَتَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ، وَاءَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: اءَحَقُّ النَّاسِ اءَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ فَتَى اءَبِّكَى الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ اءَخُوهُ وَاَبْنِ وَاِدِهِ عَلَيَّ اءَبُو الْفَضْلِ الْمَضْرَجِ بِالدَّمَاءِ وَمَنْ وَاَسَاهُ لَا يَتْنِيهِ شَيْءٌ وَجَادَلَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ قَالَ الرَّأْوِيُّ: ثُمَّ اءَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ اِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ اِلَيْهِ، حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ: اءَلْقَتُلُ اءَوَّلِي مِنْ رُكُوبِ اَلْعَارِ وَاَلْعَارُ اَوَّلِي مِنْ دُخُولِ النَّارِ -

ترجمه: مردی از قبيله - بنی دارم - تیری به جانب جناب سیدالشهداء علیه السلام انداخت که آن تیر در زیر چانه شریف آن شهید راه دین حنیف محکم بنشست. پس تیر را بیرون کشید و هر دو دست مبارک را در زیر چانه مجروح داشت و چون پر از خون شد، به سوی آسمان انداخت و این مناجات را به درگاه قاضی الحاجات، مَرَهْمُ دل مجروح ساخت که الها! به سوی تو شکایت می آورم از آنچه از ظلم و ستم نسبت به فرزند دختر پیغمبرت به جا می آورند. شهادت حضرت عباس علیه السلام پس از آن، شجاع محکم اساس برادرش عباس را از او جدا نمودند که آن روباهان در میان آن دو فرزند اسدالله الغالب، حایل شدند و از هر جانب بر دور جناب ابوالفضل علیه السلام گردآمدند و ایشان را احاطه نمودند تا آنکه آن کافران غدار فرزند حیدر کرار، عباس نامدار را مقتول و قره العین بتول را در مصیبت برادر، ملول نمودند. امام حسین علیه السلام در شهادت برادر با جان برابر خود، دُرّه‌های سیلاب اشک چو رود جیحون از دیده بیرون ریخت، و گریه شدید در عزای آن مظلوم وحید، نمود. - ۲۰ - راوی گوید: امام علیه السلام پس از شهادت برادر گرامی، آن منافقان را به میدان جدال و قتال طلبید و هر کس از آن روباه صفتان آشکار در مقابل فرزند اسدالله حیدر کرار، می آمد، امام ابرار به ضربت شمشیر آتشبار، او را به بُسّ القرار، می فرستاد تا آنکه از اجساد پلید آن کُفّار، مقتول عظیمی در میدان جنگ فراهم آمد و در آن حال حضرت بدین مقال گویا بود:

- الْمَوْتُ... - - ۲۱ - متن عربی: قَالَ بَعْضُ الرُّوَاهِ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَوَلَدُهُ وَاَهْلُهُ بَيْنَهُ وَاَصْحَابُهُ اِعْرَبًا جَاءُوا مِنْهُ، وَإِنَّ الرِّجَالَ كَانَتْ تَلْتَمِذُ عَلَيْهِ فَيَشِدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنْكَشِفُ عَنْهُ اِنْكِشَافَ الْمَعْرَى اِذَا شَدَّ فِيهَا الدُّنْبُ. وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ، وَ قَدْ نَكَمَلُوا ثَلَاثِينَ اءَلْفًا، فَيَهْرَمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمْ الْجِرَادُ الْمُنْتَشِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ: - لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - . قَالَ الرَّوَايُ: وَ لَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَحْلِهِ. فَصَاحَ بِهِمْ: - وَيَحْكُمُ يَا شِعْرَةَ آلِ اَبِي سَفْيَانَ، اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادِ فَكُونُوا اَعْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَ اَرْجِعُوا اِلَى اَعْخَسَابِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ - .

ترجمه: خلاصه، بعضی از روایان اخبار در بیان شجاعت آن فرزند حیدر کرار، تعجب خود را چنین اظهار نموده اند که به خدا سوگند، هرگز ندیدم کسی را که دچار لشکر بسیار گردیده و دشمنان بی شمار او را در میان احاطه نموده باشند با آنکه فرزندان و اهل بیت و اصحاب او شربت مرگ نوشیده و به دست دشمنان مقتول گردیده باشند که قوی دل تر باشد از حسین بن علی علیه السلام. در این حال بود که مردان کارزار بر آن جناب حمله آوردند، پس آن حضرت نیز با شمشیر تیز به آنها حمله نمود، چنان حمله ای که از ضربت شمشیر آتشبارش بر روی هم می ریختند و صف ها را می شکافتند مانند آنکه گرگی بی باک در میان گله بزها، به خشمناکی در افتد و حمله بر آن منافقان سنگدل، آورد هنگامی که سی هزار نامرد به عدد کامل بودند از پیش روی آن حضرت، مانند انبوه ملخ ها فرار را بر قرار اختیار می نمودند. سپس آن امام بی یار در مرکز خونین قرار گرفت و فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله - . امام (ع) همچنان با آنها جنگید تا آنکه

لشکر شیطان حایل گردید در میان آن حضرت و حرم مطهر رسول پروردگار عالمیان و نزدیک به خیمه ها و سراپرده ها رسیدند، پس آن معدن غیرت الله ، فریاد بر گروه دین تباه ، زد که : - - - - - و یحکم ... ؛ ای پیروان آل ابوسفیان ! اگر شما ر دین نیست و از عذاب روز قیامت ترس ندارید، پس در دنیا خود از جمله آزاد مردان باشید. و رجوع به حسب های خود نمایید چنانکه گمان دارید اگر شما از عرب هستید.

متن عربی : قَالَ فَنَادَاهُ شِمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ قَالَ: - - - - - اَقُولُ: اِنَّا الَّذِي اِئْتَايَكُمْ وَ تَقَاتِلُونِي وَ النَّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْنَّ جُنَاحٌ فَاَمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ جِهَالِكُمْ وَ طَعَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا - - - - - فَقَالَ شِمْرٌ: لَعْنَةُ اللَّهِ لَكَ ذَلِكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ وَ قَصَدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ يَحْمِلُونَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ حَتَّى اَصَابَهُ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوَقَّفَ يَسْتَرْيِعُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعْفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ اِذْ اَتَاهُ حَجْرٌ، فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَاحْذَ الثَّوْبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَاتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثَ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: - - - - - بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِثْلِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص - - - - - ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ اِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: - - - - - اَللَّهُمَّ اِنَّكَ زَعَلَمَ اَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهٌ اِلَّا رَضِيَ اِنْ بِنْتُ نَبِيٍّ غَيْرُهُ - - - - - ثُمَّ اَخَذَ السَّهْمَ، فَاخْرَجَهُ مِنْ وَّرَاءِ ظَهْرِهِ، فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَاَنَّهُ مِيزَابٌ، فَضَعْفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ،

ترجمه : راوی گوید: شمر پلید فریاد زد که ای فرزند فاطمه زهرا علیه السلام چه می گویی ؟ امام علیه السلام فرمود: می گویم من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید و زنان را گناهی نیست ، پس این سر کشان و جاهلان و یاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من شوند مادامی که من در حال حیاتم شمر گفت : این حاجت تو رواست ای پسر فاطمه ! پس آن جماعت بی دین همگی قصد امام مبین نمودند و آن فرزند اسدالله حمله بر گروه اشقیاء، نمود و آنان حمله به سوی آن مظلوم آوردند و در این حال تقاضای شربتی از آب از آن بی دینان بی باک نمود ولی ایده ای نبخشید تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن شریفش وارد گردید. امام علیه السلام ساعتی بایستاد که استراحت نماید و از صدمه قتال ، ضعف بر جنابش مستولی شده بود پس در همان حال که آن حضرت ایستاده بود، سنگی از جانب دشمنان بر پیشانی مبارکش اصابت نمود و خون جاری گشت، امام جامع خود را گرفت که خون را از پیشانی شریف پاک نماید تیری سه شعبه به جانب حضرت آمد و آن تیر بر قلبش که مخزن علم الهی بود نشست ! حضرت فرمود: - - - - - بسم الله ... - - - - - سپس مبارک به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا! تو می دانی که این گروه می کشند آن کسی را که نیست بر روی زمین فرزند دختر پیغمبری به غیر او. پس آن تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای آن جاری شد و آن جناب را توانایی بر قتال نمانده بود و از کثرت

متن عربی : فَكَلَّمَا اَتَاهُ رَجُلٌ اَنْصَرَفَ عَنْهُ، كَرَاهِيَةً اَنْ يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ - - - - - لَعْنَةُ اللَّهِ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ (ع) وَ ضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَ الْبُرْنُسَ وَ وَصَلَ زِ السَّيْفِ اِلَى رَأْسِهِ وَ اِمْتَلَأَ الْبُرْنُسُ دَمًا. قَالَ الرَّاَوِيُّ فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنَ (ع) بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَ اسْتَدْعَى

بِقَلَسُوهُ فَلَبَسَهَا وَاعْتَمَّ عَلَيْهَا فَلَبِثُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَأَحْطَوْا بِهِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) - وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَّ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ (ع)، فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ ابْنَتُهُ عَلِيٍّ (ع) لِنَحْسِيسِهِ، فَأَبَى وَامْتَنَعَ إِمْتِنَاعًا شَدِيدًا وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي! فَأَهْوَى - أَبْخَرُ - بِنُ كَعْبٍ وَقِيلَ: حَرْمَلَةُ بِنُ الْكَأهِلِ - إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بِنْتَ الْخَبِيثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي!؟

ترجمه: زخمها و جراحات، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبادا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد، باز میگشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه - کنده - آمد که نام نحشس مالک بن یسر بود آن زنزاده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت. **شهادت عبدالله بن حسن** علیه السلام راوی گوید: امام علیه السلام از اهل حرم دستمالی را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبید که عرب آن را - قلنسوه - می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملبس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که طفلی نابالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عمومی بزرگوار خود حسین مظلوم بایستاد زینب خود را به او رسانید و خواست که او را به سوی حرم باز گرداند ولی آن طفل امتناع شدید نمود و گفت: به خدا قسم! هرگز از عمومی خویش جدایی اختیار نمی کنم و از او تنها نمی گذارم! در این هنگام، - بحرین کعب - یا بنا بر قول دیگر - حرملة بن کاهل - همین که خواست شمشیر بر امام علیه السلام فرود آورد، عبدالله خطاب به او گفت: وای بر تو! ای زنزاده بی حیا!

متن عربی: فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَطَنَّهَا إِلَى الْجِلْدِ فَأَذَا هِيمَعَلَقَةً. فَذَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَاهُ! فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ (ع) فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ: - يَا بِنْتَ أَعْحَى، اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَأَحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِأَبَائِكَ الصَّالِحِينَ. - قَالَ: فَرَمَاهُ حَرْمَلَةُ بِنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَذَبَحَتْهُ وَهُوَ فِي حِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ (ع). ثُمَّ إِنَّ شَيْمَرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلَى فُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ فَطَعَنَهُ بِالرُّمْحِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ بِالنَّارِ أُحْرِقُهُ عَلَى مَنْ فِيهِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ (ع): - يَا بِنْتَ ذِي الْجَوْشَنِ، آتَتِ الدَّاعِيَ بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَى أَهْلِي، إِعْرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ - . وَجَاءَ شَبْتُ فَوَبَّحَهُ، فَاسْتَحْيَى وَأَنْصَرَفَ. قَالَ الرَّأْوِيُّ: وَقَالَ الْحُسَيْنُ (ع): أَيُّتُونِي بِثَوْبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ إِجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي، لِيَلَا إِجْرَدَ مِنْهُ - . فَأَعْتَبِي بِنْتَانِ، فَقَالَ: - لَا، ذَاكَ لِبَاسٌ مِنْ ضَرِبَتِ

ترجمه: تو می خواهی عمومی را به قتل رسانی ولی آن ولدالزنا بی حیا، از خدا و رسول پروا ننمود و شمشیر را فرود آورد و آن کودک دستش را در پیش شمشیر سپر ساخت و دستش به پوست آویخت و فریاد و امام برآورد. حضرت امام او را گرفت و بر سینه خود چسانید و فرمود: ای فرزند برادر! بر این مصیبت شکیبایی نما و

آن را در نزد خدای عزوجل به خیر و ثواب احتساب دار که خدا تو را به پدر گرامی ات ملحق خواهد فرمود: راوی گوید: در این اثناء حمله کاهل حرام زاده تیری به جانب آن امام زاده معصوم انداخت که آن تیر گلوی آن یتیم را که در آغوش عمومی بزرگوارش بود، برید و او جان بر جان آفرین تسلیم نمود پس از آن شمر پلید به خیمه های حرم مطهر حمله نمود نیزه خود را به خیمه ها فرو برد و گفت: آتش بیاورید تا خیمه ها را با هر کس که در آن است به شعله آتش سوزانم آن معدن غیرت الله، حضرت امام فرمود: ای پسر ذی الجوشن! آیا تو می گویی آتش آورند که خیمه ها را بر سر اهل بیت من بسوزانی، خدا تو را به آتش دوزخ بسوزاند. در این هنگام - شبت - پلید آمد و آن شمر عنید را از این کار سرزنش نمود که آن سگ بی حیا اظهار شرم نموده بر گشت. راوی گوید: امام به اهل بیت خود فرمود: جامه کهنه ای برای من بیاورید که کسی در آن رغبت نکند، می خواهم آن جامه را در زیر لباسهایم بپوشم تا اینکه دشمنان بدنم را برهنه نسازند.

متن عربی: عَلَيْهِ الدَّيْلَةُ - . فَأَخَذَ ثُوبًا خَلِقًا، فَحَرَقَهُ وَ جَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ، فَلَمَّا قُتِلَ (ع) جَرَدُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ اسْتَدْعَى (ع) بِسِرَاوِيلَ مِنْ حَبْرَةٍ، فَفَرَزَهَا وَ لَبَسَهَا، وَ إِنَّمَا فَرَزَهَا لِئَلَّا يَسْلُبَهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ - لعنه الله - وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ (ع) مُجَرَّدًا، فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَبْسُطَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَ تَتَرَطَّبَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ قَيْحًا وَ دَمًا إِلَى آئِنٍ أَعْهَلَكَهُ اللَّهُ تَعَالَى . قَالَ: وَ لَمَّا إِئْتَحِنَ الْحُسَيْنُ (ع) بِالْجِرَاحِ، وَ بَقِيَ كَالْقُنْفُذِ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمُزْنِي عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ (ع) عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ. ثُمَّ قَامَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ الرَّأْوِيُّ :

ترجمه: پس چنین جامه ای آوردند که عرب آن را - تبان - می گویند امام حسین علیه السلام آن لباس را نپذیرفت و فرمود: نمی خواهم، این لباس کسی است که داغ ذلت و خواری به او زده شده باشد سپس جامه کهنه ای آوردند امام علیه السلام آن را پاره نمود و در زیر جامه های خود پوشید و علت پاره کردن آن لباس این بود تا آن را از بدن شریف آن جناب بیرون نیاورند و چون به درجه شهادت رسید، آن را از بدن شریفش بیرون آوردند سپس آن حضرت لباسی که نام آن در میان عربا معروف به - سراویل - است و از جنس حبره بود، طلب داشت و آن را پاره نمود و بر تن خود پوشید و علت پاره کردن آن لباس، این بود تا آن را از بدن آن جناب بیرون نیاوردند ولی وقتی شهید شد، - بحرین کعب - آن جامع را به غارت در ربود و امام علیه السلام را برهنه از آن لباس رها کرد و از اعجاز آن حضرت این بود که دستهای نحس بحر بن کعب ولدالزنا در فصل تابستان مانند دو چوب، خشک می گردید و در زمستان چنان تر می بود که خون و چرک از آنها جاری می شد و به همین درد مبتلا بود تا اینکه جان به مالک دوزخ سپرد. راوی گوید: چون حضرت امام در اثر زخمها و جراحات بسیار که در بدن مبارکش وارد گردیده بود ضعف و سستی بر حضرتش مستولی شد و از اثر اصابت تیرهای بسیار بر بدنش، مانند خارپشت به نظر می آمد در این موقع، صالح بن وهب مری - یا مزنی - بی دین با نیزه بر تهیگاه امام مبین زد که آن مظلوم از بالای اسب بر زمین افتاد و بر گونه راست

متن عربی : وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي : وَاءِخَاهُ، وَاءِخَاهُ، وَاءِهْلَ بَيْتَاهُ، لَيْتَ السَّمَاءَ أُطِيقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ. قَالَ: وَصَاحَ شِمْرُ بِأَصْحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ. قَالَ: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكَ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى ، فَضْرَبَ الْحُسَيْنُ (ع) زُرْعَةَ فَصَرَعَهُ. وَ ضْرَبَهُ آخَرَ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضْرَبَهُ كَبَا (ع) بِهَا عَلَى وَجْهِهِ، وَ كَانَ قَدْ أَعْيَى ، فَجَعَلَ يَبُوءُ وَ يَكْبُ. فَطَعَنَهُ سِنَانُ بْنُ أَسَسِ النَّخَعِيِّ فِي تَرْفُوتِهِ. ثُمَّ انْتَزَعَ الرُّمْحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ. ثُمَّ رَمَاهُ سِنَانُ أَيْضًا بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ.

ترجمه : صورت بر روی خاک کربلا قرار گرفت . درباره آن غیرت الله از روی خاک برخاست و جون کوه استوار بایستاد روای گوید: علیای مکرمه زینب خاتون علیه السلام در آن حال از خیمه های حرم بیرون دوید در حالتی که ندا می داد: ای وای برادرم ، وای سید و سرورم وای اهل بیتم ! ای کاش آسمان بر زمین می افتاد و کوهها بر روی سطح زمین ریزریز می گردید روای گوید: شمر پلید به آن گمراهان عنید صیحه کشید که در حق این مرد چه انتظار دارید، چرا کارش را تمام نمی کنید؟ در این هنگام یک مرتبه گروه بی دین از هر طرف بر امام تشنه جگر، حمله ور گردیدند و او را محاصره نمودند - زرعت بن شریک - مشرک ، ضربتی بر شانه مبارک امام علیه السلام زد و حضرت سیدالشهدا نیز ضربتی بر او زد و او را بر روی زمین انداخت و به جهنم و اصل گرداند. والدزنای دیگر، ضربت شمشیری بر دوش مقدس آن حضرت آشنا نمود که از صدمه شمشیر آن زده سر، حضرت اباعبدالله علیه السلام آن آسمان وقار، به روی خود که بر آینه انوار جمال پروردگار بود بر زمین افتاد و در چنین احوال آن مطهر جلال ایزد متعال ، از حال رفته و خسته و ضعیف گردیده بود و گاهی بر می خاست و زمانی می نشست ؛ در این هنگام سنا، بن انس بی دین ، نیزه بر چنبره گردن آن سر فراز ملک یقین ، شهسوار میدان شهادت و نور چشم حضرت رسالت ، آشنا نمود به همین مقدار اکتفا نمود، بار دیگر نیزه را بیرون کشید و بر استخوان های سینه اش که

متن عربی : فَسَقَطَ (ع) ، وَ جَلَسَ قَاعِدًا. فَانزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ، وَ قَرَنَ كَفَيْهِ جَمِيعًا. وَ كَلَّمَا امْتَلَا تَا مِنْ دِمَائِهِ خَضَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: - هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مَخْضَبًا بِدَمِي مَعْصُوبًا عَلَى حَقِّي - فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ: انزَلْ وَ يَحْكَا إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) فَأَرَحَهُ. فَابَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلَى بْنُ أَنَسِ النَّخَعِيِّ - لَعْنَةُ اللَّهِ - فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَا جُنْرُ رَأْسِكَ وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَيْرُ النَّاسِ أبا وَ أَمَا!!! ثُمَّ اجْتَرَّ رَأْسَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ:

ترجمه : صندوق علوم لدنی بود فرو برد سپس اشقی الاولین و الاخرین ، سنان مشرک لعین ، آن نقطه دایره بلا را نشان تیر جفا نمود و آن تیر بلا بر گلوی آن زیب سینه و آغوش سید دو سرا، وارد آمد و از صدمه آن ، گوشواره عرش رب الارباب بر فرش تراب قرار گرفت . باز از غایت غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و آن تیر را از گلو بیرون کشید و هر دو دستش را در زیر گلوی مبارک می گرفت و چون پر از خون

می گردید بر سر و محاسن شریف می مالید و می فرمود: که به همین حال خدا را ملاقات می نمایم که به خون خود آغشته و حق مرا غصب نموده باشند پس عمر بن سعد نحس لعین به خبیثی که در طرف یمین او بود، گفت: وای بر تو! از مرکب فرود آی و حسین را راحت کن راوی گوید: خولی بن یزید اصبحی سرعت نمود که سر مطهر امام علیه السلام را از بدن جدا نماید ولی لرزه بر بدن نحس نجسش افتاد و از آن فعل قبیح اجتناب نمود آنگاه سنان بن انس نخعی از اسب پیاده شد و قصد قتل فرزند رسول و نور دیده زهرای بتول سلام الله علیها - را نمود، شمشیر ظلم و جفا بر حلق خامس ال عبا، فرود آورد و به زبان بریده میگفت: به خدا سوگند که سر از بدنت جدا می کنم و حال آنکه می دانم تویی فرزند رسول الله صلی الله علیه و بهترین مردم از جهت پدر و مادر! پس آن شقی نا امید از رحمت عام یزدانی سر مقدس آن بنده خاص حضرت سبحانی را از بدن شریف جدا نمود. - ۲۲ - خدا بر - سنان - لعنت کنان و آنا فآنا عذابش را مضاعف

متن عربی: فَأَي رَزِيَّةٍ عَدَلَتْ حُسَيْنًا غَدَاةً تُبِيرُهُ كَفَا سِنَانٍ وَ رَوَى أَبُو طَاهِرٍ مَذْحَمًا بَنُ الْحُسَيْنِ الْبُرْسِي فِي كِتَابِهِ - مَعَالِمِ الدِّينِ - ، عَنِ الصَّادِقِ (ع) قَالَ: - لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ (ع) مَا كَانَ، صَبَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَ قَالُوا: يَا رَبَّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيكَ وَ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ (ع) وَ قَالَ: بِهَذَا أُمَّتُنَّ قِيمٌ لِهَذَا - وَ رَوَى: أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أُنَامِلَهُ أُنْمَلَةً أُنْمَلَةً نَدَمَ قَطَعَ يَدَيْهِ وَ رَجُلِيهِ وَ أَعْلَى لَهُ قِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَ رَمَاهُ فِيهَا وَ هُوَ يَضْطَرِبُ. قَالَ الرَّأْوِيُّ: وَ ارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غَبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءٌ لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَ لَا أُنْرُ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ،

ترجمه: گردانند. در مصیبت امام مظلومان و سرور شهیدان، شاعر چنین گفته: - فای رزیه... - یعنی کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابری نماید؛ مصیبت آن هنگام بود که دست ظلم سنان بی دین سر از بدن مطهر آن حضرت، جدا نمود ابوطاهر محمد بن حسن برسی در کتاب - معالم الدین - ذکر نموده که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده آن هنگام که مصیبت عظمای شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع گردید، ملائکه به درگاه باری عزوجل سایه حضرت قائم - عجل الله فرجه - را اقامه نمود آن جناب را در حالتی که ایستاده بود به فرشتگانش نشان داد و فرمود: به این شخص انتقام خواهیم کشید از برای این مقتول! و در خبر وارد است که همین سنان لعین را مختار بگرفت و بندبند انگشتانش را برید و دستها و پاهایش را قطع نمود و دیگری از روغن زیتون برای هلاکت جان آن ملعون، بجوشانید و آن پلید را در میان روغن انداخت و آن شقی در میان دیگ به اضطراب بود تا به عذاب الهی واصل گردید. راوی گوید: در آن ساعت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل آمد، گرد و غبار شدیدی که سیاه و تاریک بود به آسمان برخاست و در آن میان، باد سرخی وزیدن گرفت که چشم هیچ کس نمی توانست جایی را ببیند. لشکر

متن عربی : فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ أَنْجَلْت عَنْهُمْ. وَ رَوَى هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ: أَبْشِرْ أَيُّهَا أَلَا مِيرٌ فَبُهِدَا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ (ع) . قَالَ: فَخَرَجَتْ بَيْنَ الصَّفَيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ (ع) لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا أَنْوَرَ وَجْهًا، وَ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالُ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. فَاسْتَسْقَى فِي تَرْكِ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ: وَ اللَّهُ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا!! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا وَيْلَكَ! إِنَّا لَا أَعْرَدُ الْحَامِيَةَ وَ لَا أَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا، بَلْ أَعْرَدُ عَلَى جَدَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ، وَ أَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، وَ أَشْكُو أَيْلِيهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي - .

ترجمه : دشمن گمان کرد که عذاب خدا بر آنان نازل گردیده و ساعتی بر این حال بودند تا آنکه غبار فرو نشست و اوضاع به حال اول برگشت . هلال بن نافع روایت کرده که می گفت : من با لشکر عمر سعد نحس ایستاده بودم که شنیدم کسی را که فریاد می زند: ایها الامیر! تو را بشارت باد که اینک شمر بن ذی الجوشن ، حسین را به قتل رسانید. هلال گفت : من در میان دو صف لشکر آدمم و بر بالای سر آن جناب ایستادم در حالتی که آن مظلوم مشغول جان دادن بود؛ به خدا سوگند که هرگز ندیده بودم هیچ کشته به خون خویش آغشته را که در خوشرویی و نورانیت وجه ، بهتر از حسین علیه السلام باشد و به تحقیق که نور صورت و جمال هیئت او مرا از تفکر در کیفیت قتل آن جناب باز داشت و در آن حال خواهش جرعه آبی می نمود، شنیدم که کافری بی دین به آن سبط سیدالمرسلین علیه السلام به زبان بریده این گونه جسارت نمود که به خدا آب نخواهی چشید تا آنکه خود وارد دوزخ گردی و از آب گرم و سوزان جهنم بیاشامی ! سپس من به گوش خود شنیدم که حضرت امام علیه السلام در جواب او فرمود: وای بر تو باد! من وارد بر دوزخ نمی شوم و از حمیم دوزخ نمی آشامم بلکه به خدمت جد بزرگوارم و رسول عالی مقام خواهم رسید و در خانه بهشتی که از احمد مختار است با آن بزرگوار در منزلگاه صدق در نزد ملوک مقتدر ساکن خواهم بود و از آبهای بهشت که خدای عزوجل در کتاب مجید خود وصف فرمود که گندیده و ناگوار نمی شود، خواهم آشامید و به خدمتش

متن عربی : قَالَ: فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ، حَتَّى كَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ إِحْدِهِمْ مِنْ الرَّحْمَةِ شَيْئًا، فَاجْتَرَوْا رَأْسَهُ وَ آئِنَهُ لِيُكَلِّمَهُمْ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قِلَّةِ رَحْمَتِهِمْ وَ قُلْتُ: وَ اللَّهُ لَا أَجْمَعُكُمْ عَلَى أَمْرٍ إِعْدَا. قَالَ : ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ (ع) فَأَخَذَ قَمِيصَهُ اسْحَاقُ بْنُ حُوبَةَ الْخَضْرَمِيُّ ، فَلَبِسَهُ فَصَارَ إِبْرَصَ وَامْتَعَطَ شَعْرَهُ. وَ رَوَى: أَنَّهُ وَجَدَ فِي قَمِيصِهِ مَاءً وَ بَضْعَ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَ ضَرْبَةٍ وَ طَمْنَةٍ. قَالَ الصَّادِقُ (ع) : وَجِدَ بِالْحُسَيْنِ (ع) ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَمْنَةً وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً - . وَ أَخَذَ سِرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ التَّمِيمِيُّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ رَوَى: أَنَّهُ صَارَ زَمِنًا مُقْعَدًا مِنْ رَجُلَيْهِ.

ترجمه : شکایت می کنم از آنکه دست خود را به خون من آلودید و از کردار زشت که به جا آوردید هلال گفت : آن بدکیشان همگی آن چنان به خشم و طغیان آمدند که گویا خدای عزوجل در قلب یکی از آن

بی دینان رحم فرار نداده است؛ پس سر مطهر نور دیده حیدر و پاره جگر پیغمبر را از بدن جدا نمودند در حالتی که با ایشان به تکلم مشغول بود - لعنهم الله و خذلهم الله - پس من از بی رحمی آن گروه به شگفت آمدم و گفتم: به خدا سوگند که من هرگز در هیچ امری با شما اتفاق نخواهم نمود راوی گوید: پس از آنکه آن گروه لعین، سبط سید المرسلین علیه السلام را به تیغ ظلم مقتول کردند و سر از بدن مطهر آن جناب جدا نمودند، لشکر شقاوت آثار و آن جماعت قساوت کردار روی آوردند برای غارت لباسها و السلحه امام مظلومان و سرور شهیدان، پیراهن آن یوسف زندان محنت و ابتلاء را اسحاق بن حویه حضرمی پرچفا، ربود و آن را به قامت نارسای نحس خود پوشانید و از اعجاز آن شهید راه بی نیاز، بدن نحس آن روسیاه به مرض برص سفید مبتلا شد، به قسمی که جمیع موهای بدن آن بدبخت پلید فرو ریخت و در روایت است که دو پیراهن آن عزیز مصر شهادت، جای زیاده از یک صد و ده جراحت از زخم تیر و نیزه و شمشیر، یافتند امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در جسد مطهر آن سرور جای سی و سه طعنه نیزه و سی چهار ضربت شمشیر یافتند. بحرین کعب تمیمی بد نهاد، شلوار حضرت را به غارت برد و هم

متن عربی: وَءَاخَذَ عِمَامَتَهُ اءَحْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ بْنُ عُلْقَمَةَ الْخَضْرَمِيَّ فَاعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتَدُوها. وَءَاخَذَ نَعْلَيْهِ الْاَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ. وَءَاخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سَلِيمٍ الْكَلْبِيَّ، فَقَطَعَ اِصْبَعَهُ (ع) مَعَ الْخَاتَمِ. وَ هَذَا ءَاخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ تَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ. وَ ءَاخَذَ قَطِيفَةً لَهُ (ع) كَانَتْ مِنْ خَزِّ قَيْسِ بْنِ الْاَشْعَثِ. وَ ءَاخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءِ، عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لَابِي عُمَرَ قَاتِلِهِ. وَ ءَاخَذَ سَيْفَهُ جَمِيعُ بْنُ الْخَلِيقِ الْاَوْدِي. وَ قِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ الْاَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ. وَ فِي رِوَايَةٍ اِبْنِ سَعْدٍ اِنَّهُ: ءَاخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَافِسُ النَّهْشَلِي.

ترجمه: در روایت است که آن کافر شریر از معجزه فرزند بشیر و نذیر، پاهای نحسش فلج شد و خود نیز زمین گیر گردید عمامه آن سرور را که رشک خورشید انور بود ملعونی که او را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی ابتر می گفتند از سر آن سرفراز منصب شهادت و فرزند ساقی کوثر برداشت و بعضی گفتند که جابرین یزید اودی، عمامه امام را در بود و آن را بر سر خود پیچید و از اثر ضیای آن عمامه مهر آسا، خفاش عقل و هوشش به ظلمتگاه عدم فرار نمود و آن ملعون دیوانه شد، نعلین بیضای آن کلیم طور سعادت را اسود بن خالد مردود بدتر از فرعون و نمرود، از پای حضرت بریود. انگشتر سلیمان ملک شهادت را به جدل بن سلیم کلبی بیرون آورد و آن ظالم یهودی، انگشست مبارک حضرت را - که مدار عوالم امکان منوط به اشاره اراده حضرتش بود - با انگشتر قطع نمود! مختار بن ابی عبیده، همین لعین را گرفته و دستها و پاهای نحسش را برید و آن سگ پلید در خون خود می غلطید تا روح جبینش تسلیم مالک دوزخ شده هلاک گردید - لعنه الله - قطیفه از خز که با آن پرده دار حریم اسرار لدنی بود، قیس بن اشعث ظالم جحود ربود. زره آن شیر بیشه شجاعت را که موسوم به - بتراء - بد، عمر سعد ابتر ببرد و چون آن سگ بدکردار به انتقام خون فرزند احمد مختار مقتول مختار گردید، همان زره را به - ابی عمره - قاتل آن

لعین ، بخشید. شمشیر آن یکه تاز میدان شفاعت را، - جمیع بن خلق اودی - شقاوت انبار، باز نمود و بعضی گفته اند که

متن عربی : وَ زَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا: اِنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى بِنْتِ حَبِيبٍ بِنِ بُدَيْلٍ. وَ هَذَا السِّيفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ، فَانَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَ مَصُونًا مَعَ اَعْمَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النُّبُوَّةِ وَ الْاِمَامَةِ، وَ قَدْ نَقَلَ الرَّوَاهُ تَصْدِيقًا مَا قُلْنَاهُ وَ صُورَةً مَا حَكَيْنَاهُ. قَالَ الرَّاوى : وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خَيْمِ الْحُسَيْنِ (ع) . فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا اِمَمَةَ اللهِ اِنَّ سَيْدَكَ قُتِلَ. قَالَتْ الْجَارِيَةُ: فَاَسْرَعْتُ اِلَى سَيِّدَاتِي وَ اَنَا اَصِيحُ، فَقَمَنْ فِي وَجْهِي وَ صِيحْن. قَالَ: وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ بَيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قُرَّةِ عَيْنِ الْبَتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَ خَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللهِ ص وَ حَرِيْمِهِ يَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ يَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاهِ وَالْاِحْبَاءِ. فَروى حميدُ بنُ مُسْلِمٍ قال: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي

ترجمه : مردی از بنی تمیم که نام آن روسیاه - اسودبن حنظله - دین تباه بود شمشیر را از میان فرزند صاحب ذوالفقار باز نمود و به روایت ابن بی سعد، شمشیر را - فلافس نهشلی - برداشت و محمد بن زکریا گفته که عاقبت آن شمشیر به دختر حبیب بن بدیل رسید. البته شایان ذکر است که آن شمشیری که از جناب سیدالشهداء - علیه الاف التحیه والثناء - در کربلا به غارت رفت سواى ذوالفقار حیدر کرار است ؛ زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در خدمت امام زمان علیه السلام مصون و محفوظ است و تصدیق این مدعا و صورت ما حکیناه را راویان اخبار و آثار بیان نموده اند. راوی گوید: کنیزکی از ناحیه خیمه های حرم محترم امام حسین علیه السلام بیرون آمد. مردی به او رسید گفت : یا امه الله ! اقاییت کشته شد! آن کنیزک گفت : من صیحه زنان به سرعت نزد خانم خود رفتم و این خبر وحشتناک را به ایشان دادم پس همه زنان برخاستند و در مقابل من آغاز ناله و فریاد بر آوردند. راوی گوید: لشکر اشقیاء، مسارعت در غارت اموال آل رسول و قرت العین بتول نمودند و کار غارت به جایی رسید که از سر زنها، چادر می ربودند دختران آل رسول و حریم آن جناب به اتفاق هم به گریه و ناله مشغول شدند و گریه در فراق کسان و احبا و دوستان خود می نمودند حمید بن مسلم گوید: دیدم زنی از قبیله بکر بن وائل که با همسر خود در میان اصحاب عمر سعد لعین بود، وقتی دید که

متن عربی : بَكَرٍ بِنِ وَاِئِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي اَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ افْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ (ع) فِي فُسْطَاطِهِنَّ وَ هُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، اِخْذَتْ سَيْفًا وَ اِغْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَ قَالَتْ: يَا آلَ بَكَرٍ بِنِ وَاِئِلٍ اِئْتَسَلْبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللهِ؟! لَا حُكْمَ اِلَّا لِلَّهِ، يَا لثَارَاتِ رَسُولِ اللهِ، فَاَعْخَذَهَا زَوْجُهَا فَرَدَّهَا اِلَى رَحْلِهِ. قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ اَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَاَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلِّبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي اَسْرِ الدَّلَّةِ. وَ قُلْنَ: بِحَقِّ اللهِ اِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا نَظَرَ النَّسُوَّةُ اِلَى الْقَتْلِ صِيحْنَ وَ ضَرَبْنَ وُجُوهُهُنَّ. قَالَ: فَوَ اللهُ لَا اِئْسَى زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ (ع) وَ تَنَادَى بِصَوْتِ حَزِينٍ وَ قَلْبٍ كَتِيبٍ:

ترجمه : لشکریان بر سر زنان و حرم حسین علیه السّلام هجوم آورده اند و در خیمه ها داخل شده اند و به غارت اهل بیت مشغولند، شمشیری برداشته و به جانب خیمه ها شتافت و فریاد استغاثه بر آورد که ای آل بکرین وائل ! آیا سزاوار است که دختران رسول صلی الله علیه و اله را برهنه نمایند؟! غیرت شما کجاست؟! - لا حکم الا الله ، یالثارات رسول الله - !! شوهر این زن او را گرفته و به خیمه اش برگردانید. راوی گوید: پس از غارت خیمه ها طاهرات ، آن گروه شقاوت سمات ، زنان آل طاها را از خیمه ها بیرون نمودند و آتش ظلم و عدوان بر آن خیمه ها که مهد امان و پناهگاه عالمیان بود، بر افروختند و زنان با سر و پای برهنه و غارت زده گریه کنان بیرون آمدند و در حالی که با خواری به اسارت گرفته شده بودند می گفتند: شما را به خدا قسم می دهیم که ما را بر قتلگاه حسین علیه السّلام بگذرانید، دشمنان نیز این تقاضا را قبول کردند و چون چشم زنان به آن شهیدان افتاد، فریاد صیحه بر آوردند و سیلی به صورت خود زدند راوی گوید: به خدا سوگند که فراموش نمی کنم که علیا مکرمه زینب خاتون علیه السّلام دختر علی مرتضی را که بر حسین علیه السّلام ندبه می نمود و به آواز حزین و قلبی غمگین صدا می زد: ای خواجه کائنات که پیوسته هد آیه ها و تحفه ها با درود نامحدود فرشتگان آسمان تقدیم سده جلالت می گردد، اینک این حسین است که به خون خود آغشته شده و اعضایش قطعه قطعه گردیده است و اینها دختران تو هستند که اسیر شده اند از این ظلم

متن عربی : وَاُمَحَّمَدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالذَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَأَثْكَالُهُ، وَ بَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَ إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفِيِّ وَ إِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَ إِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ إِلَى حَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، وَاُمَحَّمَدَاهُ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَسْفَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلٌ أَوْلَادِ الْبُعَايَا. وَاخْرَنَاهُ، وَاكْرَبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَيْبُومَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ . يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هَوْلَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا. وَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: وَاُمَحَّمَدَاهُ، بَنَاتُكَ سَبَايَا، وَ ذُرِّيَّتُكَ مُقْتَلَةٌ تَسْفَى عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَاءِ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَحْزُورٌ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ. بِأَبِي مَنْ أَصْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ نَهْبًا. بِأَبِي مَنْ فُسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى. بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيُرْتَجَى، وَ لَا جَرِيحٌ فَيُدَاوَى. بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ. بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى. بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى .

ترجمه : و ستم ها به خداوند و به خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء علیه السّلام شکایت می برم ، یا محمد! این حسین است که در گوشه بیابان افتاده و باد صبا بر او می گذرد و او به دست زنازادگان کشته شده است ای بسا حزن و اندوه من ! امروز احساس می کنم که جد بزرگوارم احمد مختار از دنیا رحلت نمود! کجایی ای اصحاب محمد صلی الله علیه و اله !! اینک این بی کسان ، ذریه مصطفی را به اسیری می برند و در روایت دیگر وارد شده است که می گفت : یا محمد! اینک دختران تو اسیر و ذریه تو کشته شده اند و باد صبا بر اجساد ایشان می وزد و اینک حسین سر از قفا جدا گردیده عمامه و ردایش را از سر دوشش کشیده اند. پدرم فدای آن حسین که در روز دوشنبه لشکرش به تاراج رفت . شاید این کلمه اشاره باشد به روز سقیفه بنی ساعده . پدرم به فدای آن حسین که طناب خیمه های حرمش را بریدند.

پدرم به فدای آن حسین که به سفر نرفته تا امید بازگشتش را داشته باشم و زخم بدنش طوری نیست که مداوا توانم نمود جانم به فدایش که با بار غم و اندوه از دنیا رفت . پدرم به فدای او که با لب تشنه از دار دنیا رفت . پدرم به فدای او که جدش محمد مصطفی است .

متن عربی : بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقَطَّرُ بِالذَّمَاءِ ، بِأَبِي مَنْ جَدَّهُ رَسُولُ اللَّهِ السَّمَاءِ ، بِأَبِي مَنْ هُوَ سَبْطُ نَبِيِّ الْهُدَى ، بِأَبِي مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ، بِأَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ، بِأَبِي خَدِيجَةَ الْكُبْرَى ، بِأَبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النَّسَاءِ ، بِأَبِي مَنْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى . قَالَ الرَّأْوِيُّ : فَأَبَاكَ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ! ثُمَّ أَمَّنَ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ (ع) ، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ . قَالَ الرَّأْوِيُّ : ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فِيوْطَى الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَ هُمْ اسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنِ (ع) قَمِيصَهُ، وَأَخْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ، وَ حَكِيمُ بْنُ طَفِيلِ السَّنْسِيْسِيِّ ، وَ عُمَرُ بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ ، وَ رَجَاءُ بْنُ مَنفَذِ الْعَبْدِيِّ ، وَ سَالِمُ بْنُ خَثِيمَةَ الْجَعْفِيِّ ، وَ وَاِحِظُ بْنُ نَاعِمٍ، وَ هَانِي بْنُ شَبِثِ الْحَضْرَمِيِّ ، وَ أَسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ (ع) بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَ صَدْرَهُ.

ترجمه : پدرم به فدای او که فرزند زاده رسول الله آسمانهاست . پدرم به فدای او که سبط نبی هدی است جانم به فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهراء سیده زنان . جانم به فدای آن کس که آفتاب بر او از مغرب بازگشت و طلوع دیگر نمود تا او نماز گزارد. راوی گفت : به خدا سوگند! زینب کبری علیه السلام با این سخنان سوزناک دوست و دشمن را بگریاند سپس سکینه خاتون ، جنازه پدر خود حسین علیه السلام را در آغوش کشید، پس گروهی از اعراب جمع شدند و آن مظلومه را از روی نعش پدر جدا نمودند. راوی گوید: پس از شهادت امام مبین ، عمر سعد لعین در میان اصحاب و یاران بی دین خود ندا در داد: کیست که اجابت کند دعوت امیر خود ابن زیاد را درباره حسین به جا آورد و بر بدن او بتازد؟ پس ده نفر ولدالزنا اجابت آن لعین را نمودند و نامهای نحس آن ملعونها عبارت است از: اسحاق بن حویه بی دین و او همان ملعون بود که پیراهن از بدن شریف امام علیه السلام ، بیرون آورد؛ اخنس بن مرثد بدائین ؛ حکیم بن طفیل سنسی لعین ؛ عمرو بن صبیح صیداوی کافر؛ رجاء بن منفذ عبدی ؛ سالم بن خثیمه جعفی پلید؛ واحظ بن ناعم شقی ، صالح بن وهب جعفی جفاگر، هانی بن شبت حضر می عنید و اسید بن مالک هالک - لعنهم الله اجمعین - پس آن لعینان ، سینه و پشت فرزند رسول را به سم اسبها خود پایمال کردند و در هم شکستند.

متن عربی : قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَ جَاءَ هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ أَسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ إِعْحَدِ الْعَشْرَةَ: نَحْنُ رَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدٍ الْأَسْرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ أَعْتَمْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ وَطِنْنَا بِخَيْوَلِنَا ظَهْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحَنَّا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ . قَالَ: فَأَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزَةٍ يَسِيرَةٍ . قَالَ: أَبُؤ عُمَرُ الرَّاهِدِيُّ: فَظَنَرْنَا إِلَى هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا أَوْلَادَ زَنَا . وَ هَوْلَاءِ إِعْخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ، فَشَدَّ إِعْيِدِيَهُمْ وَ أَعْرَجَلَهُمْ بِسِكِّكَ الْحَدِيدِ، وَ أَوْطَأَ الْخَيْلَ

ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا. وَ رَوَى ابْنُ رِبَاحٍ قَالَ: لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ (ع). فَسُئِلَ عَنْ ذِهَابِ بَصَرِهِ؟ فَقَالَ: كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةٍ، غَيْرَ أَنِّي

ترجمه : راوی گوید: ده نفری که جرات نموده و اسب بر بدن مطهر نور چشم حیدر تاختند به نزد ابن زیاد بدنهاد آمدند و در بارگاه آن لعین ایستادند یکی از آن روسیاهان که نام نحسش اسید بن مالک بود این بیت را بخواند: - نحن رضنا... - ؛ یعنی ماییم آن ده نفر که اول پشت حسین و سپس سینه اش را به وسیله اسبهای تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل ، در هم شکستیم و خرد ساختیم ابن زیاد پرسید: شما چه کسانی؟ گفتند: ماییم آن کسانی که اسبها را بر بدن حین تاختیم و او را پایمال مرکبهای خود نمودیم به حدی که استخوانهای سینه اش را نرم و خرد کردیم راوی گوید: عبیدالله بن زیاد حکم نمود که جایزه ای ناچیز به آنها دادند از ابو عمرو زاهد مروی است که گفت : آن ده نفر ملعون را چون نیک نظر نمودیم همه آنها را حرام زاده یافتیم و وقتی مختار این ده نفر را دستگیر نمود، امر کرد تا دست و پای آنها را با میخهای آهنین به زمین فروبستند و اسبها را بر پشت نحس آنها تاختند تا جان به مالک دوزخ سپردند. از ابن رباح روایت است که گفت : مرد کوری را دیدم که در روز شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام در لشکر ابن زیاد حضور داشت، از او سؤال می کردند از سب نابینا شدنش ، او در جواب گفت : من با نه نفر دیگر از لشکریان در روز عاشورا در کربلا حاضر بودم جز آنکه من ته شمشیر زدم نه تیر انداختم و چون آن حضرت به شهادت رسید من به سوی خانه خود برگشتم و نماز عشا را به جای

متن عربی : لَمْ اَطْعَنْ و لَمْ اَضْرِبْ و لَمْ اَزْمِ، فَلَمَّا قُبِلَ رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْاٰخِرَةَ وَ نُمْتُ. فَاءتاني آتٍ في منامي ، فقال: اءَجِبْ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ اَلِهٖ؟ فَاءَخَذَ بِتَلَابِيْهِ وَ جَرَنِيْ اِيْهِ، فَاءَدَّ النَّبِيُّ ص جَالِسٌ فِيْ صَحْرَاءٍ، حَاسِرٌ عَنْ ذِرَاعِيْهِ، اَخِذٌ بِحَرْبِيْهِ، وَ مَلِكٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فِيْ يَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نَارٍ فَقَتَلَ اَصْحَابِي التَّسْعَةَ، فَلَمَّا ضَرَبَ ضَرْبَةَ التَّهْبِيْتِ اءَنفُسَهُمْ نَارًا. فَذَنَبْتُ مِنْهُ وَ جَثَوْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قُلْتُ: اءِلسْلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، وَ مَكَثَ طَوِيْلًا. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: يَا عَدُوَّ اللّٰهِ اِنْتَهَكْتَ حُرْمَتِيْ وَ قَتَلْتَ عِيْرَتِيْ وَ لَمْ تَرْعَ حَقِّيْ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ، وَ اللّٰهُ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفِيْ، وَ لَا طَعَنْتُ. بِرُمْحٍ وَ لَا رَمِيْتُ بِسَهْمِيْ.

ترجمه : آوردم و به خواب رفتم پس در عالم رویا شخصی به نزد من آمد و به من گفت : رسول خدا علیه السلام تو را طلب نموده ، به نزد پیامبر بیا. گفتم : مرا با رسول چه کار است؟! پس آن شخص گریبان مرا گرفت و کشان کشان تا به خدمت پیامبر آورد. پس آن جناب را دیدم در صحرايي نشسته و آستین های خود را تا مرفق بالا زده و حربه ای در دست دارد و فرشته ای در پیش روی آن حضرت صلی الله علیه واله ایستاده و شمشیری از آتش در دست دارد و آن نه نفر دیگر هم حاضر بودند. آن فرشته آن نه نفر را به این کیفیت به قتل رسانید که هر یک را ضربتی که می زد شعله آتش او را فرو می گرفت و به درک می رفت .

پس من نزدیک خدمت شدم و در حضور آن جناب به دو زانو نشستم و گفتم: - السلام عليك يا رسول الله - ! آن حضرتت جواب سلام مرا نفرمود. مدتی دراز سر مبارک را به زیر افکند سپس سرش را بلا نمود و فرمود: ای دشمن خدا! حرمت مرا شکستی و عترت مرا به قتل رسانیدی و رعایت حق را نمودی و کردی آنچه کردی !!! پس من گفتم: یا رسول الله! به خدا سوگند که من نه شمشیر زدم و نه نیزه به کار بردم و نه تیر انداختم.

متن عربی: قَالَ: صَدَقْتُ، وَ لَكِنَّ كَثْرَتِ السَّوَادِ، اِذْ اُنْتُ مِئِي فَذَنُوتُ مِنْهُ، فَاِذَا طَشْتُ مَمْلُوءًا دَمًا. فَقَالَ لِي: هَذَا دَمٌ وَلَدِي الْحُسَيْنِ (ع)، فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ، فَانْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةَ لَا اَبْصِرُ شَيْئًا. وَ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ (ع)، يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ صِ اِنَّهُ قَالَ: - اِذَا كَاَزَنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَصِبَ لِفَاطِمَةَ (ع) قُبَّةً مِنْ نُورٍ، وَ يَقْبَلُ الْحُسَيْنِ (ع) وَ رَأْسُهُ فِي يَدِهِ. فَاِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ اِلَّا بَكَى لَهَا. فَيَمَثَلُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي اَحْسَنِ صُورَةٍ - ۲۳ - وَ هُوَ يُخَاصِمُ قَتَلَتَهُ بِرَأْسِهِ. فَيَجْمَعُ اللَّهُ لِي قَتَلَتَهُ وَ الْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرَكَ فِي دَمِهِ، فَاقْتُلُهُمْ حَتَّى اَتْبَعَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص. ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ اَلْحَسَنُ (ع)

ترجمه: رسول خدا فرمود: راست می گویی و لکن سیاهی لشکر بودی و بر تعداد آنها افزودی آنگاه فرمود: به نزدیک من بیا و چون نزدیک شدم در خدمتش طشتی پر از خون دیدم، پس حضرت فرمود: این خون فرزندم حسین است و سپس از آن خون مانند سرمه در چشمانم کشید و وقتی از خواب بیدار گشتم، دیدم دیگر چشمم جایی را نمی بیند از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مرفوعاً از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت نموده که چون روز قیامت شود از برای فاطمه زهرا قبه ای از نور نصب می نمایند و حسین علیه السلام به محشر می آید در حالی که سر خود را بر روی دست گرفته و سر بر بدن ندارد و چون فاطمه علیه السلام او را به این شکل ببیند یک نعره می زند که هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل نمیماند مگر آنکه همی به گریه می افتند. سپس خدای عزوجل، حسین علیه السلام را به بهترین صورتهای برای فاطمه زهرا علیه السلام مثل می نماید و در آن حال، حسین علیه السلام در حالی که سر بر بدن ندارد به قاتلان خود مخاصمه می کند سپس خداوند، کشندگان او را و آنانکه سر از بدن اطهرش جدا نمودند و یا به نحوی در ریختن خون آن مظلوم شرکت داشته اند در مکانی جمع می کند و من همه آنان را به قتل میرسانم. سپس خدای عزوجل آنان را زنده می کند باز جناب امیر مؤمنان علیه السلام همه ایشان را مقتول می نماید؛ باز زنده می شوند و امام حسن علیه السلام آن اشقیای را به قتل می رساند و باز خدا ایشان را زنده می کند پس امام

متن عربی: ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ (ع) ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ دُرِّيَّتِنَا اِغْدًا اِلَّا قَتَلَهُمْ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشِفُ الْغَيْظُ وَ يُنْسَى الْحُزْنَ - . ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ (ع): - رَحِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا، هُمْ وَ اللَّهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ

هُمُ الْمُشَارِكُونَ لَنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَالْحَسْرَةِ - وَعَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: - إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتِي فَاطِمَةُ (ع) فِي لَمَّةٍ مِنْ نِسَائِهَا. فَيُقَالُ لَهَا: اءُدْخِلِي الْجَنَّةَ. فَتَقُولُ: لَا اءُدْخُلُ حَتَّى اءَعْلَمَ مَا صَنَعَ بِوَلَدِي مِنْ بَعْدِي . فَيُقَالُ: لَهَا اءُنْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ، فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَأَصْرُخُ لِصِرَاحِهَا وَتَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصِرَاحِهَا - . وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : - وَ تَنَادَى وَاءُ وَاثِمَرَةَ فَوَ اءَادَاهُ . -

ترجمه : حسین علیه السلام آنان را به قتل می آورد و باز زنده می گردند پس احدی از ذریه ما باقی نمی ماند مگر آنکه هر کدام یک مرتبه آنها را به قتل می رساند در این هنگام غیظ و خشم ما فرو می نشیند و اندوه و مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از خاطرها رفته و به فراموشی سپرده می شود - ۳۴ - پس از آن ، امام جعفر علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا سوگند که ایشان مؤمنان بر حق اند به خدا قسم ! آنها به واسطه درازی حزن و اندوه و حسرتشان ، در مصیبت با ما شریکند و از رسول خدا علیه السلام مروی است که فرمود: چون قیامت شود فاطمه زهرا علیه السلام در حالی که زنان اطرافش را گرفته اند، می آید، پس به او گفته می شود داخل بهشت شو! فاطمه علیه السلام می گوید: من داخل بهشت نمی شوم تا آنکه بدانم بعد از رحلت من از دنیا، با فرزندم حسین علیه السلام چگونه رفتار کرده اند. پس به او گفته می شود: - انظری فی قلب القیامۃ - ؛ یعنی به وسط صحرای محشر نظر نما! چون نظر نماید حسین علیه السلام را می بیند ایستاده و سر در بدن ندارد. در این هنگام فریاد بر می آورد و من نیز از فریاد او به فریاد می آیم و فرشتگان هم به فریاد می افتند. و در روایت دیگر چنین وارد شده که فاطمه زهرا علیه السلام ندای - واولداه ، واثمرۃ فواداه - بر می آورد.

متن عربی : قال: - فَيُغْضِبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ لَهَا هَبْهِبْ قَدْ اءَوْقَدَ عَلَيْهَا اءَلْفَ عَامٍ حَتَّى اءَسْوَدَتْ، لَا يَدْخُلُهَا رُوحٌ اءَبَدًا وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ اءَبَدًا. فَيُقَالُ لَهَا: اَلْتَقَطِي قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ (ع) ، فَتَلْتَقِطُهُمْ، فَاذًا صَارُوا فِي حَوْصَلَيْهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا. فَيَنْطِقُونَ بِاَلْسِنَةٍ دَلِقَةٍ نَاطِقَةٍ: يَا رَبِّ بِمِ اءَوْجِبْتَ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عَبْدَةِ الْاُ وَاثِمَرَةَ؟ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: لَيْسَ مِنْ عَلِيمٍ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ - . رَوَى هَذِهِ الْحَدِيثَيْنِ ائِمْنُ بَابُوئِيهِ فِي كِتَابِ - عِقَابِ الْاَعْمَالِ - . وَ رَأَيْتُ فِي الْمُجَلِّدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ - تَذْيِيلِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بِبَعْدَادِ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ اءَبِي اَلْعَبَّاسِ الْاَزْدِيِّ بِاَسْنَادِهِ عَنِ طَلْحَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ : اِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! اِنَّ اءَخِي هَارُونَ مَاتَ فَاغْفِرْ لَهُ

ترجمه : در آن هنگام خدای عزوجل از برای داد خواهی فاطمه علیه السلام ، به غضب می آید، پس امر میکند آتشی را که نام او - هب هب - است و هزار سال افروخته شده تا آنکه به غایت سیاه گردیده که هرگز نسیم روحی در آن داخل نمی گردد و هیچ غم و اندوهی از درون آن خارج نمی شود پس خطاب به آن آتش می رسد که به مانند دانه ، آن کسانی را که حسین علیه السلام را کشتند، بر چین ؛ آتش آنان را از

میان مردم بر می چپند و چون در میان آتش هَبْ هَبْ جای گرفتند، آن آتش مانند اسب شیهه می کشد و ایشان نیز به شیهه او، شیهه می کشند و - هَبْ هَبْ - به نعره می آید و آنان هم به نعره او، نعره می کشند و - هَبْ هَبْ - به شعله خویش به فریاد می آید و آنها نیز به فریاد او، فریاد می کنند. پس ایشان به زبان گویا به سخن می آیند که پروردگار را، به چه علت ما را قبل از بت پرستان - ۲۵ - ، مستوجب آتش نمودی ؟ از جانب رب العزّة جواب به ایشان می رسد که آن کس که می داند مانند کسی که نمی داند، نیست . سید ابن طاوس - اعلی الله مقامه - می گوید: این خبر را ابن بابویه در کتاب - عقاب الاعمال - ذکر نموده و فرموده که آن را در مجلد سوم کتاب - تذییل - شیخ محدثین بغداد محمدبن نجار، که در شرح حالات فاطمه بنت ابی العباس ازدی است ، دیده ام سیخ مزبور به اسناد خود از طلحه روایت نموده که او گفت : شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله می فرمود: موسی بن عمران - علی نبینا و علیه السّلام -

متن عربی : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمَا - .

ترجمه : از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرزم پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران ! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام

متن عربی : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمَا - .

ترجمه : از پروردگار خود سوال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرزم. پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران ! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام . المسلك الثالث فى الأمور الْمُتَأَخَّرَةِ عَنْ قَتْلِهِ (ع) وَ هِيَ تَمَامٌ مَا أَعْرَضْنَا إِلَيْهِ.

متن عربی : قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ (ع) فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ - مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْحَبِيِّ وَ حَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُؤُوسِ الْأَبْقَائِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَنُظِّفَتْ وَ سَرَّحَ بِهَا مَعَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْتِ وَ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ. وَ أَقَامَ ابْنُ سَعْدٍ بِقَيْئِهِ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ، ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ، (ع) وَ حَمَلَ نِسَاءَهُ صَ عَلَى إِخْلَاصِ إِعْتَابِ الْجِمَالِ بِغَيْرِ وِطَاءٍ

ترجمه : مسلک سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامسأل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء واقع گردیده و در این قسمت مدعایما از این کتاب و آنچه را که در اول کتاب اشاره به آن نمودیم به انجام خواهد رسید روای گوید: عمر سعد لعین پس از قتل فرزندم خاتم النبیین ، سر مطهر امام شهید را در همان روز عاشورا به همراه خولی بن یزید اصبحی و حمیدین مسلم ازدی - لعنهما الله - به نزد عبیدالله بن زیاد بد نهاد، روانه داشت و نیز حکم داد که سرهای انور سایر شهداء - رضوان الله علیهم اجمعین - چه از اصحاب و یاران و چه از اهل بیت و جان نثاران آن حضرت را پاک و پاکیزه نمودند و آنان را با شمر بن ذی الجوشن پلید و قیس بن اشعث با سرهای مطهر به سوی کوفه رفتند و عمر سعد خود نیز روز عاشورا و روز یازدهم را تا هنگام زوال در زمین کربلا اقامت نمود و بعد از زوال ، آن اهل بیت غم آمال و آن کسانی را که از طوفان ستم آن اشقیاء در سرزمین محنت و بلا، باقی مانده بودند از عیالات حسین علیه السلام را بر روی پلاسهای

متن عربی : و لا غطاءٍ مُكشَّفاتِ الوجوهِ بَينَ الأعداءِ، وَ ساقُوهُنَّ كَمَا يُساقُ سَيِّ التُّركِ وَ الرومِ في اءشدِّ المصائبِ وَ الهمومِ. وَ لله ذرٌّ قائله : يَصلى على المبعوثِ مِنْ آلِ هاشمٍ وَ يُغزى بِنوّه إنْ ذا لعجيبِ وَ قال آخرُ: اءترجو اءمةً قتلتْ حُسَيْنًا شفاعَةً جَدّه يَوْمَ الحِسابِ وَ روى: اءنَّ رؤُوسَ اءصحابِ الحُسَيْنِ (ع) كانتْ ثمانِيَةً وَ سَبْعِينَ راءِسا، فافْتَسَمَتْها القبايلُ، لِتَقَرَّبَ بِذَلِكَ الى عبيدِ اللهِ بِنِ زيادٍ وَ الى يَزِيدِ بِنِ معاويةَ: فجاأتْ كِنْدَةَ بثلاثَةِ عَشَرَ راءِسا، وَ صاحِبُهُمُ قيسُ بِنِ الأَشعثِ. وَ جاأتْ هَوازنُ باثني عَشَرَ راءِسا، وَ صاحِبُهُمُ شِمْرُ بِنِ ذِي الجَوْشَنِ. لَعَنَهُمُ الله. وَ جاأتْ تَمِيمُ بِسَبْعَةِ عَشَرَ راءِسا.

ترجمه : بی هودج شتران ، سوار نمودند زنان آل عصمت و طهارت را که اماتنهای انبیاء بودند مانند اسیران ترک و روم با شدت مصیبت و کثرت غم و غصه ، به اسیری می بردند. شاعر عرب این مصیبت عظمی را به رشته نظم در آورده : - یصلی علی المبعوث من آل هاشم ... ؛ این قضیه بسیار شگفت آور است که مردم بر پیغمبر مبعوث که از آل هشام است ، تحیت و درود بر روح پاکش می فرستند و از طرف دیگر، فرزندان و خاندان او را به قتل می رسانند!! آیا آن امتی که امام حسین علیه السلام را به ظلم و ستم به شهادت رسانند، می توانند در روز قیامت از جد بزرگوارش امید شفاعت داشته باشند؟! روایت است که سرهای مطهر اصحاب امام حسین علیه السلام هفتاد و هشت سر نورانی بودند قبیله های اعراب برای تقرب جستن به ابن زیاد پست فطرت و یزید حرام زاده بد طینت ، در میان خود قسمت نمودند به این نحو که طایفه - کنده - سیزده سر مطهر را برداشتند و رئیس ایشان قیس بن اشعث پلید بود قبیله - هوازن - دوازده سر مؤ من ممتحن را گرفتند به سرکردگی شمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - و گروه تمیم هفده سر عنبر شمیم را برداشتند و بنی اسد شانزده سر از آن بندگان خدای احد، را بردند و قبیله مذحج هفت سر و باقی مردم پرشر سیزده سر انور را قسمت نمودند و با خود به کوفه آوردند.

متن عربی : و جاءت بَنُو اَسَدٍ بِسِتَّةَ عَشَرَ رَأْسًا وَ جَاءَتْ مَذْحِجٌ بِسَبْعَةِ رُؤُوسٍ وَ جَاءَ سَائِرُ النَّاسِ بِثَلَاثَةَ عَشَرَ رَأْسًا. قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَ لَمَّا انْفَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَنْ كَرْبَلَاءَ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي اَسَدٍ فَصَلُّوا عَلَى تِلْكَ الْجُحْتِ الطَّوَاهِرِ الْمُرْمَلَةِ بِالذَّمَاءِ، وَ دَفَنُوهَا عَلَى مَا هِيَ الْآنَ عَلَيْهِ وَ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبِي الْمُشَارِ إِلَيْهِ فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ اَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِنَّ. قَالَ الرَّأْوِيُّ : فَأَشْرَفَتْ اِمْرَأَةٌ مِنْ الْكُوفِيَّاتِ، فَقَالَتْ: مِنْ اَيِّ الْاَسَارِي اءَتْتَن؟ فَقُلْنَا نَحْنُ اَسَارِي آلِ مُحَمَّدٍ ص . فَنَزَلَتْ مِنْ سَطْحِهَا، فَجَمَعَتْ مَلَاءً وَ اءَزْرًا وَ مَقَانِعَ، فَأَعْطَتْهُنَّ فَتَعَطَّيْنَ. قَالَ الرَّأْوِيُّ : وَ كَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) ، قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ، وَالْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُتْنِي ، وَ كَانَ قَدْ وَاَسَى عَمَّهُ وَ اِمَامَهُ فِي الصَّبْرِ عَلَى ضَرْبِ السُّيُوفِ وَ طَعْنِ الرَّمَاحِ، وَ اِنَّمَا ارْتُتَّ وَ قَدْ اءُتُّخِنَ بِالْجِرَاحِ.

ترجمه : به خاکسپاری شهدای گلگون کفن راوی گوید: چون ابن سعد لعین بیرون آمد از آن سرزمین ، رفت به سوی کوفه با دستهای خونین ، جماعتی از طایفه بنی اسد از خانه های خود بیرون آمدند و بر آن اجساد طیبه و طاهره ، نماز گزاردند و آن شهدا را به خاک سپردند در همان مکانی که اینک قبرهای آنهاست ابن سعد لعین ، اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله را برداشت و قبه همراه خود به کوفه رسانید و چون اهل بیت نزدیک کوفه رسیدند، مردم برای تماشای اسیران به اطراف شهر آمدند در این هنگام زنی از زنان کوفه بر پشت بام آمد و فریاد زد: - من ای الاساری انتن؟ - شما اسیران از کدام قبیله و خاندانید؟ اسیران گفتند: - نحن اساری آل محمد - ! ما اسیران از آل محمد هستیم ! در این موقع آن زن از پشت بام پائین آمد و چندین قطعه لباس و چارقد و مقنعه به خدمت آنها آورد و تقدیمشان نمود آنان آن لباس و پوشاکها را پذیرفتند و آنها را حجاب و پرده خویش نمودند. راوی گوید: امام سجاد علیه السلام هم همراه زنان اهل بیت ، اسیر اشقیاء لثام ، بود، در حال یکه مرض او را ضعیف و ناتوان ساخته بود و حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام نیز با زنان اسیر بود و او شرط مواسات در خدمت عمومی بزرگوار و امام عالی قدر خود به جای آورده و صبر بسیار بر ضربت شمشیر و زخم نیزه نموده بود و در اثر زخمهای بسیار که بر بدن شریفش رسیده بود، ضعیف و ناتوان گردید.

متن عربی : وَ رَوَى مُصَنِّفُ كِتَابِ - الْمَصَابِيحِ - : اَنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُتْنِي قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ (ع) فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ اَصَابَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ جِرَاحًا، فَأَخَذَهُ خَالُهُ اءَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ، فَحَمَلَهُ اِلَى الْكُوفَةِ وَ دَاوَاهُ حَتَّى بَرَّءَ، وَ حَمَلَهُ اِلَى الْمَدِينَةِ. وَ كَانَ مَعَهُمْ اءَيْضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَ لَدَا الْحَسَنِ السُّبُطِ (ع) . فَجَعَلَ اَهْلُ الْكُوفَةِ يَنْوَحُونَ وَ يَبْكُونَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) : - اءَتْنُوْحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ اءَجْلِنَا!!! فَمَنْ الَّذِي قَتَلْنَا. قَالَ بَشِيرُ بْنُ خَزِيمِ الْاَسَدِي وَ نَظَرْتُ اِلَى زَيْنَبِ اِنْتِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ، فَلَمْ اءَرَ خَيْرَةً قَطُّ اءَنْطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تُفْرَعُ مِنْ لِسَانِ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) ، وَ قَدْ اءَوْمَأَتْ اِلَى النَّاسِ اءَنْ اَسْكُتُوا، فَارْتَدَّتِ الْاَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْاَجْرَاسُ، ثُمَّ قَالَتْ: اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الطَّيِّبِينَ الْاَخْيَارِ. اءَمَّا بَعْدُ: يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا اَهْلَ الْخَتَلِ وَ الْعَدْرِ،

ترجمه: مصنف کتاب - مصابیح - روایت کرده که حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام در آن روز بلا، هفده نفر از گروه اشقیا را به جهنم فرستاد و هیجده زخم بر بدن شریفش وارد آمد و در آن حال، دایی او اسماء بن خارجه او را از میان معرکه برداشت و به سوی کوفه آورد و زخمهای بدنش را معالجه و مداوا نمود تا بهبود یافت و او را روانه مدینه ساخت همچنین در میان اسیران، زید و عمرو، فرزندان امام حسن علیه السلام بودند هنگامی که اهل کوفه اهل بیت را دیدند، شروع به گریه و زاری نمودند امام زین العابدین علیه السلام فرمود: - اتنوحون و تبکون ... - ای اهل کوفه! در اینجا اجتماع نموده اید و بر حال ما گریه می کنید؟ و چه کسی عزیزان ما را به قتل رسانیده؟! سخنرانی زینب علیه السلام در کوفه بشیر بن حدلم اسدی می گوید: در آن روز به سوی زینب دختر امیر المومنین علیه السلام متوجه شدم، به خدا سوگند! در عین حال که سخنوری توانا و بی نظیری بود، حیا و متانت سراپای او را فرا گرفته بود و گویا سخنان گهربار علی علیه السلام از زبان رسای او فرو می ریخت و او علی وار سخن می راند به مردم اشاره نمود سکوت را مراعات نمایند در این هنگام نفسها در سینه ها حبس گشت و زنگهای شتران از صدا افتاد پس زینب کبری علیه السلام شروع به سخنرانی نمود: - الحمدالله - اما بعد، ای مردم کوفه! ای اهل خدعه و غدر! آیا برای گرفتاری ما گریه می کنید؛ پس اشک چشمانتان خشک مباد!

متن عربی: اءَتَبْكُونُ؟! فَلَا رَقَاءَ تِ الدَّمْعَةُ، وَ لَا هِدَاةَ الرِّئَةِ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ اءَنكَاثَا، تَتَّخِذُونَ اءَئِمَانَكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ. اءَلَا وَ هَلْ فِيكُمْ اِلَا الصَّلْفُ وَ النَّطْفُ، وَ الصَّدْرُ الشَّيْفُ، وَ مَلَقُ اِلَامَاءِ، وَ غَمْرُ اِلَاعْدَاءِ؟! اءَوُ كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ. اءَوُ كَفِضَةٍ عَلَى مَلْحُوذَةٍ، اءَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِءَنفُسِكُمْ اءَن سَخَطَ اِللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ فِى الْعَذَابِ اءَنْتُمْ خَالِدُونَ. اءَتَبْكُونُ وَ تَتَنَجِّبُونَ؟! اءِى وَ اِللَّهِ فَاَبْكُوا كَثِيرَا، وَ اَضْحَكُوا قَلِيلَا. فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ سَنَارِهَا، وَ لَنْ تَرَحُّضُوهَا بِعَسَلٍ بَعْدَهَا اءَبَدَا. وَ اءَنَّى تَرَحُّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النُّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرُّسَالَةِ، وَ سَيِّدِ شَبَابِ اءَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مَلَاذِ خَيْرِ تَكْمٍ، وَ مَفْزَعِ نَاذِلَتِكُمْ، وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ، وَ مِدْرَةَ سُنَّتِكُمْ. اءَلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ، وَ بُعْدَا لَكُمْ وَ سَخَقَا، فَلَقَدْ

ترجمه: و ناله هایتان فرو منشیناد! جز این نیست که مثل شما مردم مثل آن زن است که رشته خود را بعد از آنکه محکم تابیده شده باشد تاب آن را باز گرداند شما ایمان خود را مایه دغلی و مکر و خیانت در میان خود می گیرید؛ آیا در شما صفتی هست الا به خود بستن بی حقیقت و لاف و گزاف زدن و به جز الایش به آنچه موجب عیب و عار است و مگر سینه ها مملو از کینه و زبان چاپلوسی مانند کنیزکان و چشمک زدن مانند کفار و دشمنان دین . - ۲۶ - یا گیاهی را مانید که در منجلاها می روید که قابل خوردن نیست یا به نقره ای مانید که گور مرده را به آن آرایش دهند. ظاهرهت چون گور کافر پر حلال باطنت قهر خدا عزوجل - ۲۷ - آگاه باشید که بد کاری بوده آنچه را که نفس های شما برای شما پیش فرستاد که موجب سخط الهی بود و شما در عذاب آخرت، جاویدان و مخلد خواهید بود. ایا گریه و ناله می نمایید، بلی به خدا که گریه بسیار و خنده کم باید بکنید؛ زیرا به حقیقت که به ننگ و عار روزگار آلوده شدید که این پلید را به هیچ آبی نتوان

شست ؛ لوٹ گناہ کشتن سلیل خاتم نبوت و سید شباب اهل جنت را چگونه توان شست؟! کشتن همان کسی که در اختیار نمودن امور، او پناه شما بود و در هنگام نزول بلا، فریاد رس شما و در مقام حجت با خصم، رهنمای شما و در آموختن سنت رسول الله صل الله علیه و اله را، بزرگ شما بود. - ۲۸ -

متن عربی : خَابَ السَّعِيُّ، وَ تَبَّتِ الْيَدَى ، وَ خَسِرَتِ الصَّفَقَةُ، وَ بُؤِثْتُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ، وَ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ. وَيَلْكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، اءْتَدْرُونَ اءَى كَبِدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيْتُمْ؟! وَ اءَى كَرِيمَةٍ لَهُ اءَبْرَزْتُمْ؟! وَ اءَى دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟! وَ اءَى حُرْمَةٍ لَهُ اءْتَهَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عَنَقَاءَ سَوْدَاءَ فَقَمَاءَ. وَ فِى بَعْضِهَا: خَرْفَاءَ شَوْهَاءَ، كَطَّلَاعِ الْاَرْضِ وَ مِلَاءِ السَّمَاءِ. اءَفَجِئْتُمْ اءَنْ مَطَّرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اءَخْزَى وَ اءْتُمْ لَا تُنْصَرُونَ، فَلَا يَسْتَخَفُّكُمْ اَلْمَهْلُ، فَاءَنَّهُ لَا يَحْفَظُهُ الْبِدَارُ وَ لَا يَخَافُ فَوْتَ النَّارِ، وَ اِنَّ رَبَّكُمْ لِبِالْمُرْصَادِ. قَالَ الرَّاوى : فَوَّ اَللَّهُ لَقَدْ راءَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حِيَارَى يَبْكُونَ، وَ قَدْ وَّضَعُوا اءَيْدِيَهُمْ فِى اءُقْوَاهِهِمْ.

ترجمه : آگاه باشید که بد گناهی بود که به جا آوردید، هلاکت و دروی از رحمت الهی بر شما باد و به تحقیق که به نومیدی کشید کوشش شما و زیانکار شد دستهای شما و خسارت و ضرر گردید این معامله شما؛ به غضب خدای عزوجل برگشتید و زود شد بر شما داغ ذلت و مسکنت ؛ وای بر شما باد، ای اهل کوفه ! آیا میدانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره پاره نمودید و چه بانوان محترمه ، معززه چو در گوهر را آشکار ساختید کدام خون رسول خدا را ریختید و کدام حرم او را ضایع ساختید؟ به تحقیق که کاری قبیح و داهیه ای ناخوش به جا آوردید که موجب سرزنش است و ظلمی به اندازه و مقدار زمین و آسمان نمودید. آیا شما را شگفت می آید که اگر آسمان خون بر سرتان باریده است و البته عذاب روز باز پسین خوار کننده تر است و در آن روز شما را یآوری نخواهد بود؛ پس به واسطه آنکه خدایتان مهلت داد سبک نشوید و از حد خویش خارج نگردید؛ زیرا عجله در انتقام ، خدای را به شتاب نمی آورد و او با بی تاب نمی کند که ببر خلاف حکمت کاری کند و نمی ترسد که خونخواهی کردن از دست او برود. به درستی که پروردگار به انتظار بر سر راه است - تا داد مظلوم از ظالم ستاند - . راوی گوید: به خدا سوگند! مردم کوفه را در آن روز دیدم همه حران ، دستها بر دهان گرفته و گریه می کردند.

متن عربی : وَ راءَيْتُ شَيْخًا واقفا الى جَنبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: بِاَبِي اءْتُمْ وَ اءَمِي كَهُولِكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ، وَ سَبَابِكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَ نِساؤُكُمْ خَيْرُ النِّساءِ، وَ نَسَلُكُمْ خَيْرُ نَسْلِ، لا يُخْزى وَ لا يُبْزى . وَ روى زَيْدُ بْنُ مُوسى قال: حَدَّثَنِى اءَبى ، عَنِ جَدِّى (ع) قال: خَطَبْتُ فاطِمَةَ الصُّغرى بَعْدَ اَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبِلاءَ، فَقالتُ: راءِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحصى ، وَرَنَةَ العَرْشِ الى الثرى ، اءَحْمَدُهُ وَ اءَومِنُ بِهِ وَ اءَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ. وَ اءَشْهَدُ اءَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَ اءَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسولُهُ، وَ اءَنَّ ذُرِّيَّتَهُ ذُبِحُوا بِسَطِّ الفِراتِ بِغَيْرِ دَخلٍ وَ لا تِراتٍ. اَللَّهُمَّ اِنى اءَعُوذُ بِكَ اءَنْ اءَفْتَرى عَلَيْكَ الكَذِبَ، وَ اءَنَّ اءَقولَ عَلَيْكَ خِلافَ ما اءَنْزَلْتَ مِنْ اءَحْذِ اَلْمُهْودِ لِوَصِيَّتِهِ عَلَى بِنِ اءَبى طالِبِ (ع) ، الْمَسْلُوبِ حَقَّهُ، اَلْمَقْتُولِ بِغَيْرِ

ترجمه: پیر مردی را دیدم در پهلویم ایستاده چنان گریه می کرد که ریشش از اشک چشمانش تر شده بود و همی گفت: پدر و مادرم به فدای شما باد؛ پیران شما از بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست و این نسل خوار و مغلوب ناکسان نمی گردد. سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها زید بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت: پدرم به من خبر داد که از جدم روایت نموده بود که چنین فرمود: فاطمه صغری پس از آنکه از کربلا به شهر کوفه رسید، خطبه ای به این مضمون خواند: - الحمد لله - ؛ حمد و سپاس ذات مقدس خداوند را ساز است به شماره ریگها و سنگهای بیابان و به اندازه سنگینی عرش خداوند مهربان، تا سطح زمین و آسمان! او را سپاس می گویم و ایمان به خداوندش دارم و خویش را به او می سپارم و شهادت می دهم که بجز او خدایی نیست و او یگانه و بی نیاز و شریک، است و گواهی می دهم بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص و رسول مخصوص اوست و نیز شهادت می دهم بر آنکه فرزندان پیامبر را در کنار آب فرات مانند گوسفندان سر از بدن جدا نمود، و بدون آنکه کسی را به قتل رسانده باشند و کسی خونی از آنها طلبکار باشد پروردگارا، به تو پناه می برم از اینکه بر تو دروغ بسته باشم یا آنکه سخنی گویم بر خلاف آنچه نازل فرمودی بر پیغمبر که از امت، عهد و پیمان گرفت از برای وصی خویش علی علیه السلام،

متن عربی: ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وَوَلَدُهُ بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ فِيهِ مَعْشَرٌ مُسْلِمَةٌ بَاءَسْتَيْتَهُمْ، تَعْسًا لِرُءُوسِهِمْ مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضَيْمًا فِي حَيَاتِهِ وَ لَا عِنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبِضْتَهُ إِلَيْكَ مَحْمُودًا النَّقِيْبَةَ طَيِّبَ الْعَرِيْكَهٖ، مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ، مَشْهُورَ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اللَّهُمَّ فَيْكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَ لَا عَدْلٌ عَازِلٌ. هَدَيْتَهُ يَا رَبَّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا، وَ حَمِدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا، وَ لَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَ لِرَسُولِكَ حَتَّى قَبِضْتَهُ إِلَيْكَ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا، رَاضِيًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ رَضِيْتَهُ فَأَخْتَرْتَهُ وَ هَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. أَمَا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْعُدْرِ وَالْخِيَلَاءِ. فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ إِبْرَاهِيمَ إِيْتَانَا اللَّهُ بِكُمْ، وَ إِبْرَاهِيمَ بِنَا، فَجَعَلَ بَلَاءَنَا حَسَنًا، وَ جَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَ فَهْمَهُ لَدَيْنَا. فَتَحْنُ عَيْبَةَ عِلْمِهِ وَ وَعَاءَ فَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ.

ترجمه: آن علی که مردم حق او را از دستش گرفتند و او را بی گناه مانند فرزندش حسین علیه السلام که در روز گذشته کشته اند، به قتل رسانیدند. - قتل علی علیه السلام - در خانه ای از خانه های خدا - یعنی مسجد کوفه - واقع گردید که در آن مسجد جماعتی بودند که به زبان اظهار اسلام می نمودند که هلاکت و دوری از رحمت الهی بر ایشان باد! زیرا تا در حیات بود ظلمی را از او دفع نمودند و نه آن هنگام که از این دنیای فانی به سرای جاودانی رسید و از این دار فانی او را به سوی رحمت خویش انتقال دادی در حالتی که پسندیده نفس و پاکیزه طبیعت بود و مناقبش معروف و راه سلوکش مشهور بود. خداوند، او چنان بود که هیچ گاه ملامت کنندگان او را در حق بندگی ات و رضایت مانع نمی آمد هنگام کودکی او را به سوی اسلام هدایت نمودی و در حال بزرگی مناقبش را پسندیدی و همواره نصیحت را برای رضای تو و خوشنودی پیغمبرت، فرو نمی گذاشت تا آنکه روح پاکش را قبض نمودی. او لذائذ دنیای فانی را پشت پا زده

و به آن مایل و حریص نبود بلکه رغبتش به سوی آخرت بود و همتش معروف در جهاد کردن در راه پسندیده تو بود. تو از او راضی شدی و اختیارش نمودی سپس به راه راست هدایتش کردی ، - اما بعد... - ؛ ای جماعت کوفه ! ای اهل مکاری و خدعه و تکبر! ماییم اهل بیت عصمت و طهارت که خدای عزوجل

متن عربی : اءَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ فَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلاً بَيْنَا. فَكَذَّبْتُمُونَا، وَ كَفَرْتُمُونَا. وَ رَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالاً وَ اَمْوَالَنَا نَهَباً. كَاءَنَّا اَعْوَالُ ذُرِّيِّكَ وَ كَا بُلِّ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْاَمْسِ، وَ سَيُوفِكُمْ تَقَطَّرُ مِنْ دِمَائِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ لِجَفْدٍ مُتَقَدِّمٍ. قَرَّتْ لِذَلِكَ عْيُونُكُمْ، وَ فَرِحَتْ قُلُوبُكُمْ. اِفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ مَكْرًا مَكْرَتُمْ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. فَلَا تَدْعُوَنَّكُمْ اَنْفُسُكُمْ اِلَى الْجَدَلِ بِمَا اَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ نَالَتْ اَعْيُنُكُمْ مِنْ اَمْوَالِنَا. فَاِنْ مَا اَصَابِنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَأَهَا اَنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. لِكَيْلَا تَأْسُوْا عَلٰى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوْا بِمَا اَتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.

ترجمه : ما را - به تحمل و صبوری و ظلم های شما - مبتلا ساخت و شما را به وجود ما - که جز حق گفتار و کردار نداریم - امتحان نمود و امتحان ما را نیکو مقرر فرمود و علم و فهم را در نزد ما قرار داد؛ پس ماییم صندوق علم الله و ظرف فهم و حکمت باری تعالی و ماییم حجت حق بر روی زمین در بلاد او از برای بندگان خدا ما را به کرامت خویش گرامی داشته و به واضسه محمد مصطفی صل الله علیه و اله بر بسیاری از مخلوقات فضیلت داد به فضیلتی ظاهر و هویدا؛ پس شما امت ما را به دروغ نسبت دادید و از دین ما را خارج دانستید و چنین پنداشتید که کشتن ما حلال و اموال ما هدر و غنیمت است ، وصل آنکه ما از اسیران ترک و تاتاریم همچنان که در روز گذشته جد ما علی علیه السلام راکشتید و هنوز خونهای ما اهل بیت ، از دم شمشیرهای شما می چکد به واسطه عدوات و کینه دیرینه که از زمان جاهلیت داشتید و برای همین نیز چشمانتان و دلهایتان شاد رديه از روی افتراء بر خدای عزوجل و از جهت مکاری که انگیختید و خدا بهترین مکر کنندگان است ؛ پس نشاید که نفس شما دعوت کند شما را به سوی فرح و سرور به واسطه رسیدن به آرزوهایتان اکنون خون ما را ریختید و دست شما به اموال ما رسید به درستی که این مصیبت های بزرگ که به ما رسیده است خداند متعال پیش از خلفت در کتاب لوح محفوظ آن را ثبت فرموده و در قرآن می فرماید: - ما اصاب من مصیبه ... - ؛ یعنی هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از

متن عربی : تَبَّ لَكُمْ، فَانْتَظِرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّ قَدْ خَلَّ بِكُمْ، وَ تَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقِمَاتٌ، فَيَسْجِتُكُمْ بِعَذَابٍ وَ يَذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ثُمَّ تُحَلِّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْاَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا، اءَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. وَ اَتَدْرُونَ اءَيْهَ يَدِ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ؟! وَ اءَيْهَ نَفْسٍ نَزَعَتْ اِلَى قِتَالِنَا؟! اءَمَّ بِاَبِيهِ رَجُلٍ مَسِيئِمٍ اِلَيْنَا تَبْعُونَ مَحَارِبَتِنَا؟! قَسَتْ وَ اللَّهُ قُلُوبُكُمْ، وَ غَلَطَتْ اءَكْبَادُكُمْ، وَ طَبِعَ عَلَى اءَفْئِدِكُمْ، وَ خِيَمَ عَلَى اءَسْمَاعِكُمْ وَ اءَبْصَارِكُمْ - سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَ اءَمَلَى لَكُمْ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ - غِشَاوَةً فَاَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ. فَتَبَّ لَكُمْ

يا اَهْلَ الْكُوفَةِ، اَيُّ تِرَاتٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ص قَبْلَكُمْ وَ دُخُولٍ لَهُ لَدَيْكُمْ بِمَا عَدَرْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ جَدِّي وَ بَنِيهِ وَ عِترَةَ النَّبِيِّ الْأَخْيَارِ صَلَوَاتِ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ، وَافْتَخَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرُكُمْ فَقَالَ:

ترجمه: آنکه زمین را بیافرینم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمانه نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد! زیان و هلاکت بر شما باد! منتظر باشید لعنت و عذاب الهی را چنان عذابی که گویا الان بر شما رسیده و نعمت هایی را که گویا پی در پی از آسمان نازل می شود؛ پس ریشه وجود شما را به تیشه های عذاب بیرون خواهد افکند و گروهی از شما خواهد که مسلط شود بر گروهی دیگر - که سختی عذاب را برای همدیگر بچشانید - از آن پس همگی در عذاب دردناک جاویدان خواهید بود؛ زیرا بر ماستم کردید و لعنت خدا مرا ستمکاران راشت وای بر شما باد! ایا می دانید که چه دستی از شما و چه نفسی شایق گردیده که با ما قتال کنید و با کدام پا به جنگ ما آمدید؟ به خدا سوگند قلبهائتان سخت و جگرهائتان پر غیظ و کینه گشته و مهر ظالمت بر دلہائتان و بر گوشها و دیدگانتان زده شده و شیطان با وسوسه ها و آرزوها شما را در انداخته و پرده بر چشمانتان کشیده؛ پس هرگز هدایت نخواهید شد ای اهل کوفه! زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چند خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان و عترت پاک او را در دل دارید تا به حدی که به کشتن ما اهل بیت، فخر و مباهات می کنید! و به این مضمون گویا هستید که:

متن عربی: نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفِ هِنْدِيَّةٍ وَ رِمَاحٍ وَ سَبَيْنَا نِسَاءَهُمْ سَبِي تَرْكٍ وَ نَطَخْنَاهُمْ فَأَيْ نِطَاحٍ بِيَكِ اءَيْهَا الْقَائِلُ الْكُنُكْتُ وَ الْاِثْلَبُ، افْتَخَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَكَاهُمْ اللَّهُ وَ اءَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَأَعْظِمُ وَأَفْعِ كَمَا اءَفْعَى اءَبُوكَ، فَأَنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا اءَكْتَسَبَ وَ مَا قَدَمَتْ يَدَاهُ. اءَحْسَدْتُمُونَا - وَ يَا لَكُمُ - عَلَى مَا فَضَّلْنَا اللَّهُ. شِعْرٌ: فَمَا ذُنُبُنَا اِنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا وَ بَحْرُكَ سَاجٍ لَا يُوَارِي الدَّعَاصِمَا - ذَلِكُ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. - قَالَ: وَ ارْتَفَعَتِ الْاَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيْبِ، وَ قَالُوا: حَسْبُكَ يَا بَنَةَ الطَّيِّبِينَ، فَقَدْ اءَحْرَقَتْ قُلُوبَنَا وَ اءَنْضَحَتْ نُحُورَنَا وَ اءَضْرَمَتْ اءَجْوَافَنَا، فَسَكَّتَتْ.

ترجمه: - نحن قتلنا... - یعنی ما کشتیم علی و فرزندان علی را با شمشیرهای هندی و نیزه ها و زنان ایشان را اسیر نمودیم مانند اسیران ترک و ایشان را شکست دادیم چه شکستی! ای گوینده چنین سخنان، خاک بر دهانت باد! ای بخر می کنی به کشتن گروهی که خداوند تعالی ایشان را پاک و پاکیزه گردانیده است و رجس و پلیدی را از ایشان برداشته ای شخص پلیدی! خشم خود را فرو بنشان و چون سگ بر دم خود بنشین چنانکه پدرت نشست. همانان برای هر کی همان جزای است که کسب نموده و به دست خویش به سوی قیامت پیش فرستاده است آیا بر ما حسد می بردید؟ وای بر شما به واسطه آنچه که خدای تعالی ما را فضیلت

داده و این شعر را ذکر فرمود: - فما ذنبنا.... - ؛ یعنی ما را چه گناه است اگر چند روزی - به امر الهی - دریای شوکت و جلال و فضیلت ما به جوش آید و دریای اقبال تو آرام باشد به قسمی که که کفچلیز - دعموص - - ۲۹ - در آن نتواند پنهان بماند. - ذللك فضل - - ۳۰ - و من لم - - ۳۱ - ؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است و هر کسی که خدا نوری برای او قرار نداده ، نوری برای او نیست راوی گوید: چون آن مخدره مکرمه این کلمات را ادا فرمود، صداها به گریه بلند شد و اهل کوفه عرضه داشتند: کافی است این فرمایشات ای دختر طیبین! به تحقیق که دل‌های ما را کباب نمودی و گردن‌های ما را نرم کردی و آتش اندوه به اندرون و باطن ما افروختی .

متن عربی : قَالَ: وَ حَاطَبَتِ اُمَّمُ كَلْثُومٍ اِنَّهُ عَلِيٌّ (ع) فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَّرَائِ كَلْبَتِهَا، رَافِعَةً صَوْتَهَا بِاَلْبُكَاءِ، فَقَالَتْ: يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، سَوْءًا لَكُمْ، مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ حُسَيْنًا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ اَنْتَهَبْتُمْ اَمْوَالَهُ وَ وَّرْتُمُوهُ وَ سَبَّيْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَكَيْتُمُوهُ؟ فَتَبَّ لَكُمْ وَ سَحَقًا. وَ يَلِكُمْ، اءْتَدْرُونَ اءِى دَوَاهٍ دَهْتُمْ؟ وَ اءِى وُزْرِ عَلِيٍّ ظُهُورِكُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ اءِى دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوها؟ فَتَلْتُمْ خَيْرَ رِجَالٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ص ، وَ نَزَعْتَ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ اءِلا اِنَّ حُزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ حُزْبُ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. ثُمَّ قَالَتْ: قَتَلْتُمْ اءِخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لَّكُمْ سَتُجَزَوْنَ نَارًا حَرْهَا يَتَوَقَّدُ سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللّٰهِ سَفَكْهَا وَ حَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ اءِلا فَاءْبُشِرُوا بِالنَّارِ اِنَّكُمْ عَدَا لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تَخَلَّدُوا

ترجمه : پس آن مخدره مکرمه خاموش گردید. سخنرانی ام کلثوم علیه السلام راوی گوید:علیا مکرمه ام کلثوم دختر امیر مومنان علی علیه السلام در همان روز از پشت پرده خطبه خواند در حالتی که صدا به گریه بلند کرده بود فرمود: ای اهل کوفه! رسوایی بر شما باد! چه شد که حسین علیه السلام را خوار ساختید و او را بکشتید و اموالش را به غارت بردید و آن را متصرف شدید مانند تصرف میراث و زنان او را اسیر نمودید و ایشان را به رنج و سختی افکندید؛ پس زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چه داهیه و جنایت بزرگی مرتکب شدید و چه بارگناه بر دوش گرفتید و چه خونها که ریختید و چه حرمی را مصیبت زده نمودید و چه دخترانی را غارت نمودید و چه اموالی را به تاراج بردید، کشتید آن مرداین را که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بهترین خلق بودند و ترحم از دل‌هایتان کنده شده آگاه باشید که رستگاری برای لشکر خدای ست و لشکر شیطان خاسر و زیانکارند نگاه این ابیات را خواند: - قتلتم اخی - ؛ برادر عزیزم را بی تقصیر با آزار و شکنجه کشتید همانطور که پرنده را با چوب و سنگ آزار دهند و بکشند مادران در عزایتان واویلا گوید! زود است که جزای شما آتش جهنم خواهد بود؛ اتشی که شعله اش فرو نمی نشیند و خون‌هایی را ریختید که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قرآن مجید و رسول حمید صلی الله علیه و آله نیز به حرمت آن ناطق اند بشارت باد شما را به آتش جهنم که در فردای

متن عربی : وَ اَعْنَى لَا بُكْيَ فِي حَيَاتِي عَلَى اَعْنَى عَلَى خَيْرٍ مَنْ بَعْدَ النَّبِيِّ سَيُؤَلَّدُ بِدَمْعِ غَرِيذٍ مُسْتَهْلٍ مُكْفَكَفٍ عَلَى الْخَدِّ مِئِي دَائِمًا لَيْسَ يُحْمَدُ قَالَ الرَّاوى : فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالتَّحْيِبِ وَالتَّوْحِ، وَ نَشَرَ النِّسَاءُ شَعُورَهُنَّ وَ وَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ، وَ حَمَشْنَ وُجُوهُهُنَّ وَ لَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ، وَ دَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُورِ، وَ بَكَى الرَّجَالُ وَ تَنَفَّوْا لِحَاهُمُ، فَلَمْ يَرِ بِاَكْيَةٍ وَ بَاكٍ اَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ. ثُمَّ اَعْنَى زَيْنَ الْعَابِدِينَ (ع) اءَوْمَاءَ اِلَى النَّاسِ اَعْنَى اسْكُتُوا، فَسَكُتُوا، فَقَامَ قَائِمًا، فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اَعْتَنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ بِمَا هُوَ اءَهْلُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: - اءِيَّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي ، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَاَنَا اءَعْرِفُهُ بِنَفْسِي : اءَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ. اءَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَخْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ.

ترجمه : قیامت در دوزخ سقر، به یقین و حق ، جاویدان خواهید بود و اینک من در مدت زندگانی خود گریانم و در تمام عمر خود بر برادرم حسین علیه السلام اشک خواهم ریخت ، بر آن کس گریه می کنم که پس از رسول صل الله علیه و اله بهترین مردم روی زمین بود پیوسته از چشمانم اشک مانند باران بر گونه هایم جاری است که آن را تمامی نیست . راوی گوید: مردم همگی صداها به گریه و نوحه بلند نمودند و زنان کوفه موها پریشان و خاک مصیبت بر سر ریختند و صورتها خراشیدند و لطمه بر روی خود زدند و فریاد و اویلا بر آوردند و مردان کوفی نیز به گریه افتادند و ریش ها را کندند هیچ روزی به مانند آن روز در گریه و ناله نبودند. سخنرانی امام سجاد علیه السلام سپس امام سجاد علیه السلام به اهل کوفه اشاره نمود که ساکت باشید. پس همه ساکت شدند پس امام سجاد علیه السلام حمد و ثنای الهی به جا آورد و نام نامی رسول گرامی صلی الله علیه و آله بر زبان راند و درود نامحدود بر روان احمد محمود صلی الله علیه و آله فرستاد؛ سپس فرمود: ای مردم ! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آنکه نمی شناسد حسب و نسب مرا، پس من خود را برای او معرفی می کنم : منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ! منم فرزند آن کسی که او را در کنار نهر فرات سر از بدن جدا نمودند بودن آنکه گناهی مرتکب شده باشد یا آنکه سبب قتل کسی گردیده باشد؛ منم فرزند کسی که هتک حرمت او را نمودند

متن عربی : اءَنَا ابْنُ مَنْ اَنْتَهَكَ حَرِيْمُهُ وَ سَلِبَ نَعِيْمُهُ وَ اَنْتَهَبَ مَالُهُ وَ سَبِيْ عِيَالُهُ. اءَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبِيْرًا وَ كَفِيَ بِذَلِكَ فَخْرًا. اءِيَّهَا النَّاسُ، نَاشِدْتُكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ اِلَى اَبِي وَ خَدَعْتُمُوْهُ وَ اَعْطَيْتُمُوْهُ مِنْ اَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيْثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوْهُ وَ خَدَلْتُمُوْهُ؟! فَتَبَّ لِمَا قَدَّمْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَ سَوْءًا لِرِءَايِكُمْ بِاَيْتِهِ عَيْنٍ تَنْظُرُوْنَ اِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ ص اِذْ يَقُوْلُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عَتْرَتِيْ وَ اَنْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِيْ فَلَسْتُمْ مِنْ اُمَّتِيْ؟! قَالَ الرَّاوى : فَارْتَفَعَتْ اءَصْوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَ يَقُوْلُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُوْنَ. فَقَالَ: - رَحِمَ اللّٰهُ اُمَّرَاءَ قَبْلِ نَصِيْحَتِيْ وَ حَفِيْظَ وَصِيَّتِيْ فِي اللّٰهِ وَ فِي رَسُوْلِهِ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ، فَانَّ لَنَا فِي رَسُوْلِ اللّٰهِ ص اءُسُوَّةٌ حَسَنَةٌ - . فَقَالُوْا بِاَجْمَعِهِمْ: نَحْنُ كُنَّا يَابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ سَامِعُوْنَ مُطِيعُوْنَ حَافِظُوْنَ لِذِمَامِكَ غَيْرَ زَاهِدِيْنَ فِيْكَ وَ لَا رَاغِبِيْنَ عَنْكَ، فَمَرْنَا بِاَمْرِكَ يَرْحَمَكَ اللّٰهُ، فَاَنَا

ترجمه : و حق نعمتش را ناسپاسی کردند و اموالش را به غارت بردند و عیالش را اسیر نمودند؛ منم فرزند آن کسی که به شکل - صبر - او را کشتند. این قدر زخم بر بدنش زدند که طاقت و توانائیش برفت و همین شهید شدنش با ظلم و ستم در خفیه ما اهل بیت کفایت می کند. ای مردم ! شما را به خدا سوگند که آیا بر این مدعا اگاه و معترفید که نامه ها به پدرم نوشتید و با او غدر کردید و مکر نمودید و عهد و میثاق با به او دادید - که او را یاری کنید و با دشمنانش جنگ نمایید - و در عو، با او قتال کردید تا او را شهید نمودید پس بدی و زیان باد مرا آنچه را که از برای آخرت خود از پیش فرستاید و قبیح باد راءى شما! به کدام دیده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خواهید نمود، که در روز قیامت به شما خواهد گفت : شما عترت ما را کشتید و هتک حرمت من نمودید؛ پس شما از امت من نیستید. روای گوید: از هر جایی صدای ناله بلند شد و گروهی از کوفیان به گروهی دیگر همی گفتند که هلاک شدید و خود نمی دانید. پس آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند آن مرد را که اندرز مرا بپذیرد و وصیتم را در راه رضای خدا و رسولش و اهل بیتش قبول نماید؛ زیرا ما را در تاسی به رسول صلی الله علیه و آله کردار نیکو است . مردم کوفه همگی گفتند: ای فرزند رسول ! ما همه گوش به فرمان تویم و حرمت تو را نگاهبانیم و از خدمت رو بر نمی گردانیم؛ آنچه امر است رجوع بفرما، خدایت رحمت کند؛ ما با دشمنانت

متن عربی : حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَ سَلْمٌ لِسَلْمِكَ، لَنَاءُ خُدْنٍ يَزِيدُ وَ نَبْرَاءُ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا. فَقَالَ (ع) : - هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، اءَيْتَهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ اءَنْفُسِكُمْ، اءَتْرِيدُونَ اءَنْ تَأْتُوا اِلَى كَمَا اءَيْتُمُ اِلَى اءَبِي مِنْ قَبْلُ؟! كَلَا وَ رَبُّ الرَّاقِصَاتِ، فَاِنَّ الْجَرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قُتِلَ اءَبِي ص بِالْاَمْسِ وَ اءَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، وَ لَمْ يُسْ نَكْلُ رَسُولِ اللّٰهِ ص وَ تَكْلُ اءَبِي وَ بَنِي اءَبِي ، وَ وَجَدَهُ بَيْنَ لِهَاتِي وَ مِرَارَتِهِ بَيْنَ خَنَاجِرِي وَ حَلْقِي ، وَ غُصَصُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي . وَ مَسَاءَلْتِي اءَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا - . ثُمَّ قَالَ : - لَا عَرُوْا اِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ اءَكْرَمًا فَلَا تَفْرَحُوا يَا اءَهْلَ كُوفَانٍ بِالَّذِي اءَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ اءَعْظَمًا قَتِيلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوْحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي اءَرَدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ - . ثُمَّ قَالَ : رَضِينَا مِنْكُمْ رَاءَسًا بَرَاءَسٍ، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا - .

ترجمه : دشمنیم و با دوستانت دوستیم ما یزید پلید را به فتراک بسته به خدمت آوردیم و از آن کسی که بر تو و در حقیقت بر ما ستم روا داشت از او بیزاری می جویم امام سجاد علیه السلام فرمود: - هیهات هیهات -؟! یعنی هیهات هیهات ! ای مردم غدار مکار، آنچه نفس شما به آن میل نموده ، نخواهید رسید؛ تصمیم دارید همانطور که به پدرانم ستم نمودید بر من نیز همان سلوک روا دارید؟ - کلا رورب الراقصات - - ۳۲ - ؛ به پروردگار شتران هروله کننده سوگند! که چنین امری واقع نخواهد شد؛ زیرا هنرم جراحات مصیبت پدر بهبودی نیافته دیروز پدرم با یارانش به دست شما کشته شد هنوز مصیبت شهادت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرزندان پدرم فراموشم نگردیده و این غم غصه ها هنوز در کام من باقی است و تلخی آن راه نفس و گلویم را گرفته و در سینه ام گره بسته اکنون در خواستم آن است که نه یاور من

باشید و نه دشمن ما آنگاه امام سجاد علیه السلام این ابیات را خواند: - لا غرو ان ... - ؛ یعنی عجب نیست اگر حسین علیه السلام را کشتند؛ زیرا پدر او علی علیه السلام را نیز که بهتر از او بود به شهادت رساندند. پس خشنود نباشید ای کوفیان که حسین علیه السلام شهید شد؛ زیرا گناه این خوشحالی و خشنودی بسیار بزرگ است فرزند رسول صلی الله علیه و آله در کنار نهر فرات به شهادت نائل آمد، جانم به فدایش باد! جزای آن کس که او را شهید کرده ، آتش جهنم است سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: - رضینا... - ؛ ما خشنودیم از شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما.

متن عربی : قَالَ الرَّأْوِي : ثُمَّ أَعَنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ ، وَ أَعَزَّنَ أَذْنَا عَامًا ، وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ (ع) فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَ أَدْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ (ع) وَ صَبِيَّاتَهُ إِلَيْهِ . فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ إِنَّهُ عَلَى (ع) مُتَنَكِّرَةً ، فَسَأَلَ عَنْهَا ، فَقِيلَ : هَذِهِ زَيْنَبُ إِنَّهُ عَلَى (ع) . فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا وَ قَالَ : أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ أَعْكَزَبَ أَعْدُوْتَكُمْ!!! فَقَالَتْ : إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ ، وَ هُوَ غَيْرُنَا . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَتْ : مَا رَأَيْتِ إِلَّا جَمِيلًا ، هَوْلَاءَ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ، وَ سَيَّجَمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ ، فَتَحَاجُ وَ تُحَاصِمُ فَأَنْظِرْ لِمَنْ أَلْفَجُ يَوْمَئِذٍ ، هَبْلَتِكَ أَمْكُكَ يَا بِنَّ مَرْجَانَةَ .

ترجمه : اهل بیت علیه السلام امام در مجلس ابو زیاد راوی گوید: پس ار ورود اهلی بیت علیه السلام ، ابن زیاد بد بنیاد در قصردار الاماره نشست و صلاهی عام در داد که در آن مجلس عموم اهل کوفه حاضر گردند حکم نمود که سر مطهر امام حسین علیه السلام را در پیش روی آن لعین نهادند و زنان و دختران اهلی بیت حضرت امام علیه السلام و کودکان آن جناب در مجلس آن شقاوت ماب حاضر گردیدند؛ پس علیا مکرمه حضرت زینب خاتون علیه السلام به قسمی که او را شناسند و ملتفت حال او نگردند نبشست ابن زیاد شقی از حال آن مخدره سو ال کرد، به او گفتند: این علیا مکرمه زینب خاتون دختر امیر المومنین علیه السلام است ابن زیاد لعین متوجه آن جناب شد و به زبان بریده این کلمات را بگفت : حمد خدا را که شما را رسوا نمود و دروغ شما را ظاهر ساخت جانم زینب در جواب ابن زیاد نانجیب ، فرمود: روسایی برای فاسقان است و دروغگویی درشان فاجران است و ما خاندان رسول خدا چنین نیستیم باز ابن زیاد گفت : دیدی خدا با برادرت و اهل بیت تو چه کرد! زینب کبری فرمود: من بجز خوبی از پروردگارم ندیدم ، شهدای کربلا گروهی بودند - از بندگان خاص خدا - خدا عزوجل شهادت را برای ایشان مقدر فرموده بود و آنها به سوی آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی خدای تعالی بین تو و آنها جمع نماید و به حسابرسی پردازد و آنان علیه تو حجت اودند و با تو دشمنی نمایند؛ پس نظر نما که در روز رستاخیز رستگاری و پیروزی از آن کیست ؟ ای ابن مرجانه ! مادرت به عزایت نشیند.

متن عربی : قَالَ الرَّأْوِي : فَغَضِبَ وَ كَأَنَّه هَمَّ بِهَا . فَقَالَ لَهُ عِمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ : أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّهَا امْرَأَةٌ ، وَالْمَرْأَةُ لَا تُؤْخَذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنَاطِقِهَا . فَقَالَ : لَهَا ابْنُ زِيَادٍ : لَقَدْ شَفَى اللَّهُ قَلْبِي مِنْ طَاعِيَتِكَ الْحُسَيْنِ وَ الْعَصَاةِ الْمَرْدَةِ مِنْ أَهْلِ

بَيْتِكَ!!! فَقَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي ، وَ قَطَعْتَ فَرْعِي وَ اجْتَرْتِثْتَ اءَصْلِي فَاِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤُكَ فَقَدْ اَشْتَفَيْتَ
فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سَجَاعَةٌ، وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ اءَبُوكَ شَاعِرًا. فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرْءَةِ وَ السَّجَاعَةِ. ثُمَّ انْتَفَتَ
ابْنُ زِيَادٍ اِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ: اءَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللّٰهُ عَلِيًّا ابْنَ
الْحُسَيْنِ؟! فَقَالَ عَلِيُّ (ع) : - قَدْ كَانَ لِي اءَخٌ يُسَمَّى عَلِيًّا ابْنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ - .

ترجمه : راوی گوید: با شنیدن این گفتار از دختر حیدر کرار، ابن زیاد بدرکردار در خشم شد چون مار، چنانکه
می نمود که تصمیم به قتل آن مخدره دارد پس عمرو بن حرث به آن ملعون ، گفت : ای ابن زیاد! این زن
است و طائفه زنان را بر سخنانشان مواخذه نمی کنند. باز ابن زیاد شقی بی حیا، زبان بریده به این سخنان
گویا نمود که به تحقیق که خدا سینه مرا شفا داد با کشتن حسین و سرکشان اهل بیتش زینب کبری
علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! تو سرور و مولای مرا کشتی و شاخ های درخت خاندان مرا بردید و
ریشه زندگی مرا قطع کردی ، پس اگر اینها مایه شفای درد تو است ، اکنون شفا یافته ای؟! ابن زیاد پلید
گفت : این زنا قافیه گواست ، به جان خود سوگند که پدر او هم شاعر و قافیه ساز بود. زینب کبری
علیه السلام فرمود: ای ابن زیاد! زنان را با قافیه سازی و شعرپردازی چه کار است ! سپس ابن زیاد متوجه به
جانب امام زین العابدین علیه السلام گردید و گفت : این کیست ؟ گفتند: این علی بن الحسین است . ابن زیاد
گفت : مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟ امام زین العابدین علیه السلام فرمود: مرا برادری بود نامش علی
بن الحسین که به دست مردم در کربلا کشته شد.

متن عربی : فَقَالَ: بَلِ اللّٰهُ قَتَلَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ (ع) : اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا.
فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَبِكَ جُرْءَةٌ عَلٰى جَوَابِي اِذْهَبُوا بِهٖ فَاَضْرِبُوْا عُنُقَهٗ. فَسَمِعَتْ ط بِهٖ عَمَّتُهٗ زَيْنَبٌ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ
اِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا اءَحَدًا، فَاِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلٰى قَتْلِهٖ فَاَقْتُلْنِيْ مَعَهٗ. فَقَالَ عَلِيُّ (ع) لِعَمَّتِهٖ: - اءُسْكُتِيْ يَا عَمَّةَ
حَتٰى اءَكْلَمَهٗ - ثُمَّ اءَقْبَلَ (ع) فَقَالَ - اءَبِالْقَتْلِ تَهْدِدُنِيْ يَا ابْنَ زِيَادٍ اءَمَا عَلِمْتَ اَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا
الشَّهَادَةُ. ثُمَّ اءَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) وَ اءَهْلِ بَيْتِهٖ فَحَمَلُوْا اِلَى بَيْتِ فِيْ جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْاَعْظَمِ. فَقَالَتْ
زَيْنَبُ اِيْنَةُ عَلِيٍّ (ع) : لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ اِلَّا اءُمَّمٌ وَ لَدِ اءَوِّ مَمْلُوْكَهٗ فَاِنَّهِنَّ سَبِيْنٌ كَمَا سَبِيْنَا. ثُمَّ اءَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ
بِرَءَاسِ الْحُسَيْنِ (ع) ، فَطَيْفَ بِهٖ فِيْ سُوْكِ الْكُوْفَةِ.

ترجمه : ابن زیاد گفت : چنین نیست بلکه به دست خدا کشته شد. آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود:
- اللّٰهُ يَتَوَفَّى - ؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام
خواب می گیرد. ابن زیاد گفت : آیا تو را جرات بر جواب من است ، این مرد را ببرید و گردنش را بزنید. زینب
خاتون علیه السلام فرمود: ای پسر زیاد! از ما احدی را زنده نداشتی ، اگر می خواهی او را بکشی پس مرا هم
به قتل برسان ! حضرت سید الساجدین علیه السلام هب عمه مکرمه خود، فرمود: ای عمه ! لحظه ای آرام
باش تا با این لعین سخن گویم سپس متوجه ابن زیاد شد و فرمود: ای پسر زیاد! همانا مرا به کشتن

میترسیانی، آیا نمی دانی کشته شدن برای ما عادت است و کرامت ما در شهادت است؟ آنگاه ابن زیاد بد بنیاد حکم خود که سید سجاد علیه السلام و سایر اهل بیت امام عباد را در خانه ای که جنب مسجد اعظم کوفه بود، وارد نمودند زینب خاتون علیه السلام فرمود: هیچ کس از زنان کوفه به نزد ما نمی آمد مگر ام ولد و کنیزکان؛ زیرا ایشان هم مانند ما به بالای اسیری مبتلا شده بودند و به این مرد لعین حکم نمود که سر مطهر امام مبین و فرزند سید المرسلین را در کوچه های شهر کوفه بگردانند و چه مناسب است که اشعار یکی از دانشمندان را که در مصیبت فرزند

متن عربی: وَ يَحِقُّ لِيْ اَنْ اَتَمَثَلَ هُنَا اَبْنِيَّاتَا لِبَعْضِ ذَوِي الْعُقُولِ، يَرْتِي بِهَا قَتِيْلًا مِنْ آلِ الرَّسُوْلِ ص فَقَالَ: رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ لِلنَّاطِرِيْنَ عَلَى قَنَاءِ يَرْفَعُ وَ الْمُسْلِمُوْنَ بِمَنْظَرٍ وَ بِمَسْمَعٍ لَا مُنْكَرُ مِنْهُمْ وَ لَا مُتَفَجِّعٌ كَحَلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُوْنَ عَمَائِيَّةً وَ اَصَمَّ رُزُّكَ كُلَّ اَذُنٍ تَسْمَعُ اَتَقَطَّتْ اَجْفَانَا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِيًّا وَ اَعْنَمْتَ عَيْنَا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعُ مَا رَوْضَةٌ اِلَّا تَمَنَّتْ اَتَّبَعَهَا لَكَ حَفْرَةٌ وَ لِحْطًا قَبْرِكَ مَضْجَعُ قَالَ الرَّاْوِي: ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعِدَ الْمُنْبِرَ فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اَتَى عَلَيْهِ وَ قَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَعْظَمَ الْحَقَّ وَ اَهْلَهُ وَ نَصَرَ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اَشْيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكُذَّابَ بَنَ الْكُذَّابِ!!!

ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء نموده و در اینجا ذکر کنیم: - راس ابن - ؛ یعنی بسیار شگفت است که سر فرزند دختر پیامبر و نور دیده وصی پیامبر را بر بالای نیزه نمایند تا مردم به آن نظاره کنند و در همان حال آنانکه خود را از اهل اسلام می دانند این داهیه عظمی را ببینند و به گوش خود بشنوند و مع ذلک نه در مقام انکار این امر تشنیع باشند و نه بر این مصیبت عظمی گریه و ناله نمایند ای نور چشم زهرا دیدار رویت چشمان کور را بینا و اندون ذکر مصیبت تو گوشهای شنوا را کر نموده. تو با شهادت چشمان دوستانت را که از خیال تو راحت بودند، بیدار کردی و چشمان دوستانت را که هرگز از ترس شوکت تو به خواب نمی رفت خوابانیدی ای حسین! هیچ بقعه ای در روی زمین نیست مگر آنکه تمنا می کند که کاش محل قبر و آرامگاه ابدی تو باشد. شهادت عبدالله عقیف از دی راوی گوید: سپس ابن زیاد بر بالای منبر رفت و آن خناس ناسپاس در آغاز سخن، سپاس و حمد الهی را از راه افسون بگفت و از جمله سخنان که بر زبان بریده براند این بود که حمد خدا را که حق و اهل حق را ظاهر نمود و امیر المؤمنین یزید و پیروانش را نصرت بخشید و کذاب فرزند کذاب را بکشت.

متن عربی: فَمَا زَادَ عَلَي هَذَا الْكَلَامِ شَيْئًا، حَتَّى قَامَ اِلَيْهِ عَبْدُ اللّٰهِ بْنِ عَقِيْفِ الْاَزْدِي وَ كَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْعَةِ وَ زُهَادِهَا وَ كَانَتْ عَيْنُهُ الْيُسْرَى ذَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَ الْاُخْرَى فِي يَوْمِ صِفِيْنَ وَ كَانَ يَلَازِمُ الْمَسْجِدَ الْاَعْظَمَ فَيُصَلِّي فِيهِ اِلَى اللَّيْلِ فَقَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَةَ، اِنَّ الْكُذَّابِ اَعْنَتْ وَ اَبُوكَ وَ مَنْ اِسْتَعْمَلَكَ وَ اَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ، اَتَقْتَلُوْنَ اَوْلَادَ النَّبِيِّيْنَ وَ تَتَكَلَّمُوْنَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِيْنَ. قَالَ الرَّاْوِي: فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ: مَنْ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ؟ فَقَالَ: اَعْنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ، اَتَقْتَلُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ اَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَ تَرَعَمَ

أَنَّكَ عَلَى دِينِ الْأَسْلَامِ. وَأَعُوذُ بِأَبْنِ الْأَنْصَارِ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاعِيَتِكَ اللَّعِينِ بْنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. قَالَ الرَّأْوِيُّ: فَازْدَادَ غَضَبُ ابْنِ زِيَادٍ

ترجمه: پس مجال زیاده از این سخنان بر ابن زیاد نماند که عبدالله بن عقیف از دی - رضوان الله علیه - از جای برخاست و او مردی بود از اخیار شیعه شاه اولیاء علی مرتضی علیه السلام و از جمله زهاد بود و چشم چپ او در رکاب حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل از دستش دفته بود و دیده دیگرش را هم در جنگ صفین تقدیم امیر المؤمنین علیه السلام نموده بود و پیوسته ایام را در مسجد جامع کوفه تا شب به عبادت مشغول بود - و فرمود: ای ابن زیاد! کذاب تویی و پدر و آن کسی که تو را امیر کرده و پدر آن لعین . همانا ای دشمن خدا، اولاد انبیا را مقتول ساخته و بر بالای منبر مؤمنان این چنین سخنان می رانید؟ راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد در غضب شد گفت: این سخنگو کیست؟ عبدالله فرمود: منم سخنگو ای دشمن خدا، آیا به قتل می رسانی ذریه طاهره رسول صلی الله علیه و آله را که خدای عزوجل رجس و پلیدی را از آنان برداشته و با این همه گمان داری که بر دین اسلام هستی و مسلمانی؟ آنگاه عبدالله فریاد و اغوئاه بر آورد که کجایند فرزندان مهاجرین و انصار که داد آل رسول را از جبار متکبر لعین یزید بن معاویه بی دین، بستاند انتقام از آن ناستوده بی دین که رسول رب العالمین او را لعنت کرده است، بگیرند. راوی گوید: از سخنان آتشین عبدالله عقیف، رگهای گردن ابن زیاد ملعون باد کرده و خشم و غضبش افزون گشت و گفت: این مرد

متن عربی: حَتَّى انْتَفَخَتْ أَعْوُدَاهُ وَقَالَ: عَلِيٌّ بِهٖ فَتَبَادَرَتِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَاءِ خُدُوهٖ، فَقَامَتِ الْأَشْرَافُ مِنَ الْأَزْدِ مِنْ بَنِي عَمَّةٍ فَخَلَصُوهُ مِنْ أَيْدِي الْجَلَاوِزَةِ وَأَخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَأَنْطَلَقُوا بِهٖ إِلَى مَنْزِلِهٖ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: إِذْهَبُوا إِلَى هَذَا الْأَعْمَى الْأَعْمَى الْأَزْدِي، أَعْمَى اللَّهُ قَلْبُهٗ كَمَا أَعْمَى عَيْنُهٗ فَأَتُونِي بِهٖ. قَالُوا: فَانْطَلَقُوا إِلَيْهٖ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَزْدِ اجْتَمَعُوا وَاجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا صَاحِبَهُمْ. قَالَ: وَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زِيَادٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مُضَرَ وَصَمَّهٖمْ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَسْعَثِ وَأَمْرَهُمْ بِقِتَالِ الْقَوْمِ. قَالَ الرَّأْوِيُّ: فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ. قَالَ: وَوَصَلَ أَصْحَابُ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِيْفٍ فَكَسَرُوا الْبَابَ وَاقْتَحَمُوا عَلَيْهِ. فَصَاحَتْ لِيِنَّهٗ: أَيْتَاكَ الْقَوْمُ مِنْ حَيْثُ تَحْذَرُ. فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاولِينِي سَيْفِي، فَنَاولْتَهُ إِيَّاهُ،

ترجمه: جسور را به نزد من بیاورید! در این هنگام مأموران ابن زیاد از هر جانبی دویدند که عبدالله را بگیرند و از سمت دیگر بزرگان و اشراف قبیله بنی ازد که عمو زادگان وی بودند به حمایت او برخاستند و عبدالله را از دست ایشان رهایی دادند و از در مسجد بیرونش بردند و به خانه اش رسانیدند. ابن زیاد لعین گفت: بروید آن کور قبیله ازد را به نزد من آورید که خداوند قلب او را نیز چون چشمانش کور کرده است راوی گفت: مأموران ابن زیاد به سوی او رفتند تا دستگیرش نمایند این خبر به طائفه ازد رسید و آنها جمع شدند و قبایل یمن نیز به آنها پیوستند تا عبدالله را از آن مهلکه ها برهانند. راوی گوید: چون ابن زیاد از این اجتماع و وحدت

مطلع شد، قبایل - مضر - را جمع کرده و محمد بن اشعث را فرمانده آنها کرده و امر نمود که با قبيله بچنگند. راوی گوید: جنگ عظیمی فيما بين ايشان در گرفت تا آنکه جمع کثیری از قبایل عرب به قتل رسید و لشکر ابن زیاد تا درب خانه عبدالله پیشروی کرده و در را شکسته و داخل خانه شدند و بر سر عبدالله بن عقیف هجوم آوردند دختر عبدالله فریاد بر آورد که پدرجان ، مواظب باش لشکر دشمن از آنجایی که بیم داشتی اینک وارد شدند. عبدالله گفت : ای دخترم نترس و شمشیر مرا به من برسان چون

متن عربی : فَجَعَلَ يَدْبُ عَنْ نَفْسِهِ وَ يَقُولُ : اَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ الْعَفِيفِ الطَّاهِرِ شَيْخِي وَ ابْنُ أُمِّ عَامِرٍ كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ وَ بَطَلٍ جَدَلْتَهُ مُعَاوِرٍ قَالَ : وَ جَعَلْتَ ابْنَتَهُ تَقُولُ : يَا أُمَّتِ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا إِخْصِيصًا بَيْنَ يَدَيْكَ هُوَ لَاءِ الْفَجْرَةِ قَاتِلِي الْعِتْرَةِ الْبَرَّةِ قَالَ : وَ جَعَلَ الْقَوْمُ يَدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَثُرُوا عَلَيْهِ وَ إِحْطَاوْا بِهِ . فَقَالَتْ ابْنَتُهُ : وَ ذُلَاهُ يُحَاطُ بِأَبِي وَ لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَعِينُ بِهِ . فَجَعَلَ يُدِيرُ سَيْفَهُ وَ يَقُولُ : اءُقْسِمُ لَوْ يَفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي

ترجمه : شمشیر را به دست گرفت مأموران را از خود دور می ساخت و این ابیات را به رجز می خواند:

- انا ابن ذی - ؛ یعنی منم فرزند عقیف که پاک از عیوب است و صاحب فضیلتهاست پدرم - عقیف - و من فرزند ام عامرم - که در نجابت و اصالت معروف است - چه بسیار اوقات در صفین و غیره با مردان شجاع و زره پوش شما جنگیدم - و ایشانش را به خاک هلاکت انداختم - . راوی گوید: دخترش در مقام افسوس به پدر می گفت : ای کاش من نیز مرد بودم و امروز در حضور چون تو پدر غیور، با دشمنان بدتر از کافر، می جنگیدم ! راوی گوید: آن قوم بی حیا از هر جانب بر دور عبدالله حلقه زدند و او به تنهایی دشمن را از خود دفع می نمود و آنها را قدرتی نبود که بر او دست یابند و از هر طرف که می خواستند هجوم آوردند، دختر به پدر می گفت : دشمن از فلان سمت به تو رسید و او فوراً آنها را دفع می نمود تا اینکه همگی در یک آن بر سر او هجوم آوردند و او را مانند نگین در میان گرفتند. دختر فریاد و اذله بر آورد که پدرم را دشمن در میان گرفته و یآوری ندارد که به او کمک نماید. عبدالله پاک دین دفع آن جماعت بی دین از خویش می نمود و شمشیر را به هر سمت دوران می داد و این شعر را می خواند: - اقسام لو.... - ؛ یعنی به خدا سوگند که اگر مرا بینایی نبود البته کار را بر شما تنگ گرفته بودم ولی چه حاصل که از نعمت بینایی محرومم .

متن عربی : قَالَ الرَّأْوِي فَمَا زَالُوا بِهِ حَتَّى اءَخَذُوهُ، ثُمَّ حُمِلَ فَأَدْخِلَ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَهُ قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اءَخْرَاكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بِنُ عَفِيفٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَ بِمَاذَا اءَخْرَانِي اللَّهُ . اءُقْسِمُ لَوْ فُرِّجَ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَاذَا تَقُولُ يَا عَبْدَ اللَّهِ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ؟ فَقَالَ يَا عَبْدَ بَنِي

عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ شَتَمَهُ مَا أَتَتْ وَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ إِسَاءَ إِسَاءِ أُمَّمَ وَأَصْلَحَ أُمَّمَ أَفْسَدَ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِي خَلْقِهِ يَفْضِي بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عُثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِنْ سَلْنِي عَنكَ وَ عَنِ أَبِيكَ وَ عَنِ يَزِيدَ وَ أَبِيهِ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَ اللَّهُ لَا سَاءَ لَتُكَ عَنِ شَيْءٍ أَعُو تَذُوقِ الْمَوْتَ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَمَا أَنِي قَدْ كُنْتُ إِسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلِدَكَ أُمَّمُكَ

ترجمه : روای گوید: لشکر دست از احاطه او بر نداشتند تا آنکه آن مؤ من متفی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند عبیدالله لعین چون چشمش به عبدالله افتاد گفت : حمد خدا را که تو را خوار نمود! عبدالله گفت : ای دشمن خدا! از چه جهت خدا مرا خوار نمود؟ والله ! اگر چشمان من بینا بود، راه را بر شما تنگ می کردم و روزگار را بر شما سیاه می ساختم ابن زیاد گفت : ای دشمن خدا! اعتقاد تو درباره عثمان بن عفان چیست ؟ عبدالله گفت : ای پسر غلام قبیله بنی علاج وای پسر مرجانه و فحش دیگر داده و گفت : تو را با عثمان چه کار است بدکار یا نیکوکردار باشد امر امت را به صلاح آورده باشد یا آنکه فاسد نموده و خداوند تبارک و تعالی والی و حاکم خلق خویش است او خود در میان مردم و عثمان حکم به حق صادر خواهد کرد و لکن مرا از حال خود و پدرت و یزید و پدرش بپرس . ابن زیاد گفت : به خدا سوگند که بعد از این هیچ چیز سؤ ال نخواهم نمود تا آنکه جرعه جرعه مرگ را بچشی . عبد الله گفت : - الحمد لله رب العالمین - ! من همیشه از درگاه باری تعالی استادعا کرده ام که شهادت را نصیبم سازد پیش از آنکه تو از مادر متولد شوی ؛ و همچنین از خدا درخواست کرده ام که شهادت من به دست بدترین و لعین ترین خلق باشد. چون - در میدان جنگ دو چشمم را از دست دادم و جانباز شدم - از رسیدن به فیض شهادت .

متن عربی : وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَيَّ يَدِي أَلْعَنَ خَلْقِهِ وَ أَبْغَضَهُمْ إِلَيْهِ فَلَمَّا كَفَّ بَصْرِي يَسْتُ مِنْ الشَّهَادَةِ وَ الْأَنْ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقْنِيهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: إِضْرِبُوا عُنُقَهُ فَضْرِبَتْ عُنُقَهُ وَ صَلَبَ فِي السَّبْخَةِ. قَالَ الرَّوِي : وَ كَتَبَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ خَبَرَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ كَتَبَ أَيْضًا إِلَى عَمْرٍو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ أَمِيرِ الْمَدِينَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ. فَأَمَّا عَمْرٍو، فَحِينَ وَ صَلَّهُ الْخَبْرُ صَعِدَ الْمُنْبَرِ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ أَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ فَعَظَّمَتْ وَاعِيَهُ بَنِي هَاشِمٍ وَ إِقَامُوا سُنَنَ الْمَصَائِبِ وَ الْمَاءِ تَمَّ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَنْدِبُ الْحُسَيْنِ (ع) وَ تَقُولُ: مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ أَهَنْتُمْ آخِرَ الْأُمَّمِ بَعْتَرْتِي وَ أَهْلِي مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ إِسْأَرِي وَ مِنْهُمْ ضُرَّجُوا بِدَمٍ

ترجمه : نومید شدم و حمد خدا را که الان شهادت را نصیبم ساخته و مرا آگاه نموده بر آنکه دعایت را که در زمان دیرین نمودی به اجابت مقرون فرمودم . ابن زیاد حکم نمود که گردنش را بزیند پس به حکم آن لعین ، آن مؤ من پاک اهل یقین را شربت شهادت چشانیدند و در موضعی که آن را - سبخه - و زمین شوره زار گویند بردارش کشیدند. روای گوید: عبیدالله بن زیاد لعین یک نامه به جانب یزید بن معاویه روانه داشت مستمل بر خبر قتل سید شباب اهل جنت امام حسین علیه السلام و اسیری اهل بیت آن حضرت ؛ و نامه

دیگر متضمن همین خبر به سوی مدینه به عمرو بن سعید بن عاص - والی مدینه - فرستاد و چون این خبر وحشت اثر به آن ملعون رسید بر بالای منبر رفت و خطبه در حضور مردم بخواند و ایشان را به مصیبت سیدالشهداء علیه السلام آگاه گردانید، با شنیدن این خبر، فریاد ناله بنی هاشم عظیم و اندوهشان افزون گشت و به اقامه عزاداری و سوگواری پرداختند. زینب دختر عقیل بن ابی طالب اهتمام خاص در ندبه و سوگواری نمود و این ابیات را در عزای امام حسین علیه السلام همی خواند: - ماذا تقولون - : یعنی ای گروه اشقیاء که مرتکب قتل حسین علیه السلام شده اید در فردای قیامت چه جوابی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دارید آن زمان که شما را فرماید: ای امت آخر الزمان! پس از رحلت من، با عترت و اهل بیت من این چگونه رفتاری بود که به جا آوردید. بعضی

متن عربی: ما كانَ هذا جزائی إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ اَعَنْ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَجْمِي قَالَ: فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ سَمِعَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ هَاتِفًا يُنَادِي وَ يَقُولُ: اءَيْهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا اءَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَ التَّنْكِيلِ كُلُّ اَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَ مَالِكٍ وَ قَتِيلٍ وَ اءَمَّا يَزِيدُ بِنُ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ لَمَّا وَصَلَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللهِ بِنُ زِيَادٍ وَ وَقَفَ عَلَيْهِ اءَعَادِ الْجَوَابِ اِلَيْهِ يَأْمُرُهُ فِيهِ بِحَمْلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ وَرُؤُوسٍ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَ بِحَمْلِ اءَثْقَالِهِ وَ نِسَائِهِ وَ عِيَالِهِ. فَاسْتَدْعَى اِبْنَ زِيَادٍ بِمُحَفَّرٍ بِنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِذِي ، فَسَلَّمَ اِلَيْهِ الرُّؤُوسَ وَ الْاَسَارِي وَ النِّسَاءَ. فَسَارَ بِهِمْ مُحَفَّرٌ اِلَى الشَّامِ كَمَا يُسَارُ بِسَبَايَا الْكُفَّارِ، يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ اَهْلُ الْاَقْطَارِ.

ترجمه: در اسیر و دستگیر کردید و برخی را به خونشان آغشته ساختید؛ این قسم رفتار پاداش نصیحت های من نبود که شما را پند دادم به اینکه مبدا بعد از من با خویشان من رفتار بد و ناخوشایند نمایید! چون آن روز به شب رسید، جمیع اهل مدینه صدای هاتفی را شنیدند که این ابیات را به آواز بلند می خواند: - ایها... - ؛ یعنی ای گروهی که حسین بن علی را کشتید و هب حق او جاهل بودید، بشارت باد مرا شما را به عذاب و شکنجه روز قیامت، همه اهل آسمان از پیغمبران و مالک دوزخ و هم قبایل ملائکه برای شما نفرین میکنند. شما لعنت کرده شدید بر زبان سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم. فرستادن اسیران به شام اما یزید بن معاویه - علیهما الهاویة - ، چون نامه ابن زیاد بدنها به دست آن سر کرده اهل عناد رسید بر مضمون نام مطلع گشت در جواب ابن زیاد، نوشت که سر مطهر فرزند ساقی کوثر را با سرهای جوانان و یاران آن جناب که در رکاب آن حضرت شهید شده بودند با کالاهای و حشم و زنان اهل بیت و عیالات آن جناب، روانه شام نماید. ابن زیاد پلید نیز به موجب طاعت امر یزید، محفر بن ثعلبه عائدی را طلب نمود و سرهای مقدس و اسیران و زنان را به آن ملعون سپرد و روانه شام محنت انجام نمود. آن شقی، اهل بیت عصمت طهارت را مانند اسیران کفار، دیار به دیار با ذلت و انکسار به قسمی که مردم به تماشای آنها می آمدند، به شام خراب شده آورد.

متن عربی : رَوَى ابْنُ لَهْيَعَةَ وَ غَيْرُهُ حَدِيثًا اءَحَدْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ، قَالَ: كُنْتُ اءَطُوفُ بِاَلْبَيْتِ، فَاِذَا اءَنَا بِرَجُلٍ يَقُولُ: اءَاللّٰهُمَّ اَغْفِرْ لِيْ وَ مَا اءَرَاكَ فَاَعْمِلَا. فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَبْدَ اللّٰهِ! اَتَقِرُّ اللّٰهَ وَ لَا تَقُلْ هَذَا، فَاِنَّ ذُنُوْبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْاَمْصَارِ وَ وَرَقِ الْاَشْجَارِ فَاَسْتَغْفَرْتَ اللّٰهَ غَفَّرَهَا لَكَ، اِنَّهُ غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ. قَالَ: فَقَالَ لِيْ : اءُذْنُ مِثِّيْ حَتّٰى اءُخْبِرَكَ بِقِصَّتِيْ ، فَاءَتَيْتُهُ، فَقَالَ: اءَلَمْ اءَنَّا كُنَّا خَمْسِيْنَ نَفْرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ رَاءِسِ الْحُسَيْنِ (ع) اِلَى السَّمَاءِ، فَكُنَّا اِذَا اءَمْسَيْنَا وَضَعْنَا الرَّاْسَ فِيْ تَابُوْتٍ وَ شَرَبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوْتِ، فَشَرَبَ اءَصْحَابِيْ لَيْلَةً حَتّٰى سَكَرُوْا، وَ لَمْ اءُشْرَبْ مَعَهُمْ. فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعْدًا وَ رَاءَيْتُ بَرْقًا، فَاِذَا اءَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ، وَ نَزَلَ اءَدَمُ (ع) وَ نُوْحٌ وَ اِبْرَاهِيْمُ وَ اسْحَاقُ وَ اِسْمَاعِيْلُ وَ نَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ ص وَ عَلَيْهِمْ اءَجْمَعِيْنَ، وَ مَعَهُمْ جِبْرِيْلُ وَ خَلَقُ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ.

ترجمه : - ابن لهيعة - و غير او روايت کرده اند که خلاصه و محل حاجت از آن خبر آن است که ميگويد: در بيت الله الحرام طواف مي کردم ناگاه مردی را ديدم که گفت : خداوند! مرا بيا مرز؛ اگر چه گمان ندارم که بيا مرزی ! من به او گفتم : ای بنده خدا! از خدای تعالی بپرهيز و چنين سخنان باطل نگو؛ زيرا اگر گناهانت به مثابه قطرات باران يا برگ درختان باشد و تو استغفار نمايي ، خدای عزوجل گناهانت را می بخشد که غفور و رحيم است . آن مرد گفت : به نزد من بيا تا قصه خويش را به تو حکايت نمايم . من به نزدش رفتم گفت : بدان که من با چهل و نه نفر ديگر همراه سر نازنين حضرت امام عليه السلام به شام رفتم و برنامه ما اين بود که چون شب می شد آن سر مبارک را در ميان تابوت می گذارديم و بر دور آن تابوت جمع می شديم و به شرابخواری می پرداختيم . پس شبي از شبه رفيقان من به عادت شبهای پيش به شرب خمر مشغول شدند و مستت گشتند و من آن شب لب به شراب نردم و چون شب كاملا تاريک شد، او از رعدی به گوشم رسيد و برقی را مشاهده کردم و ناگهان ديدم درهای آسمان باز گرديد، حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهيم و حضرت اسماعيل و حضرت اسحاق و پيغمبر ما حضرت محمد صلی الله عليه و آله از آسمان نازل شدند و جبرئيل با گروهی از ملائکه در خدمت ايشان بودند.

متن عربی : فَذَنَا جِبْرِيْلُ مِنَ التَّابُوْتِ، فَاءَخْرَجَ الرَّاْسَ وَ ضَمَّهُ اِلَى نَفْسِهِ وَ قَبَلَهُ، ثُمَّ كَذٰلِكَ فَعَلَ الْاَنْبِيَاءُ كُلَّهُمْ، وَ بَكَى النَّبِيُّ ص عَلَى رَاءِسِ الْحُسَيْنِ (ع) وَ عَزَّاهُ الْاَنْبِيَاءُ، وَ قَالَ لَهُ جِبْرِيْلُ: يَا مُحَمَّدُ، اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اءَمَرَنِيْ اءَنْ اءُطِيعَكَ فِيْ اءَمَّتِكَ، فَاَنْ اءَمَرْتَنِيْ زَلَزَلْتُ الْاَرْضَ بِهَمِّمْ، وَ جَعَلْتُ عَلَيْهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوْطٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ: لَا جِبْرِيْلُ، فَاِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ جَاءَ الْمَلٰٓئِكَةُ نَحْوَنَا لِيَقْتُلُوْنَا. فَقُلْتُ: اءِ اَلَامَانَ، اءِ اَلَامَانَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ. فَقَالَ: اذْهَبْ، فَلَا غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ. وَ رَاءَيْتُ فِيْ - تَذْيِيْل - مُحَمَّدُ بْنُ النَّجَّارِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِيْنَ بِبَعْدَادَ فِيْ تَرْجَمَةِ عَلِيِّ بْنِ نَصْرِ الشُّبُوْكِيِّ بِاَسْنَادِهِ زِيَادَةً فِيْ هَذَا الْحَدِيْثِ مَا هَذَا لَفْظُهُ: قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ حَمَلُوْا بِرَاءْسِهِ جَلَسُوْا يَشْرَبُوْنَ وَ يَجِيْءُ اءُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضًا بِالرَّاْسِ فَخَرَجَتْ يَدٌ وَ كَتَبَتْ بِقَلَمٍ حَدِيْدٍ عَلٰى الْحَايِطِ:

ترجمه : جبرئیل به نزدیک آن تابوت که سر مطهر در آن بود رفته و آن را بیرون آورد و بر سینه خود چسباند و بوسید سایر انبیاء علیه السلام هم مانند جبرئیل ، آن سر مبارک را زیارت می کردند و حضرت رسول به محض دیدن سر نازنین ، گریه می نمود و انبیاء علیه السلام به او تعزیت می گفتند. جبرئیل به خدمتش عرضه داشت : یا محمد! به درستی که خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق آمت خود بفرمایی به جا آوردم ؛ اگر می فرمایی زمین را به زلزله در آورم تا سطح زمین از زیر ایشان برگردانم چنانکه بر قوم لوط چنین کردم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین منما؛ زیرا مرا با امت و عده گاهی است در روز قیامت در حضور پروردگار عالمیان پس ملائکه به سوی ما آمدند تا ما را به قتل رساند، من فریاد الامان به سوی پیامبر عالمیان ، بر آوردم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: برو خدا تو را نیامرزد! در کتبا - تذییل - محمد بن نجار شیخ المحدثین بغداد دیدم که در ذکر حالات علی بن نصر شبوکی ، به اسناد خود همین روایت را ذکر نموده بود زیادتی این الفاظ که مذکور می گردد که گفت : چون حضرت امام حسین به درجه شهادت نائل آمد - سر مطهر آن جناب را هب سوی شام خراب ، می بردند و در هر منزلی که فرود می آمدند، حمل کنندگان آن سر مقدس ، می نشستند و شراب زهر مار می کردند و بعضی از ایشان آن سر انور را به نزد بعضی دیگر می آورد، پس در آن حین دستی از غیب بیرون آمد و با قلم آهنی این شعر را بر دیوار نوشت :

متن عربی : شَفَاعَةُ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكَوْا الرَّأْسَ وَ هَرَمُوا. قَالَ الرَّأْيُ : وَ سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَالْأَسْرَى مِنْ رِجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ أُمَّ كَلْثُومٍ مِنَ الشَّمْرِ - وَ كَانَ مِنْ جُمَّلَتِهِمْ - فَقَالَتْ: لِي الْيَكَّ حَاجَةٌ. فَقَالَ: وَ مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: إِذَا دَخَلْتَ بِنَا أَلْبَدَ فَأَحْمِلْنَا فِي دَرْبٍ قَلِيلِ النَّظَارَةِ، وَ تَقَدَّمِ إِلَيْهِمْ أَعْنُ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرَّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَ يُنَحُّونَا عَنْهَا، فَقَدْ خَزَيْنَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ إِلَيْنَا وَ نَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ. فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤْلِهَا: أَعْنُ تُجْعَلِ الرَّؤُوسُ عَلَى الرِّمَاحِ فِي أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِغِيَا مِنْهُ وَ كُفْرًا - وَ سَلَكَ بِهِمْ النَّظَارَةَ عَلَى تِلْكَ الصَّفَّةِ، حَتَّى آتَى بِهِمْ بَابِ دِمَشْقَ، فَوُفِّقُوا عَلَى دَرْجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبْئُ.

ترجمه : - اتر جو امه - ؛ یعنی آیا امتی که حسین علیه السلام را کشتند چون در روز قیامت امید شفاعت جد او را دارند؟! مأموران ابن زیاد چون این صحنه را دیدند، همگی بگریختند، - ۳۳ - راوی گوید: گماشتگان ابن زیاد، اسیران و اهل بیت عصمت علیه السلام و مبارک امام علیه السلام را به سمت شام شوم حرکت دادند همین که به نزدیک دمشق رسیدند، ام کلثوم علیه السلام به شمر بن ذی الجوشن ، فرمود: مرا به تو حاجتی است . شمر گفت : حاجت چیست ؟ ام کلثوم فرمود: چون ما را داخل شهر می نمایید از دروازه ای ببرید که تماشا چیان و تردد کنندگان در آن کم باشند؛ و به لشکریان خود بسپار که سرها را از میان محمل ها و کجاوه ها بیرون آوردند و اندکی از ما دور ببرند؛ تا خواری و خفت ما مقداری کم شود. آن نانجیب

از راه بغی و عدوان و کفر و طغیان بر ضد خواهش آن مکرمه دوران ، امر نمود که سرها را بر بالای نیزه زدند و در وسط محمل ها نگاه داشتند و آل رسول را بر همین حال از راهی وارد دمشق نمودند که ازدحام خلق در آن بسیار بود. سپس ایشان را بر در مسجد جامع نگاه داشتند، در آن مکانی که اسیران کفار را نگاه می داشتند!

متن عربی : وَ رَوَى عَنْ بَعْضِ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ (ع) بِاللَّيْلِ بِالشَّامِ اءَخْفَى نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ اءَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ اذْ فَقَدُوهُ سَاءَ لَوْهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ، فَقَالَ: اءَلَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ اءَنْشَاءَ يَقُولُ: جَاؤُا بِرَأْسِكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُتْرَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً وَ كَأَنَّكَ بِكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا قَتَلُواكَ عَطَشَانَا وَ لَمَّا يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلَ وَ النَّاءُويِلَا وَ يُكَبِّرُونَ بِاَعْنُ قَتَلْتِ وَ اءِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَا قَالَ الرَّاوى : جَاءَ شَيْخٌ، فَذَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ (ع) وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ - وَ قَالَ: اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَلَّذِي قَتَلَكُمْ وَ اءَهْلَكَكُمْ وَ اءَرَا حَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ اءَمَكْنَ اءَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ!!! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) : - يَا شَيْخُ! هَلْ

ترجمه : روایت شده است که یکی از فضیلتی تابعین اصحاب رسول صلی الله علیه و آله چون سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را در میان آن جمع مشاهده کرد، مدت یک ماه از اهل و اولاد و اصحاب خود متواری گشته و پنهان شد؛ چون او را یافتند و علت اختفایش را پرسیدند، گفت : آیا نمی بینید که چه خاک بر سر ما ریخته شد و چه مصیبت بزرگی بر ما نازل گردید! بعد از آن اشعاری را آشناء نمود که معنی اش چنین است : ای دختر زاده رسول خدا! مردم سر نازنین به خون آغشته ات را آوردند و این عمل چنان است که آشکارا و از روی عمد، رسول خدا را کشته باشند؛ تو را با لب تشنه شهید نمودند که نه ظاهر قرآن را در حق تو رعایت کردند و نه باطن آن را. - ۳۴ - اینک مردم برای اظهار شادی در کشتن تو، الله اکبر می گویند در حالی که با کشتن تو، قول الله اکبر والا اله الا الله را کشته اند و اثری از آن باقی نگذاشته اند. توبه و شهادت پیر مرد شامی راوی گوید: در آن اثناء که اهل بیت را نزدیک درب مسجد نگاه داشته بودند، پیر مردی به نزد زنان عصمت و طهارت آمد و این سخنان را به زبان راند: حمد خدا را که شما را بکشت و بلاد را از فتنه مردان شما خلاص نمود امیر المومنین یزید را بر شما مسلط ساخت حضرت . سید الساجدین علیه السلام در جواب او، فرمود: ای شیخ ! آیا قرآن

متن عربی : قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ - . قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: - فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْاِیَّةَ: - قُلْ لَا اءَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اءَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى - .؟ قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ (ع) : - نَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي اِسْرَائِيلَ: - وَ اَتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ - .؟ فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ: - فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْاِیَّةَ: - وَاَعْلَمُوا اءَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَاَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى - . قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ (ع) : - فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، وَ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْاِیَّةَ: - اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا - ؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلِيُّ (ع) : -
نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّنَا اللَّهُ بِأَيَّةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ . -

ترجمه : خوانده ای ؟ گفت : بلی حضرت فرمود: این آیه را دیده ای که خداوند متعال فرموده : - قل لا
اسئلكم ... - ۳۵ - - ؛ یعنی ای پیغمبر! به این امت بگو که من از شما برای ابلاغ رسالتم اجری نمی
خواهم مگر آنکه درباره اقرباء و خاندانم دوستی نمایند - . آن شیخ عرض کرد: بلی ، این آیه شریفه را
تلاوت نموده ام . امام سجاد علیه السّلام فرموده : ماییم - ذوی القربی - که خدا در قرآن فرموده
است سپس فرمود: ای شیخ ! آیا این آیه را خوانده ای - و آت ذالقربی حقه - ۳۶ - ؛ - یعنی ای
پیغمبر ما، حق اقرباء خود را به ایشان برسان آن پیر مرد گفت : بلی ، این آیه را هم قرائت کرده ام . امام
سجاد علیه السّلام فرمود: ما خویشان پیامبر هستیم . امام علیه السّلام ادامه داد که ای شیخ این آیه را خوانده
ای : - واعلموا انما... - ۳۷ - - ؛ یعنی بدانید هر گونه غنیمتی به دست آوردید، خمس آن برای
خدا و برای پیامبر و برای ذوی القربی است - . پیر مرد گفت : آری ، این آیه را نیز خوانده ام . امام سجاد
علیه السّلام فرمود: آن - ذوی القربی - ما هستیم . سپس امام فرمود: آیا آیه تطهیر را خوانده ای که
خداوند متعال می فرماید: - انمایرید... - ۳۸ - - ؛ یعنی خداوند می خواهد که از شما اهل بیت
هر پلیدی را بزداید و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه بدارد. پیرمرد گفت : این آیه را نیز تلاوت کرده ام امام
فرمود: ماییم آن اهل بیت که خدا تخصیص داد ما را به نزول آیه تطهیر.

متن عربی : قَالَ الرَّأْوِيُّ : بَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِنًا نَادِمًا عَلَيَّ مَا تَكَلَّمْتُ بِهِ، وَ قَالَ: تَاللَّهِ أَنْكُمْ هُمْ؟! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ
الْحُسَيْنِ (ع) : - تَاللَّهِ أَنَا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ، وَ حَقٌّ جَدًّا رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَا لَنَحْنُ هُمْ - . قَالَ: فَبَكَى
الشَّيْخُ وَ رَمَى عِمَامَتَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اءَللَّهِمَّ إِنِّي اءَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ الْجِنِّ
وَ الْإِنْسِ. ثُمَّ قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: - نَعَمْ، إِنَّ تَبْتَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ اءَأْتَّ مَعَنَا - . فَقَالَ: اءَنَا
تَائِبٌ. فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ، فَأَمَرَ بِهِ فِقْتَلَهُ. قَالَ الرَّأْوِيُّ : ثُمَّ اءَدْخُلَ ثَقَلُ الْحُسَيْنِ (ع) وَ نِسَاؤُهُ وَ
مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ اءَهْلِهِ عَلَيَّ يَزِيدُ، وَ هُمْ مُقَرَّنُونَ فِي الْجِيَالِ.

ترجمه : راوی گوید: آن پیرمرد پس از استماع این کلام از فرزند خیر الانام زبان از گفتار فروبست و از
گفته های خود پشیمان گشت و از روی شگفت و تحجب ، آن حضرت را سوگند داد که آیا شما همان اهل
بیت حضرت رسول هستید؟! امام زین العابدین علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند که ما همان اهل بیت
پیامبریم و در این خصوص مجال هیچ شک و شبهه ای نیست و به حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله
سوگند که ماییم اهل بیت خاتم الانبیاء پیرمرد چون از حقیقت حال مطلع گشت اشک از چشمانش جاری
گردید و عمامه را از سر برداشت و بر زمین انداخت و سر را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا! من
بیزارم از آن کسی که دشمن آل محمد است چه از جن باشد و چه انس سپس عرض نمود: آیا توبه من قبول

می شد؟ امام علیه السلام فرمود: اگر تو به نمایی ، خدا توبه تو را می پذیرد و تو در آخرت با ما خواهی بود آن پیرمرد عرض نمود: من از کردار خویش توبه کردم و نادم شدم چون این خبر به یزیدبن معاویه - علیهما الهویه - رسید، حکم نمود آن پیرمرد را به قتل رساندند. سر نازنین امام حسین علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید: بعد از آن ، سر نازنین امام حسین علیه السلام را با زنان و کودکان آن امام مبین ، به مجلس یزید بی دین بردند به هیئتی که همه ایشان را به یک ریسمان بسته بودند و چون با آن حالت وارد مجلس

متن عربی : فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) : - اءَشْهَدُكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ رَأَى عَلِيٌّ هَذِهِ الصَّفَةَ - ، فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحِجَالِ فَقَطَعَتْ. ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ (ع) بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ اجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِئَلَّا يَنْظُرْنَ إِلَيْهِ، فَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) فَلَمْ يَأْكُلِ الرُّؤُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا. وَ أَمَّا زَيْنَبُ، فَأَنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ اءَهْوَتْ إِلَى جَبِيهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتِ حَزِينٍ يَقْرَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا بِنْتَ مَكَّةَ وَ مِنِي ، يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، يَا بِنْتَ ابْنَةِ الْمُصْطَفَى . قَالَ الرَّأْوِي : فَأَبْكَتُ وَاللَّهِ كُلُّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَجْلِسِ، وَ يَزِيدُ سَاكِتٌ. ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ (ع) وَ تُنَادِي : يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَاهُ، يَا سَيِّدَاهُ ، يَا سَيِّدَ اءَهْلِ بَيْتَاهُ، يَا بِنْتَ مُحَمَّدَاهُ، يَا رِبْعَ الْاَرَامِلِ وَالْيَتَامَى ، يَا قَتِيلَ اءَوْلَادِ الْاِدْعِيَاءِ. قَالَ الرَّأْوِي : فَأَبْكَتُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا.

ترجمه : یزید شدند در مقابلش ایستادند و حضرت سجاده‌علیه السلام فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند میدهم به گمان تو اگر پیامبر، ما را به این هیئت دیدار نماید چه می کند؟ یزید حکم کرد ریسمانها را بریدند و آل طه و یاسین را از قید طناب رها ساختند سپس یزید، سر مبارک امام علیه السلام را در پیش رو گذاشت و زنان را در پشت سر خود جای داد تا چشم ایشان به سر انور امام حسین علیه السلام نیفتد و لیکن جناب سیدالسادین علیه السلام چشمش بر آن سر نازنین افتاد و بعد از آن صحنه دلخراش ، دیگر تا آخر عمرش گوشت کله حلال گوشتی تناول نفرمود. و اما زینب خاتون علیه السلام چون سر مبارک برادر خود را بدید از شدت ناراحتی دست در گریبان برد چاک زد سپس به آواز غمناک فریاد واحسیناه برآورد به قسمی که ناله اش دلها را خراشید. راوی گوید: به خدا سوگند که همه آن کسانی که در مجلس یزید حضور داشتند از ناله جانسوز او به گریه و افغان افتادند و در آن حال خود آن پلید لب از گفتار فرو بست و ساکت بود. پس یکی از زنان بنی هاشم که در خانه یزید بود بی اختیار برای امام حسین علیه السلام بگریست و به آواز بلند با ناله و فغان گفت : یا حبیباه ! یا سید اهل بیتاه یابن محمداه ! راوی گفته که هر کس از آن اهل مجلس صدای آن زن را می شنید بی اختیار گریه می کرد.

متن عربی : قَالَ : ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيْبِ حَيْرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُبُ بِهِ ثَنَائِيَا الْحُسَيْنِ (ع) . فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ اءَبُو بَرَزَةَ الْاِسْلَمِي وَ قَالَ: وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ، اءَتَنَكْتُ بِقَضِيْبِكَ تُغَرُّ الْحُسَيْنِ (ع) ابْنَ فَاطِمَةَ؟ اءَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص

يَرُشِفُ ثَنَائِيَهُ وَ ثَنَايَا اَعْيَبِهِ الْحَسَنِ (ع) وَ يَقُولُ: اءَنْتُمَا سَيِّدَا سَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَ اللّٰهُ قَاتِلَيْكُمَا وَ لَعَنَهُ وَ اءَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيْرًا. قَالَ الرَّاْوِي : فَغَضِبَ يَزِيْدُ وَ اَمَرَ بِاَخْرَاجِهِ، فَاَخْرَجَ سَخْبًا. قَالَ: وَ جَعَلَ يَزِيْدُ يَتَمَثَّلُ بِاَبْيَاتِ ابْنِ الزُّبَيْرِ وَ يَقُولُ: لَيْتَ اَشْيَاخِي يَبْدِرُ شَهْدُوْا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَفَعِ الْاَسْلُ فَاَهْلُوْا وَ سَتَّهَلُّوْا فَرِحًا ثُمَّ قَالُوْا: يَا يَزِيْدُ لَا تُشَلِّ قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا بِبَدْرِ فَاَعْتَدَلْ

ترجمه : در این بین یزید لعین چوب خیزران طلبید مکرر با آن چوب به دندان مبارک فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله می زد. در این هنگام ابو برزه اسلمی خطاب به آن بدتر از ارمنی ، نمود و گفت : وای بر تو ای یزید! به چه جرات چنین جسارتی می نمایی و با چوب ، به گوهر دندان حسین فرزند فاطمه اطهر می زنی ؟ من گواهی می دهم که به چشم خود دیدم که رسول خدای الله علیه و آله دندهای ثنایای حسن و حسن را می بوسید و می فرمود: - انتما سیدا... - شما دو نفر سید و سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکش کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و جایگاه ایشان جهنم باد که بد جایگاهی است . روای گوید: پس یزید از این سخنان به خشم آمد و حکم داد که - ابو برزه - را از مجلسش بیرون افکنند. در این هنگام او را کشان کشان بیرون نمودند راوی گفت که یزید ملعون در مقام تمثیل به ابیات ابن زبیری را که در هنگام شکست مسلمانان در جنگ احد به عنوان فتح نامه برای کفار قریش و اصحاب ابو سفیان در مکه انشاء نموده بود، همی ترنم و زمزمه داشت : - لیت اشیای بیدر... - ؛ یعنی ای کاش بزرگان قوم از قریش که در جنگ بدر کشته شدند - مانند عتبه ، شیبه ، ولید، ابوجهل و غیره - در اینجا حاضر بودند و مشاهده می کردند چگونه طائفه خزرج که یاور رسول الله بودند، از شمشیرهای قریش به جزع و افغان آمده اند، تا از دیدن این صحنه ، صداها به شادی بلند نمایند و صورتهایشان از شدت سرور و خرسندی ، درخشند

متن عربی : لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ اِنْ لَمْ اءَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي اءَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلٌ قَالَ الرَّاْوِي : فَقَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ قَالَتْ: اءَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ. وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ اءَجْمَعِيْنَ، صَدَقَ اللّٰهُ كَذٰلِكَ يَقُوْلُ: - ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ اءَسَاؤُا السُّوْاى اءَنْ كَذَّبُوْا بِاَيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوْا بِهَا يَسْتَهْرُؤْنَ - . اءَظَنَنْتَ يَا يَزِيْدُ - حَيْثُ اءَخَذْتَ عَلَيْنَا اءَقْطَارَ الْاَرْضِ وَ اَفَاقَ السَّمَاءِ فَاَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْاِمَاءِ - اءَنَّ بِنَا عَلٰى اللّٰهِ هَوَانًا، وَ بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ!! وَ اءَنَّ ذٰلِكَ لِعَظِيْمٍ خَطْرِكَ عِنْدَهُ!! فَشَمَخْتَ بِاَفْنِكَ وَ نَظَرْتَ فِى عَطْفِكَ، جَذْلَانَ مَسْرُوْرًا، حِيْنَ رَاَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً، وَ الْاُمُوْرَ

ترجمه : شود و بگویند م یزید دستت شل مباد که این چنین عمل نمودی و انتقام از بنی هاشم گرفتی . - این بیت از اشعار خود یزید است - . ما بزرگان خزرج را در جنگ احد کشتیم و این معامله را با معامله بدر برابر داشتیم و جنگ بدر بر جنگ احد زیادتی نمود. بنی هاشم به لعب ، هوای سلطنت داشتند و اسلام را بهانه کردند؛ نزول وحی را حقیقتی نبود - مراد آن کافر از بنی هاشم جسارتت است نسبت به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله - از نسل خندف بودمی اگر از اولاد احمد مختار انتقام خون کشتگان

بدر را نمی کشیدم . - ۳۹ - سخنرانی زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید: در آن هنگام زینب کبری علیه السلام بر پا خاست و این خطبه را که دقایق نکاتش موسس دقایق ایمان و لطایف بیانش مزین کاخ ایقان است ، ادا فرمود: - الحمدلله ... - ؛ سپاس بی قیاس ذات مقدس الهی را سزاست که ذرات ماسوی را به قبول اشته انوار وجود، پرورش داد و درود نامحدود بر احمد محمود رسول پروردگار و درود بر آل اطهار او باد. خداوند راست گفتار در کتاب معجز آثارش چنین تذکار فرمود: - ثم کان ... - ۴۰ - ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال د مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! ای یزید! آیا چنین گمان بردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما سخت تنگ گرفتی و راه چاره را بر رویمان محکم بسته داشتی به نحوی که سر انجام آن به اینجا رسید که مانند اسیران

متن عربی : مُتَّسِقَةً، وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا، فَمَهْلًا مَهْلًا، اءَسَّيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: - وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اءَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّاَنفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَبْزِدُوْا اِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ - . اءَمِنَ اَلْعَدْلُ يَابْنَ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرُكَ وَ اَمَانُكَ وَ سَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُوْلِ اللَّهِ سَبَايَا؟! قَدْ هَتَكَتَ سُؤْرَهُنَّ، وَ اءَبْدَيْتَ وَجُوْهَهُنَّ، تَخْدُوْ بِهِنَّ اَلْاَعْدَاءَ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ اَهْلُ الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوْهَهُنَّ اَلْقَرِيْبُ وَ اَلْبَعِيْدُ، وَ اَلدِّيُّ وَ اَلشَّرِيْفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَّلِيٌّ، وَ لَا مِنْ حَمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ. وَ كَيْفَ تُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ مِنْ لَفْظٍ فَوْهٍ اءَكْبَادِ اَلْاَزْكِيَاءِ، وَ نَبْتِ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟! وَ كَيْفَ لَا يَسْتَبْطِءُ فِى بُغْضِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ اِلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَ اَلشَّنَّانِ وَ اَلْاَحْنَ وَ اَلْاَضْغَانَ؟! ثُمَّ نَقُوْلُ غَيْرَ مُتَّعِظِيْمٍ وَ لَا مَسْتَعْظِيْمٍ:

ترجمه : کفار ما را دیار به دیار کشاندی ، در نزد خدا موجب خواری و مذلت ما و عزت و کرامت تو خواهد بود؟! بدین خیال باطل دماغ نخوت و تکبر را بالا کشیدی و به اظهار شادمانی پرداختی و مانند متکبران به دامان نظر عجب و خود بینی افکندی که اینک دست روزگار را به مراد خویش بسته و امور را منظم میبنداری ، مگر نه این است که سلطنت حقه ما خانواده رسول است که تو به ظلم و ستم آن را خالصه خود نمودی؟! اینک آرام باش و به خود آی و فرمان واجب الادعان حضرت سبخان را از خاطر نسیان منما که فرموده - و لا يحسبن ... - ۴۱ - ؛ آنها که کافر شدند - و راه طغیان پیش گرفتند - تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم ، به سودشان است ! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خد بیفزایند و برای آنها، عذاب خوار کننده ای اسیری چو غلامان آزادشان نمود؛ اینک ادعای تو عدالت و دادگستری است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده عزت محترم داری و از نامحرمان مستور نمایی - ولی - دختران پیغمبر را در حالی که پوشش مناسب ندارند مانند اسیران در شهر بگردانی و در جلو دیدگان نامحرمان به تماشا بگذاری؟! و مردم دور و نزدیک و پست و شریف با چشمان اهانت آمیزی به خاندان رسول خدا بنگرند در حالی که از مردان آنان کسی را باقی نگذاشتی تیارو و حمایت آنها باشند چگونه می توان امید رعایت از گروهی داشت که پاره های جگر پاکان

متن عربی : لاهلوا وسنهلوا فرحا ثم قالوا: يا يزيد لا تسلم منتحيا على ثنایا ابي عبد الله سيد شباب اهل الجنة تنكتها بمحصرتك. و كيف لا تقول ذلك، و قد نكأت القرحة، واستاءصلت الشافه بارقتك دماء ذرية محمد ص و نجوم الارض من آل عبدالمطلب؟! و تهتف باءشياحك، زعمت انك تناديهم! فتردن وشيكا موردهم، و لتودن انك سللت و بكمت و لم تكن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت. اءللهم خذ بحقنا، وانتقم ممن ظلمنا، و احلل غضبك بمن سفك دماينا و قتل حماتنا. فوالله ما فریت الا جلدك، و لا خزرت الا لحمك. و لتردن على رسول الله ص بما تحملت من سفك دماء ذريته، وانتهكت من حرمة في عترته و لحمته، و حيث يجمع الله شملهم ويلم شعهم

ترجمه : از دهان آنها فروریخته و گوشت تن هایشان از خون شهیدان روییده ! و چگونه در بغض و عدوات ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله کوتاهی تواند نمود آن کس که همیشه به چشم دشمنی و به دیده حسد و کینه به سوی ما نگریسته و اینک تو با چوب خود دندانهای ثنایای ابي عبدالله سيد شباب اهل جنت را آزرده می داری و نه این گناه را به چیزی شمري و نه این امر شنيع را عظيم می پنداری ! ای يزيد! اینک تو به پدران خود مباحات داری و همی گویی که - اگر بودند از روی شادی بگفتندی که ای يزيد، دستت شل مباد که چنین انتقام از بنی هاشم کشیدی ! - اینک هم با تکبر و غرور چوب بر دندانهای مبارک سيد سرور جوانان اهل بهشت می زنی چگونه چنین سخن نرانی در حالی که خون ذریه رسول مختار بريختی و زخم دلها را تازه کردی و بیخ دودمان را بر کندي و زمين را از خون آل عبدالمطلب که ستارگان روی زمين بودند، زندگين ساختی و به پدران کافر خود همی صدا بر می آوری ، به گمانت که ایشان را بر این طلب داری که شتابان به آرامگاه ایشان - در جهنم - خواهی شتافت و در آنجا آرزو می کنی که کاش دست شل و زبانت لال بودی تا ناگفتنی را نگفته و ناکردنی را به جای نیاوردی بودی خداوند! حق ما را از ستمکاران ما برگیر و غضب را برایشان فرود آورد؛ زیرا خون ما را ریختند و باران ما را بکشتند. ای يزيد! به خدا سوگند که با این جنایت عظيم ، پوست خود را دریدی و گوشت بدن خویش را پاره نمودی ! و در فردای قیامت به

متن عربی : و ياءخذ بحفهم: - و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون - . و حسبك بالله حاكما، و بمحمد ص خصيما و بجبرئيل ظهيرا. و سيعلم من سؤل لك و مكنك من رقاب المسلمين. بس للظالمين بدلا و اءيكم شر مكانا و اءضعف جندا. و لين جرت على الدواهي مخاطبتك، اءنى لاسئعير قدرك، و اءستعظم تقربك، و اءستكثر توبيخك، لكن العيون عبى، و الصدور حرى . اءلا فآلعجب كل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء. فهذه الايدى تنطف من دماينا، و الافواه تتحلب من لؤمينا. و تلك الجثث الطواهر الزواكى تتناهبها العواسل

ترجمه : نزد رسول صلی الله علیه و آله بیایی در حالی که بارگناه کشتن ذریه پسامبر را بر دوش کشیده و حرمت عترت او را شکسته و بر آنان که پاره تن رسول بودند ستم نموده و بر آنان در آن مقام که خدا عزوجل

پراکنده ، ال رسول را جمع سازد و کار ایشان را به صلاح آورد و حق ایشان را از ستمکاران بگیرد که خداوند متعال فرمود: - ولا تحسبن ... - ۴۲ - ؛ هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. ای یزید! برای تو همین مقدار بدبختی کافی است که حاکمی چو خدا و دشمنی چو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داری همانطور که ما را پشتیبانی مانند جبرئیل ، کافی است . به زودی معاویه و یاران بی ایمانت که تو را به خیال استحکام اساس سلطنت انداختند و بر گردن مسلمانان سوار نمودند، خواهند فهمید که ستمکاران را آتش دوزخ بد عوض و پاداشتی است و همچنین خواهند دانست که شما ستمکاران یا ما ستم دیدگان ، کدامیک جایگاهش بدتر و یاورانش ضعیف تر و کمتر خواهد بود. اگر چه مصیبت های وارده از چرخ دون کار مرا به جایی رسانید که با چو تو ناکسی سخن گویم ولی با این همه من بای تو قدری نگذارم

متن عربی : وَ تَعَفَّرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ . وَ لَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَعْتَمًا لَتَجِدُنَا وَشِيكًا مُعْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَ مَا رُبُّكَ بِظَالِمٍ لِّلْمُعْبِدِ . فَالَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى ، وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ . فَكَيْدُ كَيْدِكَ، وَ أَسْحَ سَعَيْكَ، وَ نَاصِبُ جَهْدِكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُونَ ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتُ وَحِينًا، وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَ لَا تَرَحُّصُ عَنكَ عَارَهَا . وَ هَلْ رَأَيْتَكَ إِلَّا فَنَدًا، وَ إِبْطَامَكَ إِلَّا عَدَدًا، وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدًا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِ: إِيَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ . فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِيَانَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ . وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، أَنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ . فَقَالَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللَّهِ:

ترجمه : و نکوهش و توبیخ تو را فراوان نمایم ؛ چه کنم که دیده گریان و سینه از داغ مصیبت بریان است ؛ چه بسیار جای شگفت است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب که از زمره طلقاء و آزاد شدگانند، شهید شوند اینک خون ما از دستان شما ریزان است و گوشت ما از بن دندانان آویزان اینک اجساد طاهره و پاک شهیدان و نو گلهای سیدلولاک در بیابان افتاده که زوار ایشان گرگان بیابان و درندگان صحراست پس اگر امروز اسارت ما را غنیمت شمردی ، به زوید خواهی یافت که بجز غرامت و خسران چیزی نبردی و ان در روز باز پسین است که نبینی بجز جزای عملی را که خد پیش فرستاده ای و پروردگار بر بندگان خود ستمکار نیست و شکایتمن به سوی خدای تعالی و تکیه و اعتماد من بر اوست . ای یزید! تو مکر و حیه خویش را به پایان و کوشش خود را به انجام رسان و جهدترابه کاربر اما به خدا سوگند که نام ما را از از صفحه روزگار نتوانی برداشتی بر خاموشی نور وحی قدرت نیایی و به گرد همت عالی ما نخواهی رسید و پلیدی این ننگ را از خود نخواهی فروشت حال رای واندیشه ات نیست الا سستی و خرافت و روزگار زندگانیت مگر اندک و جمع اثاث سلطنت نیست مگر پراکندگی ، آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا مر ستمکاران راست و حمد مر خدا متعال را که اول کار ما را به سعادت و مغفرت و آخر آن را به شهادت و رحمت ختم نمود و از حضرت اله چنین

متن عربی : يا صَيْحَةُ تُحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا اَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى النَّوَائِحِ قَالَ الرَّأْوِي : ثُمَّ اسْتَشَارَ اَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ. فَقَالُوا: لَا تَتَّخِذْ مِنْ كَلْبٍ سَوْءٍ جَرَوْا. فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ: ائْظُرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعُهُ بِهِمْ. وَ نَظَرَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ اِلَى فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ (ع) . فَقَالَ: يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا: يَا عَمَّتَاهُ اءِئْتِمْتُ وَاِءُسْتُخِدِّمْتُ فَقَالَتْ زَيْنَبُ: لَا، وَ لَا كَرَامَةَ لِهَذَا الْفَاسِقِ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ:

ترجمه : مسئلت دارم که شهیدان دشت بلا را ثواب کامل و مزید را اجر عطا فرماید وبر باز ماندگان ایشان نیکو خلیفه باشد؛ زیرا حضرتش رحیم و ذات اقدسش و دود و کریم است و - حسینا الله ... - ۴۳ - - ۴۴ - . خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا علیه السلام به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک اوباش این شعر را بخواند: خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا (ع) به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک اوباش این شعر را بخواند: - یا صیحه ... - ؛ بسا ناله زنان داغدار که به نزد کسان ، شایسته است و چه سهل و آسان است مردن بر زنانی که از درد مصیبت می نالند. راوی گوید: سپس یزید عنید با اهل شام مشورت در میان آورد که نسبت به اسیران چسان سلوک دارد و با ایشان چگونه رفتار نماید؟ آن سگهای ناسپاس سخن به زشتی گفتند و در مشورت خیانت کردند و اشاره به قتل اهل بیت نمودند به سخنی که ذکر آن نشاید، ولی نعمان بن بشیر به صدق سخن راند گفت : ای یزید! اندیشه کن که اگر احمد مختار در این روزگار می بود چه قسم با ایشان رفتار می نمود، اکنون تو همان رفتار را نما. داستان مرد شامی در مجلس یزید مردی از شامیان نظرش به فاطمه بنت حسین (ع) افتاد، در این هنگام به یزید گفت : ای امیر مومنان ! این کنیزک را به من ببخش . فاطمه مکرمه رو به زینب کبری - آن پناه اسیران - آورد که ای عمه ! یتیمی مرا بس نبود که به خدمتگذاری در من طمع دارند! زینب کبری به او تسلی داده فرمود: خاطر آسوده دار که چنین امری برای این

متن عربی : هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ، وَ تِلْكَ عَمَّتُهَا زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: اءَلْحُسَيْنِ ابْنُ فَاطِمَةَ (ع) وَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ؟! قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: لَعَنَكَ اللهُ يَا يَزِيدُ، اءَتَقْتُلُ عِتْرَةَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبِي ذُرِّيَّتَهُ، وَ اللهُ مَا تَوَهَّمْتُ اِلَّا اءَنَّهُمْ سَبَى الرُّومِ. فَقَالَ يَزِيدُ: وَاللهِ لَأَلْحِقَنَّكَ بِهِمْ، ثُمَّ اءَمَرَ بِهِ فَضْرَبَ عُنُقَهُ. قَالَ الرَّأْوِي : وَ دَعَا يَزِيدُ بِالْخَاطِبِ، وَ اءَمَرَهُ اءَنَ يَصْعُدَ الْمِنْبَرَ فَيَذِمُّ الْحُسَيْنَ وَ اءَبَاهُ ص فَصَعَدَ، وَ بَالَعَ فِي ذِمِّ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، وَ الْمَدْحَ لِمُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ. فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) : - وَ تِلْكَ اءِئْتِمْتُهَا الْخَاطِبُ، اَشْرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ - .

ترجمه : فاسق میسر نیست . مرد شامی گفت : مگر این کنیزک کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر حسین است و آن یکی نیز زینب دختر علی بن ابی طالب می باشد. مرد شامی گفت : آن حسین که پسر فاطمه و فرزند علی بن ابی طالب است؟! یزید گفت : آری ، چنین است ! مرد شامی گفت : ای یزید! لعنت حق بر تو

باد؛ عترت پیغمبر را به قتل می رسانی و آنان را اسیر می نمائی؟! به خدا سوگند که هیچ خیالی درباره اینان نکردم جز آنکه آنان را اسیران روم پنداشتم! یزید گفت: تو را نیز به اینان ملحق سازم. آنگاه حکم نمود آن مرد شامیم را گردن زدن. راوی گوید: یزید حکم نمود که خطبه خوان بر منبر رود تا حسین پدر بزرگوارش را به زشتی نام برد. سخنران به حکم آن ملعون، بر منبر رفت و آنچه که یزید و معاویه لایقش بودند نسبت به شاه اولیاء و فرزندش سید الشهداء، در غایت مبالغه ذکر نمود و یزید و پدرش معاویه پلید را مدح کرده و به نیکی نام برد. سپس امام سجاد (ع) با صدای بلند فریاد زد که: - ویلک ... -؟! یعنی ای خطیب! وای بر تو، رضای حق را در دادی و خشنودی مخلوق خریدی! منزلگاه تو در قیامت پر از آتش است.

متن عربی: وَ لَقَدْ اَعْجَبْنَا ابْنَ سِنَانَ الْخَفَاجِيَّ فِي وَصْفِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَ حَيْثُ يَقُولُ: اَعْلَى الْمَنَابِرِ تُعَلُّونَ بِسَبِّهِ وَ بِسَيْفِهِ نُصِيبَتْ لَكُمْ اَعْوَادُهَا قَالَ الرَّاوى: وَ وَعَدَ يَزِيدُ - لَعْنَهُ اللهُ - عَلِيًّا بِنَ الْحُسَيْنِ (ع) فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ اِنَّهُ يَقْضَى لَهُ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ. ثُمَّ اَمَرَ بِهِمْ اِلَى مَنْزِلٍ لَا يَكْنُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرَدٍ، فَاَعْقَمُوا فِيهِ حَتَّى تَقْشَرَتْ وُجُوهُهُمْ، وَ كَانُوا مُدَّةً مَقَامِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمَشَارِ اِلَيْهِ يَنْوَحُونَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ (ع). قَالَتْ سُكَيْنَةُ: فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، وَ ذَكَرْتُ مَنَامًا طَوِيلاً تَقُولُ فِي آخِرِهِ: وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هَوْدَجٍ وَ يَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَيَّ رَأْسِهَا، فَسَاءَلْتُ عَنْهَا، فَقِيلَ لِي: فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ صَ اُمُّ اَبِيكَ.

ترجمه: حسن بن سنان خفاجی چه نیکو در مدح امیر مؤمنان سروده است: - اعلی المنابر... - ؛ - خطاب به بنی امیه و اتباع ایشان کرده می گوید: - شما آشکار بر بالای منبر ما به امام علی (ع) ناسزا میگوئید و حال آنکه با شمشیر او منبرها برای شما مهیا گردیده. راوی گوید: یزید به امام زین العابدین (ع) در همان روز وعده بر آوردن سه حاجت نمود و حکم کرد که آل رسول (ع) را در منزلی جای دادند که نه از سر ما و نه از گرما، آنان را حفظ نمی نمود و ایشان در آن منزل مقیم بودند چندان که چهره های ایشان پوست انداخت و در همه آن مدت زمانی که در شهر شام اقامت داشتند، کار ایشان گریه و نوحه بر شهید کربلا بود. خواب دیدن سکینه سلام الله علیها در شهر شام سکینه خاتون فرموده که چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذکر نمود، و در آخر آن فرمود: زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته، پرسیدم که این زن کیست؟ گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفی (ص) جده تو است. گفتیم: به خدا سوگند که به خدمتش شرفیاب می شوم و از ستمی که بر ما وارد آمده او را خبر میدهم.

متن عربی: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَنْطَلِقَنَّ إِلَيْهَا وَ لِأَخْبِرَنَّهَا مَا صَنَعَ بِنَا. فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا، حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا اَبْكِي وَ اَقُولُ: يَا اُمَّتَاهُ جَحَدُوا وَ اللّهُ حَقًّا، يَا اُمَّاهُ بَدُّوا وَ اللّهُ شَمَلْنَا، يَا اُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَ اللّهُ حَرِيمَنَا، يَا اُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَ اللّهُ الْحُسَيْنِ اَبَانَا. فَقَالَتْ لِي: كَفَى صَوْتِكَ يَا سُكَيْنَةُ، فَقَدْ قَطَعْتَ نِبَاطَ قَلْبِي، وَ اَفْرَحْتَ كَبْدِي، هَذَا قَمِيصُ اَبِيكَ الْحُسَيْنِ (ع) لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى اَلْقَى اللّهُ بِهِ. وَ رَوَى ابْنُ لَهْيَعَةَ، عَنْ اَبِي

الْأَسْوَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: لَقِيَنِي رَأْسُ الْجَالُوتِ فَقَالَ: وَاللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ دَاوُدَ سَبْعِينَ أَعْبَاءَ، وَإِنَّ الْيَهُودَ تَلْقَانِي فَتَعْظُمُنِي، وَءَأْتُمُنَّ لَيْسَ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أَعْبٌ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَلَدَهُ!! وَرُوي عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ (ع) أَنَّهُ قَالَ: - لَمَّا أَيْتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ (ع) إِلَى يَزِيدَ كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ، وَيَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ (ع) وَيَضَعُهُ بَيْنَ

ترجمه: آنگاه به سوی او شتافتیم و در حضورش ایستادم و گریه کردم و گفتم: مادر جان! به خدا سوگند که مردم حق ما را انکار کردند؛ مادر جان! به خدا سوگند که جمعیت ما را پریشان نمودند؛ مادر جان به خدا سوگند که حریم ما را به غارت بردند؛ ای مادر عزیزم! به خدا قسم که پدر ما حسین را کشتند؛ در این هنگام به من فرمود: - کفی ... - سکینه جانم! دیگر این ماجرا را بازگو مکن و بس نما که رگ قلبم را پاره کردی، اینک پیراهن پدرت همراه من است که آن را با خود نگاه می دارم تا با همین پیراهن خدا را ملاقات کنم. - ابن لهیعه - از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان، روایت کرده که گفت: رءس الجالوت یهودی مرا ملاقات نمود و گفت: به خدا سوگند که میان من و داود پیغمبر، هفتاد پدر واسطه است و جماعت یهود چون مرا ملاقات می نمایند، تعظیم مرا رعایت می کنند و شما مسلمانان با اینکه در میان فرزند پیغمبرتان و آن رسول ص بیش از یک نفر واسطه نیست او را به شهادت می رسانید؟! سخنان شگفت انگیز سفیر روم از امام زین العابدین روایت است که فرمود: چون سر مطهر امام حسین (ع) را به نزد یزید آوردند، آن ملعون همواره مجلس شراب فراهم می آورد و آن سر انور را در حضور خود می نهاد و به شرابخواری و شادمانی می پرداخت. روزی سفیر قیصر روم که از جمله اشراف و بزرگان آن مرز و بوم بود در آن مجلس حاضر شد و به یزید.

متن عربی: يَدِيهِ وَ يَشْرِبُ عَلَيْهِ. فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَ عَظَمَائِهِمْ، فَقَالَ: يَا مَلِكَ الْعَرَبِ، هَذَا رَأْسُ مَنْ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ: مَا لَكَ وَ لِهَذَا الرَّأْسِ؟ فَقَالَ: إِنِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مُلْكِنَا سَاءَ لَنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ، فَأَعْجِبْتُ أَعْنُ أَخْبِرُهُ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّأْسِ وَ صَاحِبِهِ، حَتَّى يُشَارِكَكَ فِي الْفَرْحِ وَ السُّرُورِ. فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ الرَّومِيُّ: وَ مَنْ أُمَّهُ؟ فَقَالَ: فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: أَفَ لَكَ وَلَدِيكَ، لِي دِينُ أَحْسَنُ مِنْ دِينِكَ، إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ، وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ أَبَاءٌ كَثِيرَةٌ، وَالنَّصَارَى يُعْظِمُونَنِي وَ يَأْخُذُونَ مِنْ تَرَابِ أَعْقَامِي تَبْرُكًا بِي بِأَتْنِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ (ع) وَ أءَأْتُمُنَّ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أَعْمٌ وَاحِدَةٌ، فَأَيُّ دِينٍ دِينُكُمْ؟! ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ: هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنِيْسَةِ الْحَافِرِ؟

ترجمه: گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست؟ یزید گفت: تو را با او چه کار است؟ سفیر گفت: سؤال من به این خاطر است که وقتی به نزد پادشاه خود بر می گردم از همه اموری که دیده ام از من پرسش خواهد کرد، چون ذکر حال این سر را در خدمتش برم در فرح و سرور با تو شریک خواهد بود. یزید لعین گفت: این

سر از آن حسین بن علی بن ابی طالب است . رومی گفت : مادرش کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر رسول خدا ص است . نصرانی گفت : اف بر تو و دین تو باد! دین من از دین تو بهتر است ؛ زیرا پدر من از نبره های حضرت داود (ع) بوده و میان من و داود (ع) پدران بسیاری است و جماعت نصاری مرا بسیار تعظیم میکنند و خاک قدم مرا به تبرک همی گیرند و مشا مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را مقتلو می سازید و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز یک مادر فاصله نیست ؛ پس این چه دینی است که شما دارید؟! بعد از آن . مرد نصرانی گفت : آیا حکایت کنیسه حافر را شنیده ای ؟

متن عربی : فَقَالَ لَهُ: قُلْ حَتَّىٰ أَسْمَعَ. فَقَالَ: إِنَّ بَيْنَ عَمَانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرُهُ سَنَةٌ، لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانُ إِلَّا بَلَدَةٌ وَاحِدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ، طُولُهَا ثَمَانُونَ فَرَسَخًا فِي ثَمَانِينَ فَرَسَخًا، مَا عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ بَلَدَةٌ إِلَّا كَبْرٌ مِنْهَا، وَ مِنْهَا يُحْمَلُ الْكَافُورُ وَالْيَاقُوتُ، إِسْجَارُهُمُ الْعُودُ وَالْعَنْبَرُ، وَ هِيَ فِي أَيْدِي النَّصَارَى ، لَا مَلِكٌ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ، وَ فِي تِلْكَ الْبَلَدَةِ كَنَائِسٌ كَثِيرَةٌ، إِعْظَمُهَا كَنَيْسَةُ تُسَمَّى كَنَيْسَةَ الْحَافِرِ، فِي مِحْرَابِهَا حَقَّةٌ ذَهَبٌ مُعَلَّقَةٌ، فِيهَا حَافِرٌ يَقُولُونَ: أَنَّهُ حَافِرٌ جِمَارٍ كَانَ يَرْكُبُهُ عِيسَى (ع) ، وَ قَدْ زَيْنُوا حَوْلَ الْحَقَّةِ بِالذَّهَبِ وَالذِّيَابِ، يَقْصُدُهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٌ مِنَ النَّصَارَى ، وَ يَطُوفُونَ حَوْلَهَا وَ يَقْبَلُونَهَا وَ يَرْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَهَا، هَذَا شَاءَتْهُمْ وَ دَاءَبُهُمْ بِحَافِرِ جِمَارٍ يَرْعُمُونَ أَنَّهُ حَافِرٌ جِمَارٍ كَانَ يَرْكُبُهُ عِيسَى (ع) نَبِيِّهُمْ، وَ أَنتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، فَلَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ وَ لَا فِي دِينِكُمْ. فَقَالَ يَزِيدُ: إِعْتَلُوا هَذَا النَّصْرَانِي لِيَأْتِيَ بِفَضْحَتِي

ترجمه : یزید گفت : بگو تا بشنوم . نصرانی گفت : بین عمان و چین ، دریایی است که عبور از آن یک سال مسافت است و در وسط آن بجز شهری که طول و عرض آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است ، هیچ آبادانی نیست و بزرگتر از آن شهر در روی زمین ، شهری نیست و از آن شهر کافور و یاقوت به شهرهای دیگری حمل می نمایند و تمام درختان آن عود و عنبر است و آن شهر کاملاً در دست نصاری است و هیچ یک از پادشاهان روی زمین در آن تصرف و دخالتی ندارند. در آن شهر کلیسا بسیار است و بزرگترین کلیسای آن ، کنیسه حافر است که در محراب آن حقه ای از طلا نصب گردیده و در آن معلق و آویزان است و جماعت نصاری را اعتقاد چنان است که در آن حقه ، سم خری است که عیسی (ع) بر آن می گشت و اطراف حقه را با طلا و نقره پارچه حریر زینت داده اند و در هر سالی ، جماعتی از طائفه نصاری همی آیند و بر دور آن طواف می کنند و آن را میبوسند و حاجتهای خود را از خدای می طلبند. این روش و عادت آنهاست در حق سم الاغی که به عقیده ایشان همان الاغ حضرت عیسی (ع) ، بوده اما شما فرزند پیغمبرتان را می کشید و این چنین بی حرمتی می کنید! خداوند خیر و برکت را از میان شما بردارد و دینتان را بر شما مبارک نگرداند! یزید چون این سخن بشنید گفت : رشته عمر این نصرانی را باید برید و او را زنده نگذاشت تا مبادا در مملکت خود مرا رسوا گرداند.

متن عربی : فی بلادِهِ . فَلَمَّا أَحَسَّ النَّصْرَانِي بِذَلِكَ ، قَالَ لَهُ : أَعْرِيْدُ أَعْنَ تَقْتُلْنِي ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : أَعْلَمُ أَعْنِي رَأَيْتَ الْبَارِحَةَ نَبِيْكُمْ فِي الْمَنَامِ يَقُولُ : يَا نَصْرَانِي أَعْتَتْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ كَلَامِهِ ، وَ أَنَا أَعْشَهُدُ أَعْنَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَعْنَ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ . ثُمَّ وَتَبَ إِلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ (ع) ، وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يَقْبَلُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى قُتِلَ - . قَالَ : وَ خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ (ع) يَوْمًا يَمْشِي فِي أَسْوَاقِ دِمَشْقَ ، فَاسْتَقْبَلَهُ الْمِنْهَالُ بْنُ عَمْرٍو ، فَقَالَ : كَيْفَ أَعْمَسَيْتَ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللَّهِ؟ قَالَ : - أَعْمَسَيْتُنَا كَمَا مَثَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ ، يُدَبِّحُونَ أَعْبَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ . يَا مِنْهَالُ أَعْمَسَتِ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَيَّ الْعَجْمَ بِأَعْنَ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ ، وَ أَعْمَسَتْ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَيَّ سَائِرِ

ترجمه : نصرانی گفت : ای یزید! اینک می خواهی مرا به قتل برسانی ؟ یزید: گفت : آری . نصرانی گفت : پس گوش کن تا خواب خود را در این باب بر تو بازگو نمایم . شب گذشته حضرت رسول ص را در خواب دیدم ، به من فرمود: ای نصرانی ! تو از اهل بهشت هستی . من از فرمایش حضرت محمد ص در تعجب شدم و اینک شهادت می دهم که - اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله - . سپس این تازه مسلمان برخاست و سر مطهر امام شهید را بر داشت و به سینه چسباند و پیوسته آن را می بوسید و گریه میکرد تا اینکه به شهادت نائل آمد. فرمایش امام سجاد (ع) به منهل بن عمرو راوی گوید: روزی امام زین العابدین (ع) در بازار شام راه می رفت ، منهل بن عمرو به خدمتش رسید و عرضه داشت : ای پسر رسول خدا! چگونه روز را به شب می آوری ؟ امام سجاد (ع) فرمود: اینک حال ما چون حال بنی اسرائیل است که در دست فرعونیان گرفتار بودند، مردانشان را می کشتند و زنانشان را برای خدمت نگاه می داشتند. ای منهل ! عرب همیشه بر عجم فخر می کرد برای اینکه رسول خدا ص از میان عرب مبعوث گردیده بود و قریش نیز بر جمیع عرب فخر می نمود به جهت اینکه محمد ص قریشی بود و اکنون ما که اهل

متن عربی : الْعَرَبِ بِأَعْنَ مُحَمَّدًا مِنْهَا ، وَ أَعْمَسَيْتُنَا مَعَشَرَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَعْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُونَ ، فَاِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا أَعْمَسَيْتُنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ - . وَ لِلَّهِ دَرٌّ مَهْيَارٍ حَيْثُ يَقُولُ : يُعْظَمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مَنِيرِهِ وَ تَحْتَ أَعْقْدَامِهِمْ أَوْلَادُهُ وَضِعُوا بِأَعَى حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَ فخرُكُمْ أَعْنُكُمْ صَحْبُ لَهُ يُتَّبِعُ وَ دَعَا يَزِيدُ يَوْمًا بَعْلَى بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) وَ عَمْرٍو بْنِ الْحَسَنِ ، وَ كَانَ عَمْرٍو صَغِيرًا يُقَالُ : إِنَّ عَمْرَهُ أَخَذِي عَشْرَةَ سَنَةً . فَقَالَ لَهُ : أَعْتَصَارِعُ هَذَا ، يَعْنِي ابْنَهُ خَالِدًا؟ فَقَالَ لَهُ عَمْرٍو : لَا ، وَ لَكِنْ أَعْطِنِي سَكِينًا وَ أَعْطِهِ سَكِينًا ، ثُمَّ أَعْقَاتِلُهُ . فَقَالَ يَزِيدٌ لَعَنَهُ اللَّهُ : شَنِسْنَةُ أَعْرَفُهَا مِنْ أَعْرَمٍ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ وَ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) : أَعْدُكُرُ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثُ الَّتِي وَعَدْتُكَ بِقَضَائِهَا؟ فَقَالَ لَهُ : تَرْجَمَهُ : بَيْتِ أَنْ يَمِيرَ بِرِيمِ ، بَيْنَ چگونگی حق ما را غضب کرده و مردان ما را شهید کرده و باقی ماندگان را پراکنده ساختند و آواره نمودند، از این حالی که ما راست باید گفت : - انا لله و انا اليه راجعون - . ابن طلوس گوید: خدای پاداش خیر دهد مهبیار دیلمی را که چه نیکو در این مناسبت سروده است : - يعظمون له ... - - ۴۵ - یزید پلید در بعضی از این ایام که اسیران در شام بودند، امام سجاد و عمرو بن حسن را به نزد خود طلبید و در آن موقع عمرو طفل صغیر بود، گویند یازده سال بیشتر

نداشت ، یزید به او گفت : با پسر من کشتی می گیری ؟ عمرو یازده ساله گفت : نه ، ولكن حاضرم خنجری به او بدهی و خنجری به من ، تا با هم بجنگیم ! یزید ضرب المثل معروف عرب را گفت که این عادت طبیعی است که از پدرشان باقی مانده و از مار جز مار متولد نشود. - ۴۶ - سه درخواست امام سجاد علیه السلام از یزید راوی گوید: سپس یزید به امام سجاد علیه السلام گفت : آن سه حاجت را که وعده کرده ام بر آورده سازم بگو.

متن عربی : - اءلأولی : اءن ترینی وجهه سیدی و مولای و اءبى ، اءلأحسین فاء تزود منه و اءنظر الیه و اءودعه. و الثانیة: اءن ترد علینا ما اءخذ منا. و الثالثة: ان کنت عزمتم علی قتلی اءن توجه مع هولاء النسوة من یردھن الی حرم جدھن - . فقال: اءما وجهه اءبیک فلن تراہ اءبدا، و اءما قتلك فقد عفوت عنک، و اءما النساء فلا یردھن الی المدینة غیرک، و اءما ما اءخذ منکم فانی اءعوضکم عنه اءضعاف قیمته. فقال (ع) : - اءما مالک فلا نریده، و هو موفر علیک، و انما طلبت ما اءخذ منا، لان فیہ معزل فاطمة بنت محمد و مقنعتها و قلاذتها و قمیصها - . فامر برد ذلك، و زاد علیه مائة دینار، فاءخذها زین العابدین (ع) و فرقها علی الفقراء و المساکین. ثم امر برزد الاسارى و سبايا البتول الی اءوطانهم بمدینة الرسول. و اءما راءس الحسین (ع) ، فروی اءنه اءعید فذفن بکربلاء مع جسده الشریف، و کان عمل الطائفة علی هذا المعنى المشار الیه. و رويت آثار كثيرة مختلفة غیر ما ذکرناه ترکنا وضعها کیلا ینفسخا شرطناه من اختصار الکتاب.

ترجمه : حضرت علیه السلام فرمود: اول آنکه سر مبارک سید و پدر و مولای من حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به من نشان دهی تا از دیدارش مستفیض شوم ؛ دوم آنکه هر چه اموال ما به غارت برده اند باز گردانی ؛ سوم اینکه اگر عزم کشتن مرا داری شخص امینی را با این زنان روانه دار تا آنان را به حرم جدشان رسول صلی الله علیه و آله برساند. یزید گفت : اما سر پدر را هرگز نخواهی دید و اما کشتن تو، پس از خون تو درگذشتم و زنان را بجز تو، کسی دیگر به مدینه نخواهد رسانید و اما آنچه را که از اموال شما برده اند، من چندین برابر قیمت آن را به عمو می دهم امام سجاد علیه السلام فرمود: مرا در مال تو طمع نیست و هیچ از مال تو نخواهم ؛ بلکه مطلب این است که در میان آن اموال وسیله ریسندگی و گردنبد و مقنعه و جامه جده ام فاطمه علیه السلام وجود داشته که به یغما برده اند. یزید حکم نمود آن اموال را باز گردانند و دو هزار دینار از خود به آن حضرت تقدیم کرد که امام سجاد علیه السلام آن را گرفت و در میان فقرا قسمت نمود سپس یزید امر نمود که اسیران اهل بیت حسین علیه السلام را به سوی مدینه برگردانند. اما سر مطهر حضرت امام ؛ در روایت چنین وارد شده که آن سر انور به سوی کربلا رجوع داده شد و به جسد شریف ملحق گردید و عمل علمای امامیه موافق این قول است ، اگر چه روایات فراوان و مختلفی در این باره وجود دارد که از ذکر آنها خودداری می کنیم تا شرط اختصار در این کتاب رعایت شود.

متن عربی : قَالَ الرَّأْوِي : وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ (ع) وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا إِلَى الْعِرَاقِ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ: مُرُّ بِنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ. فَوَصَلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ، فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِي رَجِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رَجُلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ قَدْ وَرَدُوا لِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ (ع) ، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَ تَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَاللَّطْمِ وَ آءَقَامُوا الْمَاتِمَ الْمُفْرَحَةَ لِلْأَكْبَادِ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ، وَ آءَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ آءَابًا. فَرَوَى عَنْ أَبِي حَبَابِ الْكَلْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْجَصَّاصُونَ قَالُوا: كُنَّا نَخْرُجُ إِلَى الْجَبَانَةِ فِي اللَّيْلِ عِنْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ (ع) ، فَنَسْمَعُ الْجِنَّ يَنُوحُونَ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ آءَبَوَاهُ مِنْ عَلِيَا قُرَيْشٍ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ

ترجمه : ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا راوی گوید: چون زنان و اهل بیت و عیال امام حسین علیه السلام از شام محنت فرجام آهنگ سرزمین خود نمودند و به سرزمین عراق رسیدند، به راهنمای کاروان که ملازم رکاب بود فرمودند: ما را از راه کربلا ببر. پس چون به جایگاه شهداء و دیار غریبان و قتلگاه شهیدان رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم را دیدند که با جمعی از آل رسول صلی الله علیه و آله به زیارتت قبر امام حسین علیه السلام آمده اند و در یک زمان آن بی کسان با جبر و خویشان ، در آن رشک جنان ، ملاقات نمودند و به اتفاق هم به گریه و زاری و ناله و سوگواری پرداختند؛ چنانکه زخم دلها را تازه نمودند و آتش دلهای کباب را به اشک دیده های بی خواب ، سیراب کردند و سینه های تنگ را به ناخن و چنگ خراشیدند. در این هنگام زنان اهل آن وادی بر گرد ایشان فراهم آمدند و چند روزی را در ماتم خانه ، عزاداری نمودند. از ابی حباب کلبی روایت شده که گچکاران به من نقل کردند که شبی به جانب صحرا می رفتیم و از جلوی قتلگاه امام حسین علیه السلام عبور می نمودیم ، که جنیان شعری را می خواندند که معنی اش این است - خاتم انبیاء در مصیبت شهید کربلا خود را به خاک می مالید که آثار فرع و حیرانی برگونه نازنین حضرتش ظاهر است پدر و مادر حسین علیه السلام بزرگان قریش اند و جد او نیز از بهترین اجداد است. -

متن عربی : قَالَ الرَّأْوِي : ثُمَّ أَنْفَصَلُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ. قَالَ بَشِيرُ بْنُ حَدَلَمٍ: فَلَمَّا قَرُبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ (ع) ، فَحَطَّ رَحْلَهُ وَ ضَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ آءَنزَلَ نِسَاءَهُ. وَ قَالَ: - يَا بَشِيرُ، رَجِمَ اللَّهُ آءَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تُقَدِّرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ؟ - . قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنِّي لَشَاعِرٌ. قَالَ: - فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَأَنْعِ آءَبَا عَبْدِ اللَّهِ - . قَالَ بَشِيرُ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَ رَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ، وَ آءَنْشَأْتُ آءَقُولُ: يَا آءَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتِلَ الْحُسَيْنُ فَآءَدَمَعِي مِذْرَارَ آءَلْجِسْمِ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضْرَجٌ وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقِنَاهِ يَدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلَيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) مَعَ عَمَّاتِهِ

ترجمه : راوی گوید: ال رسول صلی الله علیه و آله بعد از ادای وظایف ماتمداری و سوگواری ، از زمین کربلا با هزاران حسرت و ابتلاء به سوی مدینه خاتم انبیاء رو آوردند بشیرین حدلم گوید: چون به حوالی مدینه

رسیدم ، امام سجاد علیه السلام از مرکب فرود آمد و امر فرمود که بارها را از شتران به زیر انداختند و خیمه های حرم را بر پا نمودند و زنان آل عصمت و طهارت را از محمل ما فرود آوردند، آنگاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند که مردی شاعر بود، آیا تو هم بر گفتن شعر توانا هستی؟ بشیر عرضه داشت: من نیز طبع شعری ام گویاست. امام سجاد علیه السلام فرمود: به سوی مدینه رو و به اهل مدینه خیر شهادت ای عبدالله الحسین علیه السلام رت بازگو نما. بشیر گوید: من بر اسب خودم سوار شدم و به سوی مدینه شتافتم و چون به نزدیک مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم فریاد گریه و ناله من بلند شد و این ابیات را انشاء نمودم: - یا اهل ... - ؛ یعنی ای اهل یثرب شما را مجال اقامت در مدینه نمانده؛ زیرا امام حسین علیه السلام را کشتند و اینکه سیلاب اشک از دیدگان روان دارم چگونه توانید در مدینه اسوده باشید درحالی که جسم نازنین فرزند رسول صلی الله علیه و آله بر خاک کربلا افتاده و سر مطهرش بر بالای نیزه رفته است و دشمنان ، شهر به شهر آن سر انور را می گردانند - بعد از آنکه خیر مصیبت جانگداز شهدای کربلا را به اهل مدینه بازگو کردم گفتم: اینک علی بن الحسین علیه السلام رحل

متن عربی: وَ اَعْوَاتِهِ قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ وَ نَزَلُوا بِفِنَائِكُمْ، وَ اِنَّا رَسُوْلُهُ اَلَيْكُمْ اَعْرَفَكُمْ مَكَانَهُ. قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِيْنَةِ مُخَدَّرَةٌ وَ لَا مُحَجَّبَةٌ اِلَّا بَرَزْنَ مِنْ خُدُوْرِهِنَّ مَكْشُوْفَةً شَعُوْرُهُنَّ مُخْمَشَةً وَ جُوْهُهُنَّ ضَارِبَاتٍ خُدُوْدَهُنَّ، يَدْعُوْنَ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُوْر، فَلَمْ اَعْرِ بَاكِيَا وَ لَا بَاكِيَةً اَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَ لَا يَوْمًا اَمَرَ عَلِي الْمُسْلِمِيْنَ مِنْهُ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص. وَ سَمِعْتُ جَارِيَةً تَنُوْحُ عَلَي الْحُسَيْنِ (ع) وَ تَقُوْلُ: نَعِي سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَوْجَعَا فَاَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَفْجَعَا وَ عَيَّنِي جُوْدًا بِالذَّمْوَعِ وَ اسْكَبَا وَجُوْدًا يَدْمَعُ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلَي مَنْ دَهَى عَرْشَ الْجَلِيْلِ فَرَزَعَا وَ اَصْبَحَ الدِّيْنُ وَ الْمَجْدُ اَجْدَعَا عَلَي ابْنِ نَبِيِّ اللّٰهِ وَ ابْنِ وَصِيَّهِ وَ اِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطَ الدَّارِ اَشْسَعَا ثُمَّ قَالَتْ: اَبْهَمَا النَّاعِي جَدَّدَتْ حَزْنَنا

ترجمه: اقامت به ساحت شما انداخته و به حوالی شهرتان منزل ساخته و منم فرستاده آن حضرت به سوی شما که محل اقامت آن حضرتت را به شما نشان دهم، اینک به خدمتش بشتابید! بشیر گفت: وقتی مردم مدینه این خبر جانگداز را شنیدند، کسی از زنان پرده نشین و مخدره اهل یثرب نماند مگر آنکه همه باموی پریشان و صورت خراشان از درون پرده و حجاب بیرون می خرامیدند و در آن حالی سیلی بر صورت خود میزدند و فریاد افغان و واویلا و ناله و اثورا به چرخ اطلس می رسانیدند و هیچ گریه و ناله و سوگواری را مانند آن روز را در عالم سراغ ندارم و همچنین ندیدم روزی را بر جماعت مسلمانان از آن تلخ تر باشد و در آن حال شنیدم که بانویی اظهار افسوس و ناله می نمود و این ابیات را می سرود: - نعی سیدی ناع ناع فاجعا؛ یعنی خبر دهنده، خبر مرگ سید و مولای مرا به من داد و آن خبر مرا به درد و رنجوری افکند؛ ای دو چشم من، از ریختن اشک چشم بخل منماید و بخشش کنی به اشک روان همواره اشک را جاری سازی؛ بر آن کس گریه نماید که مصیبتش به عرش عظیم اثر نمود و عرش را به تزلزل آورد و از صدمه این مصیبت که بر دین رسیده چنان است که پاره ای اعضای دین قطع شده باشد؛ گریه نمابر فرزند رسول خدا صلی الله علیه

و آله و نوردیده علی مرتضی علیه السلام که از شهر و دیار ما به دور افتاده است . سپس ان بانو خطاب بر آورد که ای خبر مرگ آورنده ! غم ما را بر امام حسین علیه السلام تازه نمودی و زخم دل ما را خراشیدی ، آن جراحی

متن عربی : بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) ، وَ حَدَّثَتْ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَدْمَلُ ، فَمَنْ أَعْنَتَ يَرْحَمَكَ اللَّهُ؟ قُلْتُ: أَعْنَا بِشِيرُ بْنُ حَدَلَمٍ وَجَهَنَى مَوْلَايَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ، وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ . قَالَ: فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَ بَادِرُو ، فَضَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ ، فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطُّرُقَ وَالْمَوَاضِعَ ، فَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَ تَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ ، حَتَّى قَرُبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ ، وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَ مَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ ، وَ خَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ ، فَوَضَعَهُ لَهُ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتِمَالَكُ مِنَ الْعَبْرَةِ ، فَأَرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حَنِينِ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يَعْزُونَهُ ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً . فَأَعْوَمَاءَ بِيَدِهِ أَعْنُ اسْكُتُوا ، فَسَكَتَتْ فَوَرَّتْهُمْ . فَقَالَ: - اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ، بَارِيِ الْخَلَائِقِ اَلْجَمْعِينَ ،

ترجمه : که بهبودیش نبود؛ تو کیستی ، خدا بر تو رحمت کناد؟ گفتم : من بشیر حدلم هستم که مولای من زین العابدین فرستاد و اینک در فلان مکان ، خود و اهل حرم ابی عبدالله علیه السلام و زنان ، فرود آمده اند. بشیر گوید: اهل مدینه مرا تنها گذاردند و به سرعت تمام به خدمت امام سجاد علیه السلام شتافتند؛ من نیز تازیانه به اسبم زدم تا به خدمت آن جناب مراجعت نمایم ، وقتی به آنجا رسیدم دیدم ازدحام مردم همه راهها و مکانها را پر نموده ؛ لذا مجبور گشتم از اسب پیاده شدم و پا بر گردنهای مردم گذاردم تا اینکه به نزدیک در خیمه ها رسیدم و آن حضرت در سرا پرده جلال تشریف داشت ، در این هنگام امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت که اشک خود را با آن پاک می کرد و خادم از عقب سر آن جناب کرسی در دست بیامد و آن کرسی را بر روی زمین نهاد و امام سجاد بر بالای آن قرار گرفت و از شدت گریه ، اشک خود را نتوانست نگاه دارد و صدای مرد و زن به گریه و ناله بلند گردید و مردم از هر جانب آن جناب را تعزیت و تسلیت می گفتند و قسمی بود که تمام آن سرزمین یک پارچه صیحه و فریاد گردید! سخنرانی امام سجاد علیه السلام در نزدیک مدینه امام سجاد علیه السلام با دست مبارکش اشاره فرمود تا مردم سکوت نمایند و چون آن خلق عظیم ساکت شدند. امام علیه السلام فرمود: - الحمد لله ... - سپس فرمود: حمد می نمایم

متن عربی : اَلَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى ، وَ قَرَّبَ فَشَهَدَ النَّجْوَى ، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ ، وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ ، وَ اِعْلَمِ الْفَوَاجِعِ ، وَ مَضَاضَةَ اللَّوَاذِعِ ، وَ جَلِيلِ الرَّزْءِ ، وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِمَةَ الْكَاطِبَةَ الْفَادِحَةَ الْجَانِحَةَ . اَللَّهُمَّ اِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ اَبْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ ، وَ ثَلَمَةً فِي الْاِسْلَامِ عَظِيمَةٍ : قَتِيلَ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (ع) وَ عَتْرَتَهُ ، وَ سَبِي نِسَاؤُهُ وَ صَبِيَّتَهُ ، وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ ، وَ هَذِهِ الرَّزِيَّةُ

الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ. اءِيُّهَا النَّاسُ، فَاَيُّ رِجَالَاتٍ مِنْكُمْ يُسِرُّونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! اءَمَّ اءَى فُوَادٍ لَا يَحْزُنُ مِنْ اءَجْلِهِ اءَمَّ اءِيَّةُ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَجَسُّ دَمْعَهَا وَ تَضِنُّ عَنْ اَنِهْمَالِهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَاةُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِاَمْوَاجِهَا، وَالسَّمَاوَاتُ بِاَعْرَاجِهَا، وَ الْاَرْضُ بِاَعْرَاجِهَا، وَ الْاَشْجَارُ بِاَعْصَانِهَا، وَالْحَيْتَانُ وَ لُجَجِ الْبِحَارِ، وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقْرَبُونَ وَ اَهْلُ السَّمَاوَاتِ اءَجْمَعُونَ. اءِيُّهَا النَّاسُ، اءَى قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ؟!

ترجمه : خداوند را بر امور بزرگ و دشوار و مصیبت های روزگار غدار و درد و سوزش داغهای اندوه آور و واقعه عظیم و مصیبت جسیم که اندوهش بیکران و بار محتشش گران و دشواریش از بیخ بر آورنده صبر داغ دیدگان است . ای گروه مردم ! به درستی آن خدایی که سپاسش بر من واجب است ، آزمایش نماید ما را به مصیبت های بزرگ و رخنه های عظیم که در اسلام واقع شد جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام با عترت طاهره اش کشته شدند و زنان حریمش و دختران کریمش اسیر گردیدند و سر انورش را در بالای نیزه در شهرها گردانید و چنین مصیبتی را را دیده روزگار هرگز ندیده است . ای مردم ! چگونه پس از شهادت او، شاد شوید و کدما دل از داغ این درد صبوری تواند نمود؛ چه دیده ای می تواند از ریختن اشک خودداری کند. و در صورتی که آسمانهای هفتگانه که دارای بنایی محکم است ، در شهادت او تاب نیاورده گریستند و دریاها با امواج خود و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماق و اطراف خود و درختان با شاخه هایشان و ماهی ها در دریا و فرشتگان مقرب الهی و همه اهل آسمانها، در این مصیبت عزادار بودند و اشک ریختند! ای مردم ! کدما قلب از صدمه کشته امام حسین علیه السلام از هم نشکافت ؟

متن عربی : اءَمَّ اءَى فُوَادٍ لَا يَحْزِنُ اَلَيْهٍ؟! اءَمَّ اءَى سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ الثُّلْمَةَ اَلَّتِي ثَلِمَتْ فِي الْاِسْلَامِ وَ لَا يُصَمُّ؟! اءِيُّهَا النَّاسُ، اءَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُسْرَدِينَ مَذُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْاِمْصَارِ، كَاءَنَّا اءَوْلَادُ تُرْكٍ اءَوْ كَابِلٍ، مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اءَجْتَرَمْنَاهُ، وَ لَا مَكْرُوهٍ اَرْتَكَبْنَاهُ، وَ لَا ثَلْمَةٍ فِي الْاِسْلَامِ ثَلَمْنَاهَا، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي اَبَائِنَا الْاَوَّلِينَ، اِنْ هَذَا اَلْاَخْتِلَاقُ. وَ اَللّٰهُ، لَوْ اَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِي الْوِصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلٰى مَا فَعَلُوا بِنَا، فَاِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاْجِعُونَ، مِنْ مُصِيبَةٍ مَا اءَعْظَمَهَا وَ اءَوْجَعَهَا وَ اءَفْجَعَهَا وَ اءَكْظَهَا وَ اءَفْظَعَهَا وَ اءَفْدَحَهَا، فَعِنْدَ اللّٰهِ نَحْتَسِبُ فِيْمَا اءَصَابَنَا وَ اءَبْلَغَ بِنَا، اَنَّهُ عَزِيْزٌ ذُو اَنْتِقَامٍ - . قَالَ الرَّاْوِي : فَقَامَ صُوْحَانُ بُنُ صَعْصَعَةَ بُنِ صُوْحَانَ - وَ كَانَ زَمِنَا - فَاعْتَدَرَ اَلَيْهِ صِ بِمَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانِهِ رِجْلَيْهِ، فَاءَجَابَهُ بِقُبُولِ مَعْذِرَتِهِ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِهِ وَ شَكَرَ لَهُ وَ تَرَخَّمَ عَلٰى اءَبِيهِ.

ترجمه : کدما دلی است که فریاد و ناله را فرو گذاشت ؟ کدما گوش خبر وحشت اثر این رخنه که بر اسلام وارد گردید، بشنید و گریه نکرد؟ ای مردم ! صبح طالع ما بدان تیرگی رسید که مطرود و بی اعتبار و دور از بلاد و انصار، شهره هر دیار گردیدیم ، گویا ما از اهالی ترکستان و کابل هستیم ، - که چنین بر خوردی با ما می کنند - بودن آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی به جا آورده یا آنکه رخنه در دین نموده باشیم . همانا چنین رفتار اهانت آمیزی را در گذشتگان سراغ نداریم بلکه این بدعت و جسارت جدیدی است به خدای

یگانه سوگند که چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای وصیت در رعایت حق ما، فرمان جنگ با ما را می داد، زیاده از آنچه به جا آوردند، نمی توانستند ظلمی نمایند؛ - فانه لله ... - آن مصیبتی که عظیم و درد ناک و اندوهش گرانبار است و خارج از اندازه و مقدار و تلخ و ناگوار بوده سپس در آنچه به ما رسید، از مصیبت ها نزد حضرت داور احتساب اجر می دارم و ذخیره آخرت می شمارم ؛ - فانه ... - . راوی گوید: سپس صوحان بن صعصعه بن صوحان که مبتلا به مرض و زمینگیر بود، زبان معذرت گشود و اظهار افسوس بر عدم قدرت بر یاری و نصرتش نمود که از پاها زمینگیر و از تقاعد ناگزیر بوده امام سجاد علیه السلام به حسن جواب عذر او را پذیرفت و به حسن عقیدت خود درباره اش ملاطفت گفت و خدمت ناکرده اش را قبول کرده و بر والدش رحمت نمود.

متن عربی : قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُسٍ جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ: ثُمَّ أَنَّهُ ص رَحَلَ إِلَى الْمَدِينَةِ بِأَهْلِيهِ وَ عِيَالِهِ، وَ نَظَرَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَ رِجَالِهِ، فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَنَوُّحُ بِلِسَانِ أَعْوَالِهَا، وَ تَبُوحُ بِإِعْلَانِ الدُّمُوعِ وَ أَرْسَالِهَا، لِفَقْدِ حُمَاتِهَا وَ رِجَالِهَا، وَ تَنْدُبُ عَلَيْهِمْ نَدْبُ الثَّوَاكِلِ، وَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ، وَ تُهَيِّجُ أَعْزَانَهُ عَلَى مَصَارِعِ قَتْلَاهُ، وَ تُنَادِي لِأَجْلِهِمْ: وَ تَكْلَاهُ، وَ تَقُولُ: يَا قَوْمُ، أَعْذِرُونِي عَلَى النَّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَ سَاعِدُونِي عَلَى الْمُصَابِ الْجَلِيلِ. فَإِنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ أَعْتَدُوا لِإِفْرَاقِهِمْ وَ أَعَجَنُوا إِلَى كَرَمِ أَعْخَالِهِمْ، كَانُوا سُمَامَ لَيْلِي وَ نَهَارِي، وَ أَعْوَارَ ظَلْمِي وَ أَسْحَارِي، وَ أَعْطَابَ شَرَفِي وَ افْتِخَارِي، وَ أَسْبَابَ قُوَّتِي وَ انْتِصَارِي، وَ الْخَلْفَ مِنْ شُمُوسِي وَ أَعْقَامِي .

ترجمه : ورود قافله به مدینه، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - علیهم الرحمة من الرب الروف - چنین گوید: امام سجاد علیه السلام با اهل و عیال از آن منزل کوچ فرمود تا به شهر مدینه رسید و در آن حال به منزلهای بی صاحب مردان عشیره خویش نظر نمود، دید که همه آن خانه های خالیبه زبال حال ، نوحه و ناله بر ساکنان سابق خویش دارند و بر فقدان حمایتگران و مردان خود، سیلاب اشک از دیدگان می بارند و بر مصیبت صاحبان خود همچون زنان داغدار گریان و سوگواری و حال آنان را از مسافران سراغ می گیرند. و آتش حزن و اندوه آن مظلوم را بر مصرع کشتگان خود به هیجان می آوردند و آواز واثکلاه بلند می نمودند. زبان حال منزلهای مدینه گویا از در و دیوار تک تک آن خانه ای خالی چنین آواز بر می خاست : ای مردم ! این نکته بر من نگیرید و عذر مرا بپذیرید در آنکه نوحه و ناله میکنم و در این سوگواری مرا بر ادای حق مصیبت ها، یاری نمایید؛ زیرا این کشتگان که من از فراق ایشان ندبه و گریه می کنم و بر بزرگی اخلاق ایشان سوگواریم ، و مصاحب شب و روزم بودند و چراغ شبانگاهان و مونس سحرگاهانم بودند و ریسمان خیمه شرف و افتخار و اسباب قوت و قدرت من به شمار می آمدند و خورشید و ماه روز گارم بودند.

متن عربی : كَمْ لَيْلَةٍ شَرَدُّوا بِأَكْرَامِهِمْ وَ حَشْتِي، وَ شَيَّدُوا بِأَنْعَامِهِمْ حُرْمَتِي، وَ أَسْمَعُونِي مُنَاجَاةَ أَسْحَارِهِمْ، وَ أَمْتَعُونِي بِإِدْعَاءِ أَسْرَارِهِمْ؟ وَ كَمْ يَوْمٍ عَمَّرُوا رَبْعِي بِمَحَافِلِهِمْ، وَ عَطَّرُوا طَبْعِي بِفَضَائِلِهِمْ، وَ أَعْوَزُوا عُودِي بِمَاءِ

عُهُودِهِمْ وَ اءَذْهَبُوا نُحُوسِي بِنَمَاءِ سَعُودِهِمْ؟ وَ كَمْ غَرَسُوا لِي مِنَ الْمَنَاقِبِ، وَ حَرَسُوا مَحَلِّي مِنَ النَّوَائِبِ؟ وَ كَمْ اءَصْبَحْتُ بِهِمْ اءَتَشَرَّفَ عَلَى الْمَنَازِلِ وَ الْقُصُورِ، وَ اءَمِيسُ فِي ثُوبِ الْجَدَلِ وَالسَّرُورِ؟ وَ كَمْ اءَعَاشُوا فِي شِعَابِي مِنْ اءَمُوتِ الدُّهُورِ. وَ كَمْ اءَنَاشُوا عَلَيَّ اءَعْتَابِي مِنْ رُفَاتِ الْمَحْدُورِ. فَفَصَدْتِي فِيهِمْ سَهْمُ الْجِمَامِ، وَ حَسَدْتِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ الْاَيَامِ، فَاءَصْبَحُوا غُرَبَاءَ بَيْنَ الْاَعْدَاءِ، وَ غَرَضًا لِسِهَامِ الْاَعْتِدَاءِ، وَ اءَصْبَحْتُ الْمَكَارِمُ تَقَطُّعُ بَقَطْعِ اءَنَامِلِهِمْ، وَ الْمَنَاقِبُ تَشْكُو لِفَقْدِ شَمَائِلِهِمْ، وَ الْمَحَاسِنُ تُزُولُ بِزَوَالِ اءَعْضَائِهِمْ وَ الْاِحْكَامُ تُنَوِّحُ لَوْحَشَةِ اءَرْجَائِهِمْ.

ترجمه : چه شبها که وحشت تنهایی من به اکرام آنان نبود شده و بنیان حرمت به انعامشان مستحکم گشته و به نعمتهای دلنواز مناجات سحری سماع محفل مرا زنده می داشتند و سینه مجروحم را به ودایع اسرار نهانی مرهم می گذاشتند؛ چه روزگاری که به محفل انس آنان خانه دلم معمر و مشام طبعم به فضایل ایشان معطر بود و برگ شاخه امیدم به آبیاری دیدارشان خرم و شاداب و خزان نحوست به مساعدت لطفشان نایاب بود؛ بسا شاخه منفعت که در مزرعه آرزویم کشتند و ساحت عزتم را از آفت نوائب در نوشتند؛ چه بسا صبح عیشم که به برکت و جود آنان ، بر روی کاخهای مراد خرامان و در لباس کامرانی شادمان بوده است بسا آرزوها بر نیامده را که چون مردگان ، چشم امید از آن پوشیده و در شکافهای مایوسی خوابیده ، در روزگار زنده نمودند و به مراد دل رسانیدند و چه بسیار بیم ها و خوف ها که چون استخوان پوسیده در آستان خانه وجودم پنهان بوده ، بیرون نمودند. - ۴۷ - زیرا حاصل فقرات بعد این است : - تیر مرگ یاران مرا نشانه خود ساخت و گردش روزگار بر داشتن چنین یارانی که بر من حسد می برد؛ سپس صبح طالع ایشان بر این دمیده که در میان دشمنان ، غریب افتادند و در معرض تاخت و تاراج اعدا قرار گرفتند. امروز مدار بزرگواری که با اشاره سر انگشتان ایشان دایر بود بریده و شخص مناقب از نادیدن رویشان ، زبان شکایت گشوده ، احکام خدا از وحشت تاخیر اجرای آنها، نوحه و گریه سرداده ؛ دریغ

متن عربی : فَيَا لِلَّهِ مِنْ وَرَعٍ اءُرِيقَ دَمُهُ فِي تِلْكَ الْحُرُوبِ وَ كَمَالِ نَكْسِ عِلْمُهُ بِتِلْكَ الْخُطُوبِ. وَ لَيْنِ عُدْمَتِ مُسَاعَدَةِ اءَهْلِ الْمَعْقُولِ، وَ خَذَلْنِي عِنْدَ الْمَصَائِبِ جَهْلُ الْعُقُولِ، فَانَّ لِي مُسْعِدًا مِنَ السُّنَنِ الدَّارِسَةِ وَالْاَعْلَامِ الطَّامِسَةِ، فَانَّهَا تَنْدُبُ كَنْدُبِي وَ تَجِدُ مِثْلَ وَجْدِي وَ كَرْبِي. فَلَوْ سَمِعْتُمْ كَيْفَ يَنْوَحُ عَلَيْهِمْ لِسَانُ حَالِ الصَّلَوَاتِ، وَ يَحْنُ اَلَيْهِمْ اَنْسَانُ الْخَلَوَاتِ، وَ تَشْتَاقُهُمْ طَوِيَّةُ الْمَكَارِمِ، وَ تَرْتَاخُ اَلَيْهِمْ اءَنْدِيَّةُ الْاِكْرَامِ، وَ تَنْكِيهِمْ مَحَارِبُ الْمَسَاجِدِ، وَ تَنَادِيهِمْ مَثَارِبُ الْفَوَائِدِ، لِشَجَاكُمُ سِمَاعُ تِلْكَ الْوَاعِيَةِ النَّازِلَةِ، وَ عَرَفْتُمْ تَقْصِيرَكُمْ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ الشَّامِلَةِ، بَلْ، لَوْ رَأَيْتُمْ وَجْدَتِي وَ اَنْكِسَارِي وَ خَلْوُ مَجَالِسِي وَ اَنَارِي، لَرَأَيْتُمْ مَا يُوجِعُ قَلْبَ الصَّبُورِ وَ يَهَيِّجُ اءَحْزَانَ الصُّدُورِ، وَ لَقَدْ شَمَتَ بِي مَنْ كَانَ يَحْسُدُنِي مِنَ الدِّيَارِ، وَ ظَفَرَتْ بِي اءَكْفُ الْاِحْطَارِ. فَيَا شَوْقَاهُ اَلِي مَنَزِلِ سَكْنُوهُ، وَ مَنَهْلِ اءَقَامُوا

ترجمه : از این شخص ورع که خونس در این جنگها بریخت و افسوس از لشکر کمال که رایتش در این گرفتاریهای بزرگ سرنگون گردید اگر بشر که ارباب عقولند، مرا در این گریه و زاری مساعدت نکنند و یا که

مردم جاهل در این مصیبت تو، یاریم نماید، یاوران من همان تپه های خاکهای کهنه و آثار خانه های ویران شده - که صاحبانشان مرده - . زیرا آنها هم مانند من ندبه دارند و چون من به غم و اندوه صاحبان خود، گرفتارند اگر بشنوید که چگونه نماز به زبان حال در عزای ایشان نوحه دارد و بزرگی طبیعت و کرامت لقای ایشان را مشتاق و بخشش کرم خواهان نشاط دیدارشان است و محرابهای مساجد بر فقدانشان گریان است و حاجات محتاجین به عطاها و فواید ایشان چسان ناله و فریاد کنان است . البته از شنیدن این بانگها و فریادها، گرفتار غم و اندوه می شدید و آگاه بودید که در ادای حق این مصیبت فراگیرنده کوتاهی و تقصیر را مجالی نبوده ، بلکه اگر وحدت حال و شکستگی بال مرا دیده بودید و محفل بی انیس و آثار فقدان هم نشینم را مشاهده می نمودید، البته مطلع می شدید بر داغهای نهانی من که موجب درد دلهای ثبور و هیجان اندوه صدور است . سایر خانه ها بر من حسد برده و شماتت نموده و دست خطرهای گردون بر من ظفر یافت و ستم افزود. بسا مشتاقم به خانه هایی که یاران در آن منزل گزیدند و وادی که در آن آرמידند.

متن عربی : عِنْدَهُ وَاسْتَوْطَنُوهُ، لَيْتَنِي كُنْتُ اَنْسَانًا اَفْدِيهِمْ خَزَّ السُّيُوفِ، وَ اَذْفَعُ عَنْهُمْ خَرَّ الحُتُوفِ، وَاَعْوَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اَهْلِ الشَّنَّانِ، وَ اَعْرُدُ عَنْهُمْ سِهَامِ العُدْوَانِ. وَ هَلَا اِذْ فَاتَنِي شَرَفُ تِلْكَ المُوَاسَاةِ الوَاجِبَةِ، كُنْتُ مَحَلًّا لِضَمِّ جُسُومِهِمِ الشَّاحِبَةِ، وَ اَهْلًا لِحِفْظِ سَمَائِلِهِمْ مِنَ البَلَاءِ، وَ مَصُونًا مِنْ لَوْعَةِ هَذَا الهَجْرِ وَ القَلَاءِ. فَاهُ ثُمَّ آه، لَوْ كُنْتُ مَحْطًا لِتِلْكَ الاجْسَادِ وَ مَحْطًا لِنفُوسِ اَوْلِيَاكَ الاجْوَادِ، لَبَدَلْتُ فِي حِفْظِهَا غَايَةَ المَجْهُودِ، وَ وَقَيْتُ لَهَا بِقَدِيمِ العُجُودِ، وَ قَضَيْتُ لَهَا بَعْضَ الحُقُوقِ الاِوَائِلِ، وَ وَقَيْتُهَا جُهْدِي مِنْ وَقَعِ تِلْكَ الجِنَادِلِ، وَ خَدَمْتُهَا خِدْمَةَ العَبْدِ المُطِيعِ، وَ بَدَلْتُ لَهَا جُهْدَ المُسْتَطِيعِ، وَ فَرَشْتُ لِتِلْكَ الخُدُودِ وَ الاِوْصَالِ فِرَاشَ الاِكْرَامِ وَ الاجْلَالِ، وَ كُنْتُ اَبْلَغُ مُنِيَّتِي مِنْ اَعْتِنَاقِهَا وَ اَنْوَرُ ظَلْمَتِي بِاشْرَاقِهَا. فَيَا سَوْقَاهُ اِلَى تِلْكَ الامَانِي، وَ يَا قَلْقَاهُ لِغَيْبَةِ اَهْلِي وَ سَكَانِي، فَكُلُّ حَنِينٍ يَفْصُرُ عَنْ حَنِينِي، وَ كُلُّ

ترجمه : ای کاش از جنس بشر بودی تا خود را به دم شمشیر داده فدای ایشان نمودی تا خرمن عمر آنان به آتش مرگ نسوختی و از آنان که نیزه بر رویشان کشیدند، جوشش سینه خود را به انتقام فرومی نشانیدم و تیر دشمن را از ایشان بر می گردانیدم و افسوس که چون این شرف مواسات واجب از من فوت گردید. ای کاش آرامگاه آن پیکرهای پاک بودم و اجساد آنها را حفظ می نمودم . آه اگر من منزلگاه این اجساد شهدا بودم ، البته در محافظت آنها نهایت کوشش را می نمودم و عهد قدیم را رعایت کرده بودم و حقوق دیرین را به جا آورده و از افتادن سنگهای گور بردنهای پر از نور آنان ، جلوگیری می کردم و همچون بندگان فرمانبردار خدمت می کردم و به قدر استطاعت خود بذل جهد می نمودم و برای آن گونه های بر خاک افتاده و پاره های بدن که از هم پاشیده ، فرش اکرام و اجلال می گسترانیدم و بهره خویش را از هم آغوشی آنها بر می داشتم و ظلمت کاشانه ام را به اشراق انوارشان منور می ساختم . چه بسیار برای رسیدن به این آرزوها مشتاقم و چسان از نابودی اهل و ساکنان خویش در سوز و گدازم ، به قسمی که هیچ ناله ای به اندازه ناله من نیست و

هیچ دوایی شافی دردم نیست . اینک در شهادت آنان ، پلاس مصیبت در تن کردم و پس از ایشان در لباس اندوه به سر می برم و از شکیبایی خود نا امیدم و چنین

متن عربی : دَوَاءِ غَيْرِهِمْ لَا يَشْفِينِي ، وَ هَا أَنَا قَدْ لَيْسْتُ لِفَقْدِهِمْ أَثْوَابَ الْأَحْزَانِ ، وَ أَعْنَسْتُ مِنْ بَعْدِهِمْ بِجَلْبَابِ الْأَشْجَانِ ، وَ يَيْسْتُ أَعْنُ يَلْمُ بِي التَّجَلُّدُ وَالصَّبْرُ ، وَ قُلْتُ : يَا سَلْوَةَ الْإِيَامِ مَوْعِدِكَ الْحَشْرُ . وَ لَقَدْ أَحْسَنَ ابْنُ قَتَيْبَةَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ قَدْ بَكَى عَلَى الْمَنَازِلِ الْمُشَارِ إِلَيْهَا ، فَقَالَ : مَرَرْتُ عَلَى أَيْبَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ أَرَهَا أَمْثَالَهَا يَوْمَ حَلَّتْ فَلَا يُبْعَدُ اللَّهُ الدِّيَارَ وَ أَاهْلَهَا وَ أَنْ أَعْصَبَتْ مِنْهُمْ بَزْعُمِي تَخَلَّتْ إِلَّا أَنْ قَتَلَى الطَّفَّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَدَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ وَ كَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ أَعْضَحُوا رَزِيئَةً لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزَايَا وَ جَلَّتْ أَلَمٌ تَرَأَى الشَّمْسُ أَعْضَحَتْ مَرِيضَةً لِفَقْدِ حُسَيْنٍ وَالْبِلَادُ أَفْشَعَتْ فَأَسْلُكَ أَيْبَاهَا السَّمْعُ بِهَذِهِ الْمَصَائِبِ مَسْلُكَ الْقُدْوَةِ مِنْ حَمَاهِ الْكِتَابِ .

ترجمه : می گویم : ای مایه تسلی روزگارم ، دیدار ما و تو در روز قیامت خواهد بود. چه نیکو سروده است - ابن قتیبه - آن هنگام که به آن منزلهای بی صاحب نظر انداخته و اشک حسرت از دیدگان جاری ساخته و این اشعار را گفته : - مررت علی ایبات آل محمد... - ؛ یعنی بر خانه های بی صاحب آل رسول ، گذر نمودم دیدم که حال ایشان نه بر منوال آن روزی است که در آن بودند؛ خدا این خانه ما و صاحبانش را از رحمت دور نکند؛ به درستی که مصیبت شهدای کربلا از آل بنی هاشم ، گردن مسلمانان را از بار اندوه خوار و ذلیل نموده که هنوز اثر ذلت در آنها هوید است ؛ بنی هاشم همواره پناهگاه مردم بودند و اکنون داغ مصیبتی بر دلها آنها نشانده شده ، چه مصیبت بزرگی ؛ آیا نمی بینی که خورشید جهان تاب رخساره اش از درد مصیبت حسین علیه السلام ، زرد گشته و خود در تب و تاب است و همچنین شهرها از وحشت این مصیبت ، لرزان و در اضطراب است ؟ ای شنوندگان خبر مصیبت فرزند بتول ، در میدان اندوه چنان قدم استوار دارید که جانشینان رسول صلی الله علیه و آله که حامیان کتاب خدا بودند، استوار می داشتند.

متن عربی : فَقَدْ رَوَى عَنْ مُؤَلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ (ع) وَ هُوَ ذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ الْوَصْفُ إِلَيْهِ - أَيْ أَنَّهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِتِلْكَ الْبَلْوَى ، عَظِيمِ الْبَثِّ وَالشَّكْوَى . فَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ (ع) أَيْ أَنَّهُ قَالَ : - انْ زَيْنَ الْعَابِدِينَ (ع) بَكَى عَلَى آيَاتِهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً ، صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ ، فَإِذَا حَضَرَ الْأَفْطَارُ جَاءَ غَلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَيَقُولُ : كُلْ يَا مَوْلَايَ ، فَيَقُولُ : قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ (ع) جَائِعًا ، قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا ، فَلَا يَزَالُ يُكْرِرُ ذَلِكَ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ وَ يَمْتَرِجُ شَرَابَهُ مِنْهَا ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - . وَ حَدَّثَ مَوْلَى لَهُ أَنَّهُ بَرَزَ إِلَى الصَّخْرَاءِ يَوْمًا ، قَالَ : فَتَبَعَنِي ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ حُسَيْنَةَ ، فَوَقَفْتُ وَ أَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَ بَكَاءَهُ ، وَ أَعْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ : - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدًا وَرِقًا ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصَدِيقًا - . ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ ، وَ أَنْ لِحَيْتَهُ وَ وَجْهَهُ

ترجمه : گریه امام سجاد علیه السلام در فراق شهیدان روایت شده در باره امام سجاد علیه السلام با آن مقام حلم و برد باری که داشت که در وصف نگنجد، بسیار گریه بر پدر بزرگوارش می نمود و بر یاد آن مصیبت ها صاحب شکوی و اندوه عظیم بود؛ چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام مدت چهار سال بر پدر بزرگوار خود گریه نمود و در این مدت چهل سال ، روزها و روزه و شبها به عبادت قیام دشات و چون هنگام افطار می شد، غلام آن حضرت آب و طعام در پیش روی آن جناب حاضر می نمود و از امام می خواست تا از آنها میل فرماید، امام سجاد علیه السلام فرمود: - قتل ابن رسول الله ..-؛ یعنی فرزند رسول خدا را گرسنه شهید نمودند، فرزند پیغمبر را در حالی که عطشان بود شهید کردند. پیوسته این سخن را می گفت تا آن طعام از اشک چشم آن حضرت تر می گردید و آب آشامیدنی نیز با اشک دیدگانش ممزوج می شد و به این حال بود تا اینکه ازار دنیا وفات کرده و با پروردگار ش ملاقات نمود از غلام امام سجاد علیه السلام روایت است که گفت : روزی امام علیه السلام به صحرا تشریف بردند و من نیز به دنبال ایشان رفتم ، دیدم که آن جناب روی سنگ درشتی به سجده رفت و من هم ایستاده گوش دادم صدای گریه و ناله او را می شنیدم و شمردم هزار مرتبه در آن سجده می گفت : - لا اله الا... - ؛ سپس سر مبارک از سجده برداشت در حالی که صورتت و ریش مبارکش از آب چشمانش تر

متن عربی : قَدْ غُمِرَا مِنَ الدُّمُوعِ. فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، إِمَّا أَنْ لِحُزْنِكَ أَعْنُ يَنْقُضِي؟ وَ لِبُكَائِكَ أَعْنُ يَقِلُّ؟ فَقَالَ لِي : - وَ يَحْكُ، أَنْ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا ابْنِ نَبِيٍّ لَهُ اثْنِي عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْتَدَوْبَ ظَهْرُهُ مِنَ النِّعَمِ وَالْهَمِّ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ ابْنُهُ حَى فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ أَعْنَا رَأَيْتُ أَيْبَى وَ أَعْحَى وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَرَعى مَقْتُولِينَ، فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَ يَقِلُّ بُكَائِي؟! - . وَ هَا أَعْنَا أَعْتَمَلُ وَ أَعْشِيرُ إِلَيْهِمْ ص فَأَقُولُ: مَنْ مَخْبِرُ الْمُؤْمِنِينَ بِاتِّزَاحِهِمْ ثَوْبًا مِنَ الْحُزْنِ لَا يَبْلِي وَ يُبْلِيْنَا أَنْ الزَّمَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ يُضْحِكُنَا بِقُرْبِهِمْ صَارَ بِالتَّفْرِيقِ يُبْكِينَا حَالَتُ لِفَقْدَانِهِمْ إِيَّامُنَا فَغَدَتِ سُودًا وَ كَانَتْ بِهِمْ بِيضًا لِيَالِينَا

ترجمه : گردیده بود. عرض کردم : ای سید و مولای من ! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما تمام و گریه تان اندک شود؟ امام سجاد علیه السلام فرمودند: وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهمی علیه السلام ، نبی بن نبی بوده و دوازده پسر داشت ، خداوند یکی از پسرانش را از نظر او غائب گردانید، از اندوه هجران او، موی سرش سفید گشت و از انبوه غم کمرش خم شد و چشمانش از بسیاری گریه ، نایبنا گردید و حال آنکه هنوز فرزندش زنده بود، ولی من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از اهلبیت در برابر چشم خویش ، آن دشمنان کافر کیش ، کشته و بر خاک افکندند؛ پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام اندک شود؟! مؤ لف گوید: من به همین مناسبت به اشعاری تمثیل می جویم و آن آیات را در این جا ذکر می نمایم : - من مخبر... - ؛ یعنی کیست آنکه به شهیدان کربلا خبر رساند که از درود خود لباس حزن و اندوه را به ما پوشانیدند، لباس اندوهی را که هرگز کهنه و پوسیده نمی گردد بلکه او باقی است تا آنکه بدنهای ما را پوساند؛ همان روزگاری

که ما را به قرب و وصال ایشان تاکنون خندان می داشت ، اکنون به سبب فراق آنان ما را گریانید دوری همیشگی ایشان ، روزگار مرا دگرگون و سیاه گردانید، پس از آنکه شپهای تاریک ما را منور ساخته بود.

متن عربی : وَ هَاهُنَا مُنْتَهَى مَا أَعْرَدْنَا، وَ مَنْ وَقَفَ عَلَى تَرْتِيبِهِ وَرَسْمِهِ مَعَ اخْتِصَارِهِ وَ صِغَرِ حَجْمِهِ عُرِفَ تَمِيْزُهُ عَلَى اَبْنَاءِ جَنَسِهِ وَ فُهِمَ فَضِيْلَتُهُ فِي نَفْسِهِ. وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ صَلَاتُهُ وَ سَلَامُهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ.

مؤلف گوید: در این جا نوشته ما به پایان می رسد و هر کس از مطالعه کنندگان با دقت و امان نظر آن را ملاحظه نماید خواهد دانست که به انحصار و صغر حجم چگونه بر امثال خود امتیاز و رجحان دارد. مترجم گوید: اگر چه در اول ترجمه به عرض اخوان رسانید که ترجمه این کتاب شریف در اندک زمانی ختم گردید و لکن چون در ایام ماه مبارک رمضان سال ۱۳۲۱ هـ ق بنای طبع گردید، تفسیر از اسلوب اول به نظر قاصر ارجح آمد فلهدا با کمال جهد و کوشش متصدی اعراب و تصحیح لغات و تعلیق بعضی حواشی مفیده و تلیق متن با ترجمه گردیدم و اشهد بالله کمال زحمت و مشقت در این باب اتفاق افتاده بخصوص در تصحیح و ماخذلغات و از جمله ، مشقت فوق العاده آنکه در مقابله نمودن یک جز و از اول کتاب فی الجمله تسامح گردید، چون این احقر مطلع گردیدم زحمت را بر خود قرار دادم که تمام جزو اول را مرور نموده و کاملاً تصحیح نمایم . امید از اخلاق کریمه اهل کمال و ارباب فضل آن است که بر لغزشها و خطایای واقفه ذیل عفو ببوشانند که هیچ انسانی از خطا محفوظ نیست . ۲۵ ماه ذی الحجّه الحرام ، سال ۱۳۲۱ هـ . ق الا حقر القاصر: ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی ، محمد طاهر عفی الله عن جرائمهما اللهم اغفرلی و لمن له علی حق من المومنین .

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش این شهر آشوب به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد گفت که به این شادم بعد از آنکه مرا شهید خواهی کرد، از گندم عراق بسیاری نخواهی خورد، آن ملعون از روی استهزا گفت که : اگر گندم نباشد جو نیز خوب است ، پس چنان شد که حضرت فرموده بود، و امارت ری به او نرسید، و بر دست مختار کشته شد. ایضا روایت کرده است که بویهای خوشی که از انبار حضرت غارت کردند همه خون شد، و گیاهها که برده بودند همه آتش در آن افتاد. و به روایت دیگر: از آن بوی خوش هر که استعمال کرد از مرد وزن البته پیس شد. ایضا این شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت سید الشهداء علیه السلام در صحرای کربلا تشنه شد، خود را به کنار فرات رسانید و آب برگرفت که بیاشامد، ملعونی تیری به جانب آن جناب انداخت که بر دهان مبارکش نشست ، حضرت فرمود: خدا هرگز تو را سیراب نگرداند، پس آن ملعون تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا آنکه خود را به شط فرات افکند، و چندان آب آشامید که به آتش جهنم واصل گردید. ایضا روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام از آن کافر جفا کار آب طلبید، بدبختی در میان آنها ندا کرد که : یا حسین ! یک قطره از آب فرات نهوایی چشید تا آنکه تشنه بمیری یا به حکم ابن زیاد در آبی ، حضرت فرمود: خداوندا، او را از تشنگی بکش و هرگز او را میامرز، پس آن ملعون پیوسته العطش فریاد می کرد، و هر چند آب می آشامید سیراب نمی شد تا آنکه ترکید و به جهنم واصل شد. و بعضی گفته اند که آن ملعون عبدالله بن حصین ازدی بود، و بعضی گفته اند که : حمید بن مسلم بود. ایضا روایت کرده اند که ولدالنائی از قبیله - دارم - تیر به جانب آن حضرت افکند، بر حنکش آمد، و حضرت آن خون را می گرفت و به جانب آسمان می ریخت ، پس آن ملعون به بلائی مبتلا شد که از سرما و گرما فریاد می کرد، و آتشی از شکمش شعله می کشید و پشتش از سرما می لرزید، و در پشت سرش بخاری روشن می کرد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد، تا آنکه شکمش پاره شد و به جهنم واصل شد. ابن بابویه و شیخ طوسی به سانید بسیار روایت کرده اند از یعقوب بن سلیمان که گفت : در ایام حجاج چون گرسنگی بر ما غالب شد، با چند نفر از کوفه بیرون آمدیم تا آنکه به کربلا رسیدیم و موضعی نیافتیم که ساکن شویم ، ناگاه خانه ای به نظر ما در آمد در کنار فرات که از چوب علف ساخته بودند، رفتیم و شب در آنجا قرار گرفتیم ، ناگاه مرد غریبی آمد و گفت : دستوری دهید که امشب با شما به سر آوردم که غریبم و از راه مانده ام ، ما او را رخصت دادیم و داخل شد چون آفتاب غروب کرد و چراغ افروختیم به روغن نفت و نشستیم به صحبت داشتن ، پس صحبت منتهی شد به ذکر جناب امام حسین علیه السلام و شهادت او، و گفتیم که : هیچکس در آن صحرا نبود که به بلائی مبتلا نشد، پس آن مرد غریب گفت که : من از آنها بودم که در آن جنگ بودند و تا حال بلائی به من نرسیده است ، و مدار شیعیان به دروغ است ، چون ما آن سخن را از او شنیدیم ترسیدیم و از گفته خود پشیمان شدیم ، در آن حالت نور چراغ کم شد، آن بی نور دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند، همین که دست را نزدیک چراغ رسانید، آتش

در دستش مشتعل گردید، چون خواست که آن آتش را فرو نشاند آتش در ریش نحسش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید، پس خود را در آب فرات افکند، چون سر به آب فرو می برد، آتش در بالای آب حرکت میکرد و منتظر او می بود تا سر بیرون می آورد، چون سر بیرون می آورد، در بدنش می افتاد، و پیوسته بر این حال بود تا به آتش جهنم واصل گردید. ایضا ابن بابویه به سند معتبر از قاسم بن اصبح روایت کرده است که گفت: مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد به قتال امام حسین علیه السلام رفته بود، به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود، و پیش از آن در نهایت خوشرویی و سفیدی بود، من به او گفتم که: از بس که روی تو متغیر شده است نزدیک بود که من تو را نشناسم، گفت: من مرد سفید روئی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردم که اثر کثرت عبادت از پیشانی او ظاهر بود، و سر او را آورده ام. راوی گفت: که دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار در پیش زین آویخته بود که بر زانوهای اسب می خورد، من با پدر خود گفتم که: کاش این سر را اندکی بلندتر می بست که اینقدر اسب به آن خفت نرساند، پدرم گفت: ای فرزند! بلائی که صاحب این سر بر او می آورد زیاد از خفتی است که او به این سر می رساند، زیرا که او به من نقل کرد که از روزی که او را شهید کرده ام تا حال هر شب که به خواب می روم به نزدیک من می آید و می گوید که بیا، و مرا بسوی جهنم می برد و در جهنم می اندازد، و تا صبح عذاب می کشم، پس من از همسایگان او شنیدم که: از صدای فریاد او ما شبها به خواب نمی توانیم رفت؛ پس من به نزد زن او رفتم و حقیقت این حال را از او پرسیدم گفت: آن خسران مال خود را رسوا کرده است، و چنین است گفته است. ایضا از عمار بن عمیر روایت کرده است که چون سر عبیدالله بن زیاد را با سرهای اصحاب او به کوفه آوردند من به تماشای آن سرها رفتم چون رسیدم، مردم می گفتند که: آمد آمد، ناگاه دیدم ماری آمد و در میان آن سرها گردید تا سر ابن زیاد را پیدا کرد و در یک سوراخ بینی او رفت و بیرون آمد و در سوراخ بینی دیگرش رفت، و پیوسته چنین می کرد. ابن شهر آشوب و دیگران از کتب معتبره روایت کرده اند که دستهای ابجر بن کعب که بعضی از جامه های حضرت امام حسین علیه السلام را کنده بود، در تابستان مانند دو چوب خشک می شد و در زمستان خون از دستهای آن ملعون می ریخت؛ و جابر بن زید عمومه آن حضرت را برداشت، چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه شد؛ و جامه دیگری را جعوبه بن حویه برداشت، چون پوشید، در ساعت به برص مبتلا شد؛ و بحیرین عمرو جامه دیگر را برداشت و پوشید، در ساعت زمین گیر شد. ایضا از ابن حاشر روایت کرده است که گفت: مردی از آن ملاعین که به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند، چون به نزد ما برگشت، از اموال آن حضرت شتری و قدری زعفران آورد، چون آن زعفران را می کوبیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ و زنش به بر خود مالید، در همان ساعت پیس شد؛ چون آن شتر را ذبح کردند، به هر عضو از آن شتر که کارد می رسانیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ چون آن را پاره کردند، آتش از پاره های آن مشتعل بود؛ چون در دیگ افکندند، آتش از آن مشتعل گردید؛ چون از دیگ بیرون آوردند، از جدوار تلختر بود و دیگری از حاضران آن معرکه به آن حضرت ناسزائی گفت، از دو شهاب آمد و دیده های او را کور کرد. سدی ابن طاووس و ابن شهر آشوب و دیگران از عبدالله بن زباج

قاضی روایت کرده اند که گفت: مرد نابینائی را دیدم از سبب کوری از او سؤال کردم، گفت: من از آنها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم، و با نه نفر رفیق بودم، اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نزدم و تیری نینداختم، چون آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خوابیدم، در خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت: بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را می طلبد، گفتم: مرا به او چکار است؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد، ناگاه دیدم که حضرت در صحرائی نشسته است محزون و غمگین، و جامه را از دستهای خود بالا زده است، و حربه ای به دست مبارک خود گرفته است، و نطعی در پیش آن حضرت افکنده اند، و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد، و آن نه نفر که رفیق من بودند ایشان را به قتل می رساند، و آن شمشیر را به هر یک از ایشان که می زند آتش در او می افتد و می سوزد، و باز زنده می شود و بار دیگر ایشان را به قتل می رساند. من چون آن حالت را مشاهده کردم، به دو زانو در آمدم و گفتم: السلام علیک یا رسول الله، جواب سلام من نگفت و ساعتی سر در زیر افکند و گفت: ای دشمن خدا، هتک حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی، گفتم: یا رسول الله شمشیری نزدم و نیزه به کار نبردم و تیر نینداختم، حضرت فرمود: راست گفתי، ولیکن در میان لشکر آنها بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد کردی، نزدیک من بیا، چون نزدیک رفتم دیدم طشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته است، پس فرمود: این خون فرزند من حسین است، و از آن خون دو میل در دیده های من کشید، چون بیدار شدم نابینا بودم. در بعضی از کتب معتبره از دربان ابن زیاد روایت کرده اند که گفت: از عقب آن ملعون داخل قصر او شدم، آتشی در روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو به سوی من گردانید و گفت: دیدی؟ گفتم: بلی، گفت: به دیگری نقل مکن. ایضا از کعب الاحبار نقل کرده اند که در زمان عمر از کتب متقدمه نقل می کرد و قایمی را که در این امت واقع خواهد شد و فتنه هائی که حادث خواهد گردید، پس گفت: از همه فتنه ها عظیم تر و از همه مصیبتها شدیدتر، قتل سید شهدا حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، و این است فسادی که حق تعالی در قرآن یاد کرده است که - *ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس* - و اول فسادهای عالم، کشتن هایبل بود، و آخر فسادها کشتن آن حضرت است، و در روز شهادت آن حضرت درهای آسمان را خواهند گشود و از آسمانها بر آن حضرت خون خواهند گریست، چون ببینید که سرخی در جانب آسمان بلند شد بدانید که او شهید شده است. ۱۶۷ گفتند: ای کعب چرا اسمان بر کشتن پیغمبران نگریست و بر کشتن آن حضرت می گرید؟! گفت: وای بر شما! کشتن حسین امری است عظیم، و او فرزند برگزیده سید المرسلین است و پاره تن آن حضرت است، و از آب دهان او تربیت یافته است، و او را علانیه به جور و ستم و عدوان خواهند کشت و وصیت جد او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در حق او رعایت نخواهند کرد سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که جان کعب در دست اوست که بر او خواهند گریست گروهی از ملائکه آسمانهای هفت گانه که تا قیامت گریه ایشان منقطع نخواهد شد، و آن بقعه که در آن مدفون می شد بهترین بقعه هاست، و هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه به زیارت آن بقعه رفته است و

بر مصیبت آن حضرت گریسته است ، و هر روز فوجهای ملائکه و جنیان به زیارت آن مکان شریف می روند، چون شب جمعه می شود، نود هزار ملک در آنجا نازل می شوند و بر آن امام مظلوم می گریند و فضایل او را ذکر می کنند، و در آسمان او را - حسین مذبوح - می گویند و در زمین او را - ابو عبدالله مقتول - می گویند و در دریاها او را فرزند منور مظلوم می نامند، و در روز شهادت آن حضرت آفتاب خواهد گرفت ، در شب آن ، ماه خواهد گرفت ، و تا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود، و آسمان خواهد گریست ، و کوهها از هم خواهد پاشید، و دریاها به خروش خواهند آمد، و اگر باقیمانده ذریت او و جمعی از شیعیان او بر روی زمین نمی بودند، هر آینه خدا آتش از آسمان بر مردم می بارید. پس کعب گفت : ای گروه تعجب نکنید از آنچه من در باب حسین می گویم ، به خدا سوگند که حق تعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر آنکه برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد، و هر بنده ای که مخلوق شده و می شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم علیه السلام عرضه کرد، و احوال ایشان و اختلافات و منازعات ایشان را برای دنیا بر آن حضرت ظاهر گردانید پس آدم گفت : پروردگارا در امت آخر الزمان که بهترین امتهایند چرا اینقدر اختلاف به هم رسیده است ؟ حق تعالی فرمود: ای آدم چون ایشان اختلاف کردند، دلهای ایشان مختلف گردید، و ایشان فسادی در زمین خواهند کرد مانند فساد کشتن هابیل ، و خواهند کشت جگر گوشه حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس حق تعالی واقعه کربلا را به آدم نمود، و قاتلان آن حضرت را روسیاه مشاهده کرد، پس آدم علیه السلام گریست و گفت : خداوندا تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید خواهند کرد. ایضا از سعید بن مسیب روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، در سال دیگر من متوجه حج شدم که به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شدم ، پس روزی بر در کعبه طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که دستهای او بریده بود و روی او مانند شب تار سیاه و تیره بود، به پرده کعبه چسبیده بود و می گفت : خداوندا به حق این خانه که گناه مرا بیامرزد، و می دانم که نخواهی آمرزید؛ من گفتم : وای بر تو چه گناه کرده ای که نین نا امید از رحمت خدا گردیده ای ؟ گفت : من جمال امام حسین علیه السلام بودم در هنگامی که متوجه کربلا گردید، چون آن حضرت را شهید کردند، پنهان شدم که بعضی از جامه های آن حضرت را برابیم ، و در کار برهنه کردن حضرت بودم . در شب ناگاه شنیدم که خروش عظیم از آن صحرا بلند شد، و صدای گریه و نوحه بسیار شنیدم و کسی را نمی دیدم ، و در میان آنها صدائی می شنیدم که می گفت : ای فرزند شهید من ، وای حسین غریب من ، تو را کشتند و حق تو را نشناختند و آب را از تو منع کردند، از استماع این اصوات موحشه ، مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتگان افکندم ، و در آن حال مشاهده کردم سه مرد و یک زن را که ایستاده اند و بر درو ایشان ملائکه بسیار احاطه کرده اند، یکی از ایشان می گوید که : ای فرزند بزرگوار وای حسین مقتول به سیف اشرا، فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو. ناگاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام نشست و گفت : لبیک یا جداه و یا رسول الله و یا ابتاه و یا امیر المؤمنین و یا امه یا فاطمه الزهرا و یا اخاه ، ای برادر مقتول به زهر جانگداز، بر شما باد از من سلام ، پس فرمود: یا جداه کشتند مردان ما را، یا

جداه اسیر کردند زنان ما را، یا جداه غارت کردند اموال ما را، یا جداه کشتند اطفال ما را، ناگاه دیدم که همه خروش بر آوردند و گریستند، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام از همه بیشتر می گریست . پس حضرت فاطمه علیه السلام گفت : ای پدر بزرگوار ببین که چکار کردند با این نور دیده من این امت جفا کار، ای پدر مرا رخصت بده که خون فرزند خود را بر سر و روی خود بمالم ، چون خدا را ملاقات کنم با خون او الوده باشم ، پس همه بزرگواران خون آن حضرت را برداشتند و بر سر و روی خود مالیدند، پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که : فدای تو شوم ای حسن که تو را سر بریده می بینم و در خون خود غلطیده می بینم ، ای فرزند گرامی ، که جامه های تو را کند؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که : ای جد بزرگوار شترداری که با من بود و با او نیکبهای بسیا کرده بودمم ، او به جزای آن نیکبها مرا عریان کرد! پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد من آمد و گفت : از خدا اندیشه نکردی و از من شرم نکردی که جگر گوشه مرا عریان کردی ، خدا روی تو را سیاه کند در دنیا و آخرت و دستهای تو را قطع کند، پس در همان ساعت روی من سیاه شده و دستهای من افتاد، و برای این دعا می کنم و می دانم که نفرین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رد نمی شود، و من آمرزیده نخواهم شد. ایضا روایت کرده است که مرد خدادی - آهنگری - در کوفه بود، چون لشکر عمر بن سعد به جنگ سید الشهداء می رفتند، از آهن بسیاری برداشت و با لشکر ایشان رفت ، و نیزه های ایشان را درستت می کرد و میخ های خیمه های ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح می کرد، آن حداد گفت : من نوزده روز با ایشان بودم و اعانت ایشان می نمودم تا آنکه آن حضرت را شهید کردند. چون برگشتم شبی در خانه خود خوابیده بودن ، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم از تشنی زبانهایشان آویخته است و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده است و من از شده عطش و حرارت مدهوش بودم ، ناگاه دیدم که سواره ای پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال ، و چندین هزار پیغمبران و اوصیای ایشان و صدیقان و شهیدان در خدمت او می آمدند، و جمیع محشر از نور خورشید جمال اومنور گردیده ، و به سرعت گذشت ، بعد از ساعتی سوار دیگر پیدا شد مانند ماه تابان ، عرصه قیامت را به نور جمال خود روشن کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انتساب او می آمدند، و هر حکمی می فرمود اطاعت می کردند چون به نزدیک من رسید، عنان مرکب کشید و فرمود: بگیرید این را. ناگاه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم کتف م جدا شد، گفتم : به حق آن کی که تو را به بردن من مامور گردانید تو را سوگند میدهم که بگوئی او کیست ؟ گفت : احمد مختار بود، گفتم : آنا که بر درو او بودند چه جماعت بودند؟ گفت : پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان ن گفتم : شما چه جماعتید که بر دور این مرد بر آمده اید و هر چه می فرماید اطاعت می کنید گفت ما ملائکه پروردگار عالمیانییم و ما را در فرمان او کرده است ، گفتم : مرا چرا فرمود بگیرید؟ گفت : حال تو مانند حال آن جماعت است چون نظر کردم عمر بن سعد را دیدم با لشکری که همراه بودند، و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گردن عمر بود و آتش از دیده ها و گوشهای او شعله می کشید ن و جمعی دیگر که با او بودند پاره ای در زنجیرهای آتش بودند، و پاره ای غلهای آتش در

گردد داشتند، و بعضی مانند من ملائکه به بازوهای ایشان چسبیده بودند. چون پاره ای راه ما را بردند، دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کرسی رفیعی نشسته است و دو مرد نورانی در جانب راست او ایستاده اند، از ملک پرسیدم که: این دو مرد کیستند؟ گفت: یکی نوح علیه السلام است و دیگری ابراهیم علیه السلام، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: چه کردی یا علی؟ فرمود: احدی از قاتلان حسین را نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کردم و به خدمت تو آوردم، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیاورید ایشان را. چون ایشان را نزدیک بردند، حضرت از هر یک از ایشان سؤال می کرد که چه کردی با فرزند من حسین و می گریست، و همه اهل محشر از گره او می گریستند، پس یکی از ایشان می گفتم که: من آب بر روی او بستم، و دیگری می گفت: من تیر به سوی او افکندم، و دیگری می گفت: من سر او را جدا کردم، و دیگری می گفت: من فرزند او را شهید کردم، پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد: ای فرزندان غریب بی یاور من، ای اهل بیت مطهر من، بعد از من با شما چنین کردند؟ پس خطاب کرد به پیغمبران که: ای پدر م آدم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم، ببینید که چگونه امت من با ذریت من سلوک کرده اند؟ پس خروش از انبیا و اوصیا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زبانه جهنم را که: بکشید ایشان را به سوی جهنم، پس یک یک ایشان را می کشیدند به سوی جهنم می بردند، تا آنکه مردی را آوردند، حضرت از او پرسید که: تو چه کردی؟ گفت: من تیری و نیزه ای نینداختم و شمشیری نزد من نجا بودم، و با آن اشرار همراه بودم، روزی عمود خیمه حصین بن نمیر شکست و آن را اصلاح کردم، حضرت فرمود: آخر نه در آن لشکر داخل بوده ای، و سیاهی لشکر ایشان را زیاده کرده ای، و قاتلان فرزندان مرا یاری کرده ای، ببرید او را به سوی جهنم، پس اهل محشر فریاد بر آوردند که: حکمی نیست امروز مگر برای خدا و رسول خدا و وصی او. چون مرا پیش بردند و احوال خود را گفتم، همان جواب را به من فرمود و امر کرد مرا به سوی آتش برند، پس از دهشت آن حال بیدار شدم و زبان من و نصف بدن من خشک شده بود، و همه کس از من بیزار می گشته اند و مرا لعنت می کنند، و به بدترین احوال گذارند تا به جهنم واصل شد. در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت شیخ طوسی به سند معتبر از منتهال بن عمرو روایت کرده است که گفت: در بعضی از سنوات بعد از مراجعت از سفر حج به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم، حضرت فرمود: ای منتهال چه شد حرمه بن کاهل اسدی؟ گفتم: او را در کوفه زنده گذاشتم، پس حضرت دست مبارک به دعا برداشت و مکرر فرمود: خداوندا به او بچشان گرمی آهن و آتش را، منتهال گفت: چون به کوفه برگشتم دیدم مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرده است، و با من صداقت و محبتی داشت، بعد از چند روز که از دیدنی های مردم فارغ شدم، و به دیدن او رفتم، وقتی رسیدم که او از خانه بیرون می آمد، چون نظرش بر من افتاد گفت: ای منتهال! چرا دیر به نزد ما آمدی، و ما رامبارک باد نگفتی، و با ما شریک نگردیدی در این امر؟ گفتم ایها الامیر من در این شهر نبودم و در این چند روز از سفر حج مراجعت نمودم، پس با او سخن می گفتم و می رفتم تا به کناسه کوفه رسیدیم، در آنجا عنان کشید و ایستاد و چنان یافتم

که انتظاری می برد، ناگاه دیدم که جماعتی می آیند، چون به نزدیک او رسیدند گفتند: ایها الامیر بشارت باد ترا که حرمه بن کاهل را گرفتیم . چون اندک زمانی گذشت ، آن ملعون را بر آوردند، مختار گفت : الحمدلله که تو به دست ما آمدی ، پس گفت : جلادان را بطلبید، و حکم کرد دستهای و پاهای او را بریدند، و فرمود: پشته های نی آوردند و آتش بر آنها زدند، و امر کرد که او را در میان آتش انداختند، چون آتش در او گرفت من گفتم : سبحان الله ، مختار گفت : تسبیح خدا در همه وقت نیکوست اما در این وقت چرا تسبیح گفتمی ؟ گفتم : تسبیح من برای ان بود که در این سفر به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم و احوال این ملعون را از من پرسیدند، چون گفتم که او را زنده گذاشتم ، دست به دعا برداشت و نفرین کرد او را که حق تعالی حرارت آهن و حرارت آتش را به او بچشاند، و امروز اثر استجابت دعای آن حضرت را مشاهده کردم . پس مختار مرا سوگند داد که م تو شنیدی از آن حضرت این را؟ من سوگند یادکردم و بعد از نماز به سجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و سوار شد چون دید که آن ملعون سوخته بود، برگشت و من همواره او روانه شدم تا آنکه به در خانه من رسید، گفتم : ایها الامیر اگر مرا مشرف کنی و به خان من فرود آئی و از طعام من تناول نمائی ، موجب فخر من خواهد بود، گفت : ای منهال تو مرا خبر می دهی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام چهار دعا کرده است ، و خدا آنها را بر دست من مستجاب کرده است ، و مرا تکلیف می کنی که فرود آیم و طعام بخورم ، و امروز برای شکر این نعمت روز ندارم ؟ و حرمه همان ملعون است که سر امام حسین علیه السلام را برای ابن زیاد برد و عبدالله رضیع را با جمعی از شهدا شهید کرد، بعضی گفته اند که : او سر مبارک حضرت را جدا کرد، ایضا روایت کرده است که مختار بن ابی عیبده در شب چهارشنبه شانزدهم ربیع الاخر سال شصت و شش از هجرت خروج کرد، و مردم با او بیعت کردند به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نماید، و طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام و خونهای اهل بیت و اصحاب آن حضرت را، و دفع ضرر از شیعیان و بیچارگان بکند، و مؤمنان را حمایت نماید ن در آن وقت عبدالله بن مطیع از جانب عبدالله بن زبیر در کوفه والی بود، پس مختار بر او خروج کرد و لشکر او را گریزاند و از کوفه بیرون کرد، و در کوفه ماند تا محرم سال شصت و هفت ، و عبدالله بن زیاد در آن وقت حاکم ولایت جزیره بود، مختار لشکر خود را برداشت و متوجه دفع او شد، و ابراهیم پسر مالک اشتر را سپهسالار لشکر کرد، و ابو عبدالله جدلی و ابو عماره کیسان را همراه آن لشکر کرد، پس ابراهیم در روز شنبه هفتم ماه محرم از کوفه بیرون رفت با دو هزار کس از قبیله مذحج و اسد، و دو هزار کس از قبیله تمیم و همدان ، و هزار و پانصد کس از قبیله کنده و ربیع ، و دو هزار از قبیله حمرا - و به روایت دیگر هشت هزار کس از قبیله حمرا - و چهار هزار کس از قبایل دیگر با او بیرون رفتند چون ابراهیم بیرون می رفت ، مختار پیاده به مشایعت او بیرون آمد، ابراهیم گفت : سوار شتر شو خدا تو را رحمت کند، مختار گفت : می خواهم ثواب من زیاده باشد در مشایعت تو و می خواهم که قدمهای من گرد آلود شود در نصرع و یار یال محمد، پس وداع کردند یکدیگر را و مختار برگشت ، پس ابراهیم رفت تا به مدائن فرود آمد، چون خبر به مختار رسید که ابراهیم از مدائن روانه شده از کوفه بیرون آمد تا آنه در مدائن نزول کرد.

چون ابراهیم به موث لرسیدند ن ابن زیاد لعین با لشکر بسیار متوجه موصل شد و در چهار فرسخی لشکر او فرود آمد، چون هر دو لشکر برابر یکدیگر صف کشیدند، ابراهیم در میان لشکر خود ندا کرد که: ای اهل حق، وای یاوران دین خدا این پس زیاد است کشنده حسین بن علی و اهل بیت او، و اینک به پای خود به نزد شما آمده است با لشکرهای خود که لشکر شیطان است، پس مقاتله کنید با ایشان به نیت درست و صبر کنید و ثابت قدم باشید در جهاد ایشان، شاید حق تعالی آن لعین را به دست شما به قتل رساند و حزن و اندوه سینه های مؤمنان را به راحت مبدل گرداند، پس هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند، و اهل عراق فریاد میکردند: ای طلب کنندگان خون حسین، پس جمعی از لشکر ابراهیم برگشتند و نزدیک شد که منهزم گردند، ابراهیم ایشان را ندا کرد که: ای یاوران خدا صبر کنید بر جهاد دشمنان خدا، پس برگشتند و عبدالله بن یسار گفت: من شنیدم از امیر المومنین که می فرمود: ما ملاقات خواهیم کرد لشکر شام را در نهری که آن را خازر میگویند و ایشان ما را خواهند گریزانید به مرتبه ای که از نصرت مایوس خواهیم شد، و بعد از آن بر خواهیم گشت و بر ایشان غالب خواهیم شد و امیر ایشان را خواهیم کشتن پس صبر کنید شما بر ایشان غالب خواهید گردید. پس ابراهیم خود بر میمنه لشکر تاختن و سایر لشکر به جرات او جرات کردند و آن ملاعین را منهزم ساختند، از پی ایشان رفتند و ایشان را می کشتند و می انداختند، چون چنگ بر طرف شد، معلوم شد که عبید الله بن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بین ذل الکلاع و ابن خوشب و غالب باهلی و عبدالله ایاس سلمی و ابوالاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون به جهنم واصل شده بودند. چون از جنگ فارغ شدند، ابراهیم به اصحاب خود گفت که بعد از هزیمت لشکر مخالف، من دیدم طایفه ای را که ایستاده بودند و مقاتله می کردند، و من رو به ایشان رفتم و در برابر من مردی آمد و بر استری سوار بود و مردم را تحریص بر قتال می کرد، و هر که نزدیک او می رفت او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد، قصد من کرد، من مبادرت کردم و ضربتی بر دست او زدم و دستش را جدا کردم، از استر گردید بر کنار افتاد، پس پای او را جدا کردم، و از او بوی مشک ساطع بود، گمان دارم که آن پسر زیاد لعین بود، بورید و او را طلب کنید پس مردی آمد و در میان کشته گان او را تفحص کرد، در همان موضع که ابراهیم گفته بود او را یافت و سرش را به نزد ابراهیم آورد، ابراهیم فرمود بدن او را در تمام آن شب می سوختند، و به دود آن مردود دیده امید خود را روشن می کردند، و به خاکستر آن بداختر زنگ از آئینه سینه های خود می زدودند، و به روغن بدن آن پلید چراغ امل و امید خود را تا صبح می افروختند چون - مهرا - غلام آن ملعون دید که به پیه بدن آقای او در آن شب چراغهای عیش خود را افروختند، سوگند یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد، زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست می داشت و نزد او مقرب بود. چون صبح شد، لشکر ابراهیم غنیمتهای لشکر مخالف را جمع کردند و متوجه کوفه گردیدند، یکی از غلامان ابن زیاد لز لشکرگاه گریخت و به شام رفت نزد عبدالملک بن مروان، چون عبدالملک او را دید گفت: چه خبر داری از ابن زیاد؟ گفت: چون لشکرها به جولان در آمدند مرا گفت: کوزه ای برای من بیاور، پس از آن آب بیاشامید و قدری از آن را در میان زره و بدن خود ریخت، و بقیه آب را بر ناصیه اسب خود پاشید و سورا شد و در دریای جنگ

غوطه خورد، دیگر او را ندیدم و گریختم و به سوی تو آمدم پس ابراهیم سر ابن زیاد را به سرهای سروران لشکر او نزد مختار فرستاد، آن سرها را در وقتی نزد او حصار کردند که او چاشت می خورد، پس خدا را حمد بسیار کرد و گفت: الحمدلله که سر این لعین را وقتی آوردند نزد من که چاشت می خوردم، زیرا که سر سید الشهدا را به نزد آن لعین در وقتی بردند که او چاشت می خورد. چون سرها را نزد مختار گذاشتند، مار سفیدی پیدا شد و در میان سرها می گردید تا به سر ابن زیاد رسید، پس در سوراخ بینی آن لعین داخل شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و باز در سوراخ گوش او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد چون مختار از چاشت خوردن فارغ شد، برخسات و کفش پوشید و ته کفش را مکرر بر روی آن لعین می زد و بر جبین پرکین آن لعین می مالید، پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت: این کفش را بشوی که به کافر نجسی مالیده ام. پس مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شر حبیل بن ذی الکلاع را با عبدالرحمن بن ابی عمره ثقفی و عبدالله بن شداد چشمی صایب بن مالک اشعری به نزد محمد بن حنفیه فرستاد، و عریضه ای به او نوشت که: اما بعد به درستی که فرستادم یاوران شیعیان او را بسوی دشمنان تو که طلب کنند خون برادر مظلوم شهید تو را، پس بیرون رفتند با نیت درست و با نهایت خشم و کین بر دشمنان دین مبین، و ایشان را ملاقات کردند نزدیک منزل نصیبین، و کشتند ایشان را به یاری رب العالمین، و لشکر ایشان را منهزم ساختند و در دریاها و بیابانها متفرق گردانیدند، و از پی آن مدبران رفتند، و هر جا که ایشان با یافتند به قتل آوردند و کینه های دلهای مومنان را پاک کردند و سینه های شیعیان را شاد گردانیدند، و اینک سرهای سرکرده های ایشان را به خدمت تو فرستادم. چون نامه و سرها را به نزد محمد بن حنفیه آوردند، در آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مکه تشریف داشتند، پس محمد سر ابن زیاد را به خدمت آن جناب چاشت تناول می نمود، پس فرمود: چون سر پدر مرا نزد ابن زیاد بردند، او چاشت زهر مار می کرد و سر پدر بزرگوار مرا نزد او گذاشته بود، من در آن وقت دعا کردم که: خداوندا مرا از دنیا بیرون مبر تا آنکه بنمائی به من سر آن ملعون را در وقتی که من چاشت خورم، پس شکر می کنم خداوندی را که دعای مرا مستجاب گردانید، پس فرمود آن سر را انداختند در بیرون. چون سر او را نزد عبدالله بن زبیر بردند، فرمود بر سر نیزه کنند و بگردانند، چون بر سر نیزه کردند، بادی وزید و آن سر را بر زمین افکند، ناگاه ماری پیدا شد و بر بینی آن علین چسبید، پس بار دیگر آن را بر نیزه کردند و باز باد آن را بر زمین انداخت و همان مار پیدا شد و بر بینی آن لعین چسبید، تا آنکه سه مرتبه چنین شد، چون این خبر را به ابن زبیر دادند گفت: سر این ملعون را در کوچه های مکه بیندازید. که مردم پامال کنند. پس مختار تفحص می کرد قاتلان آن حضرت را، و هر که را می یافت به قتل می رسانید، و جماعت بسیار به نزد او آمدند و از برای عمر بن سعد شفاعت کردند و امان از برای او طلبیدند، چون مختار مضطر شد گفت: او را امان دادم به شرط آنکه از کوفه بیرون نرود، و اگر بیرون رود خونش هدر باشد. روزی مردی نزد عمر آمد و گفت: من امروز از مختار شنیدم که سوگند یاد میکرد که مردی را بکشد، و گمان من آن است که مقصد او تو بودی، پس عمر از کوفه بیرون رفت بسوی موضعی در خارج کوفه که آن را حمام می گفتند و در آنجا پنهان شد، به او گفتند که: خطا کردی و از دست

مختار بیرون نمی توانی رفت ، چون مطلع می شود که از کوفه بیرون رفته می گوید: امان من شکسته شد، و تو را می کشد، پس آن ملعون در همان شب به خانه برگشت . راوی گوید: چون روز شد، بامداد رفتیم به خدمت مختار، چون نشستیم ، هیشم بن اسود آمد و نشست ، و بعد از او حفص پس عمر بن سعد آمد گفت : پدرم می گوید که چه شد امانی ه مرا دادی ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، مختار گفت که : بنشین ن و فرمود ابو عمره را بطلبید، پس دیدم که مرد کوتاهی آمد و سراپا غرق آهن گردیده بود، مختار حرفی درگوش او گفت و دو مرد دیگر را طلبید و همراه او کرد، بعد از اندک زمانی ابو عمره آمد و سر عمر را آورد، پس مختار به حفص گفت : این را می شناسی ؟ گفت : انالله و انالیه راجعون ، مختار گفت : ای ابو عمره این را نیز به پدرش ملحق گردان که در جهنم پدرش تنها نباشد، ابو عمره او را به قتل آورد، پس مختار گفت : عمر به عوض امام حسین ، و حفص به عوض علی بن الحسین ، و حاشا که خون اینها با خون آنها برابری تواندکرد. پس بعد از کشتن ابن زیاد و عمر بن سعد، سلطنت مختار قوی شد و روسای قبایل و وجوه عرب همه مطیع و ذلیل او شدند، پس گفت : بر من هیچ طعامی و شرابی گوارا نیست تا یکی از قاتلان حسین و اهل بیتت او بر روی زمین هستند، و من هیچ یک از آنها را بر روی زمین زنده نخواهم گذاشت و کسی نزد من شفاعت ایشان نکند، و تفحص کنید و مرا خبر دهید از هر که شریک بوده است در خون آن حضرت و خون اهل بیت او یا معاونت قاتلان او کرده است ، پس هرکه را می آوردند می گفتند که : این زا قاتلان آن حضرت است یا معاونت برقتل او کرده است ، البته او را به قتل می رسانید. پس خبر به او رسید که شمر بن ذی الجوشن شتری از شتران حضرت را به غنیمت برداشته بود، چون به کوفه رسید، آن شتر را نحر کرده بود و گوشت او را قسمت کرده بود، چون این خبر شنید گفت : تفحص کنید، و از این گوشت داخل هر خانه ای که شده باشد مرا خبر کنید، پس فرمود آن انه ها را خراب کردند و هر که از آن گرفته یا خورده بود به قتل آوردند پس عبدالله بن اسید جهنی و مالک بن هیشم کندی و حمل بن مالک محارب را به نزد او آوردند، گفت : ای دشمنان خدا کحاست حین بن علی ؟ گفتند: ما را به جبر به جنگ او بیرون بردند، گفت : ایا نتوانستید که بر او منت گذارید و شربت آبی به او برسانید؟ پس به مالک گفت که : تو بودی که کلاه آن امام مظلوم را برداشتی ؟ گفت : نه ، مختار گفت : بلی تو برداشتی ، پس فرمود که دستها و پاهای او را بریدند، و او به خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد، و آن دو ملعون دیگر را فرمود گردن زدند. پس قراد بن مالک و عمرو بن خالد و عبدالرحمن بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را نزد او حاضر کردند، پس گفت : ای کشندگان صالحان ! خدا از شما بیزار باد، عطرهاى آن حضرت را در میان خود قسمت کردید در روزی که نحس ترین روزها بود، پس فرمود ایشان را به بازار بردند و گردن زدند. پس معاذ بن هانی و ابو عمره را فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که سر مبارک آن حضرت را برای ابن زیاد برده بود، چون به خاه او رفتند، در بیت الخلا پنهان شده بود، در زیر سبیدی او را پیدا کردند و بیرون آوردند، و در اثنای راه مختار را دیدند که با لشکر خود می آید گفت : این لعین را برگردانید تا در خانه خودش به جاز یخودبرسانم ، پس اد به نزد در خانه او، و در آنجا او را به قتل رسانید و جسد پلیدش را به آتش سوخت

و برگشت . چون شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد، آن ملعون به سوی بادیه گریخت ، پس ابوعمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد، و با اصحاب او مقاتله بسیار کردند، آن ملعون خود نیز جنگ بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحت مانده شد، او را گرفتند و به خدمت مختار آوردند مختار فرمود روغنی را جوشانیدند و آن ملعون را در میان روغن افکندند، تا آنکه همه بدن پلیدش مضمحل شد. به روایت دیگر: ابو عمیره او را کشت ، و سرش را برای مختار فرستاد . بس پیوسته مختار در طلب قاتلان آن حضرت بود، و هر که را می یافت می کشت و هر که می گریخت خانه او را خراب می کرد، و ندا می کرد که : هر غلامی که آقای خود را بکشد که از قاتلان آن شرت باشد و سر او را به نزد من بیاورد، من آن غلام را آزاد می کنم و جایزه میبخشم، پس بسیاری از غلامان آقاهای خود را کشتند و سرهای ایشان را به خدمت او آوردند. شیخ ابو جعفر بن نما در کتاب - عمل الثار - روایت کرده است که چون مختار در کار خود مستقل گردید، به تفحص قاتلان امام حسین علیه السلام در آمدن و اول طلب کرد آن جماعی را که اراده کرده بودند که اسب بر بدن مبارک آن حضرت و اصحاب او بتازند، فرمود که ایشان را بر رو خوابانیدند و دستها و پای ایشان را به میخهای آهن بر زمین دوختند، و سواران بر بدنهای ایشان اسب تاختند تا پاره پاره شدند و پاره های ایشان را به آتش سوختند، پس دوکس را آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب ، فرمود: که ایشان را گردن زدند و جسد پلید ایشان را به آتش سوختند، پس مالک بن بشیر را آوردند و فرمود که در میان بازار گردن زدند. و ابو عمیره از با جماعتی فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاصره کردند، و زن او از شیعیان اهل بیت بود از خانه بیرون آمد و به ظاره گفت که نمی دانم که او در کجاست ، و اشاره کرد به سوی بیت الخلاکه در آنجا پنهان شده است ن پس او را از آنجا بیرون آوردند و به آتش سوختند. و عبدالله بن کامل را فرستاد به سوی حکم بن طفیل که تیری به سوی عباس افکنده بود و جامه های عباس را کنده بود ن او را گرفت و تیر باران کرد و عبدالله بن ناجیه را به طلب منقذ بن مره عبدی که قاتل علی بن الحسین علیه السلام بود فرستاد، و آن ملعون نیزه در کف گرفته از خانه بیرون آمد، و نیزه بر عبدالله زد، و عبدالله برجست او را از اسب افکند، و نیزه بر دست چپ او زد و دستش را شل کرد، و او گریخت ، و بر او دست نیافتند و زید بن رقاد را طلبید و فرمود که او را سنگباران کردند و به آتش سوختند. و سنان بن انس لعین از کوفه به بصره گریخت ، و مختار خانه او را خراب کرد و از بصره بیرون رفت به جانب قادسیه چون به نزدیک قادسیه رسید، جواسیس مختار، او را گرفتند و به نزد او آوردند، فرمود اول انگشتهای آن لعین را بردند، پس دستها و پاهای او را قطع کردند ن و روغن زیتی را فرمود به جوش آوردند و آن لعین را در میان روغن افکندند تا به جهنم واصل شد پس به طلب عمرو بن صبیح فرستاد، شب او را در خانه اش گرفتند، و فرمود سراپای او را به نیزه پاره پاره کردند و محمد بن اشعث گریخت به قصری که در حوالی قادسیه داشت ، چون مختار به طلب او فرستاد، او از راه دیگر قصر بیرون رفت و به مصعب بن زبیر ملحق شد، و مختار فرمود قصر و خانه او را خراب کردند و اموال او را غارت کردند و بجدل بن سلین را به نزد او آوردند، و گفتند که انگشت مبارک حضرتت را قطع کرده است و انگشتت حضرت را برداشته است ، مختار فرمود که دستها و

پاهای او را بریندند، و در خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد. و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود: چنانچه بعضی از بنی اسرائیل اطاعت خدا کردند، و ایشان را گرمی دشات، و بعضی معصیت خدا کردند، و ایشان را معذب گردانید، احوال شما نیز چنین خواهد بود؛ اصحاب آن حضرت گفتند: یا امیر المومنین عاصیان ما چه جاعت خواهند بود؟ فرمود: آنها یند که مامور ساخته اند ایشان را به تعظیم ما اهل بیت و رعایت حقوق ما، و ایشان مخالفت خواهند کرد و انکار حق ما خواهند نمود، و فرزندان اولاد رسول را که مأمور شده اند به اکرام و محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بلی البته واقع خواهد شد، و این دو فرزند بزرگوار من حسن و حسین را شهید خواهند کرد، حق تعالی عذابی بر ایشان وارد خواهد ساخت به شمشیر آنهایی که بر ایشان مسلط خواهد گردانید چنانچه بر بنی اسرائیل چنین عذابها مسلط گردانید گفتند: کیست آنکه بر ایشان مسلط خواهد شد یا امیر المؤمنین؟ فرمود: پسری است از قبیله بنی ثقیف که او را مختار بن ابی عبیده می گویند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: چون این خبر به حجاج رسید و به او گفتند: علی بن الحسین از جد خود امیر المؤمنین چنین روایتی می کند، حجاج گفت: بر ما معلوم نشده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را گفته باشد یا علی بن ابیطالب این را گفته باشد، علی بن الحسین کودکی اس و با طلی چند می گوید و اتباع خدا را فریب می دهد، مختار را بیاورید به نزد من تا دروغ او ظاهر گردانم. چون مختار را آوردند، نطع طلبید، و غلامان خود را گفت: شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید، چون ساعتی گذشت و شمشیر نیاوردند، گفت: چرا شمشیر نمی آورید؟ گفتند: شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست، پس مختار گفت: نمی توانی مرا کشت، و رسول خدا هرگز دروغ نگفته، اگر مرا بکشی، خدا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم، جلا بدو تا او را گردن بزند، چون جلا شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند، به سر در آمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد، پس جلا دیگرا طلبید چون متوجه قتل او شد، عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمیتوانی مرا کشت، به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان به شاپور ذی لاکتاف گفت در وقتی که شاپور عربان را می کشت و ایشان را مستاصل می کرد، حجاج گفت: بگو چه بوده است آن؟ مختار گفت: در وقتی که شاپور عربان را مستاصل می کرد نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بر سر راه شاپور آویختند، چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد گفت: بپرس، نزار گفت: به چه سبب اینقدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند؟ شاپور گفت: برای آن می کشم که در کتب دیده ام که مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را محمد می گویند، و دعوی پیغمبری خواهد کرد ن و ملک و پادشاه عجم بر دست او بر طرف خواهد شد، پس ایشان را می کشم که او به هم نرسد، نزار گفت: اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده ای، روا نباشد که بی گناه چند رابه گفته دروغگوئی به قتل رسانی، و اگر در کتب راستگویان دیده ای پس خدا حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او بیرون می آید و تو نمی توانی

که قضای خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی ، و اگر از خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی ، و اگر از جمیع عرب نماند مگر یک کس ، آن مرد از او به هم خواهد رسدی ، شاپور گفت : راست گفتمی ای نزار، یعنی : لاغر و حیف ، و به این سبب او را نزار گفتند، پس سخن او را پسندیده و دست از عرب برداشت . ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم ، یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی بعد از کشتن زنده خواهد کرد که آنچه مقدر کرده است به عمل آورم ، و گفته رسول خدا حق است و در آن شکی نیست . باز حجاج جلاد را گفت که : بزن گردن او را، مختار گفت که ، او نمی تواند، اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون چون جلاد خواست که او را گردن بزند، ناگاه یکی از خواص عبدالملک بن مروان از در درآمد فریاد زد که : دست از او بردارید، و نامه ای به حجاج داد که عبدالملک در آن نامه نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف ! کیوتر برای من نامه ای آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و می خواهی او را به قتل آوری ، به سبب آنکه روایتی از رسول خدا به تو رسیده که او را انصار بنی امیه را خواهد کشت ، چون نامه من به تو برسد، دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ولید عبدالملک است ، و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است ، و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغ بکشی ، و اگر راست است تکذیب قول رسول خدا نمی توان کرد. پس حجاج مختار را رها کرد، و مختار به هر که می رسید می گفت که : من خروج خواهم کرد، و بنی امیه را چنین خواهم کشت . چون این خبر به حجاج رسید، بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد، مختار گفت : تو نمی توانی مرا کشت ، و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملک بن مروان را کیوتر آورد، و در آن نامه نوشته بود که : ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه پسر ولید است ، و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت النصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند، پس حجاج او را رها کرد و گفت : اگر دیگر چنین سخنان از تو بشنوم که گفته ای تو را به قتل خواهم رسانید، باز فایده نکرد، و مختار آن قسم سخنان در میان مردم میگفت . چون حجاج به طلب او فرستاد، پنهان شد، و مدتی مخفی بود تا آنکه حجاج او را گرفت و باز اراده قتل او کرد، باز مقارن آن حال نامه عبدالملک رسید که : او را مکش ، پس حجاج او را حبس کرد و نامه ای به عبدالملک نوشت که : چگونه نهی می کنی از کشتن کسی که علانیه در میان مردم می گوید که سیصد و هشتاد و سه هزار کس از انصار بنی امیه را خواهم کشت ؟ عبدالملک در جواب نوشت که : تو جاهلی ، اگر آنچه او می گوید حق است پس البته او را تربیت خواهیم کرد تا بر ما مسلط گردد چنانچه فرعون را خدا موکل کرد بر تربیت موسی تا آنکه بر او مسلط گردید، و اگر این خبر دروغ است چرا در حق او رعایت کسی نکنیم که حق خدمت بر ما دارد، پس آخر مختار بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد. روزی حضرت علی بن الحسین (ع) خروج مختار را برای اصحاب خود ذکر می کرد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفت : یابن رسول الله ما را خبر نمی دهی که خروج آن چه وقت خواهد بود؟ فرمود: سه سال دیگر خواهد شد و سر عبیدالله بن

زیاد و شمر بن ذالجوشن را به نزد ما خواهند آورد در وقتی که ما چاشت می خوریم . چون رسید روز وعده که حضرت امام زین العابدین (ع) برای خروج مختار فرموده بود، اصحاب آن حضرت در خدمت او جمع شدند، و آن جناب طعامی برای ایشان حاضر کرد و فرمود: بخورید که امروز ستمکاران بنی امیه را به قتل می رسانند، گفتند: در کجا؟ حضرت فرمود: در فلان موضع ، مختار ایشان را به قتل می رساند، و زود باشد که دو سر از ایشان به نزد ما بیاورند، و آن سرها را در فلان روز برای ما خواهند آورد. چون روز شد و حضرت از تعقیب فارغ شد، اصحاب آن حضرت به نزد او رفتند، آن جناب طعامی برای ایشان طلبید، چون طعام حاضر شد، آن دو سر را آوردند، پس آن جناب به سجده درآمد و گفت : حمد می کنم خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا در این وقت سر قاتلان پدرم را به من نمود، و پیوسته نظر می کرد به سوی آن سرها و مبالغه بسیار می نمود در شکر حق تعالی چون مقرر بد که بعد از چاشت ن حضرت حلوائی برای میهمانان آن جناب می آوردند، در آن روز به سبب آنکه مشغول نظاره آن سرها گردیدند، حلوا نیاوردند، یکی از ندیمان آن مجلس گفت : یابن رسول الله امروز حلوا به ما نرسید، آن جناب فرمود: کدام حلوا شیرینتر است از نظر کردن به این سرها. شیخ کشی به سند معتبر از اصیغ بن نباته روایت کرده است که گفتت : روزی مختار را دیدم ک کودکی بود، و حضرت امیر المومنین علیه السلام او را در دامن خد نشانیده بود و دس بر سر او می کشید و می گفت که : یا کیس یا کیس ، یعنی : ای بزرگ و دانا ایضا به سند حسن روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دشنام مدهید مختار را که او کشت کشندگان ما را و طلب خون ما کرد و زنان بی شوهر ما را به شوهر داد؛ در وقت تنگدستی ، مال میان ما قسمت کرد. ایضا به سند معتبر از عبدالله بن شریک روایت کرده اند که گفت : در روز عید اضحی رفتیم به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام در منی ، و حضرت تکیه فرموده بود و حلاقی طلبیده بود که س ر مبارک خود را بتراشد، ون در خدمت آن جناب نشستیم مرد پیری از اهل کوفه داخل شد و دستت آن حضرت را گرفت که ببوسد، آن جناب مانع شد فرمود: تو کیستی ؟ گفت : منم حکم پسر مختار، حضرت او را طلبید و او را بسیار نزدیک خود نشانند، پس آن مرد گفت : میگویند که دروغگو بود، و هر چه بفرمائی من در حق او اعتقاد خواهیم کرد، حضرت فرمود: سبحان الله ! به خدا سوگند که پدرم مرا خبر داد که مهر مادر من از زری داده شد که مختار فرستاده بود، و او خانه های خراب شده ما را بنا کرد، و قاتلان ما را کشت ، و خونهای ما را طلب کرد، پس خد رحمتت کند او را، به خدا سوگند که خبر داد مرا پدرم که در خدمت فاطمه دختر امیر المومنین بودم که می گفت : خدا رحمت کند پدر تو را که هیچ حقی از حقوق ما را نزد احدی نگذاشت مگر آنکه طلب کرد آن را، و طلب خونهای ما کرد، و کشندگان ما را کشت . ایضا به سند معتبر از عمر پس علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت : چون سر عبیدالله بن زیادو عمر بن سعد را برای پدرم آوردند، به سجده درآمد و آمد و گفت : حمد می کنم خدا را که طلب کرد خون مرا از دشمنان من ، و خدا مختار را جزای خیر دهد. ایضا به سند معبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ زنی از بنی هشام موی سر خود را شانه نکرد و خضاب نکرد، ایضا از عمر بن علی بن الحسین روایت کرده است که اول مختار برای پدرم بیست هزار درهم فرستاد، پدرم قبول کرد، و خانه

عقیل بن ابیطالب را و خانه های دیگر از بنی هاشم که بنی امیه خراب کرده بودند پدرم به آن زر ساخت ، چون مختار آن مذهب باطل را اختیار کرد، بعد از آن چهل هزار دینار برای پدرم فرستاد، پدرم از او قبول نکرد و رد کرد. ایضا به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که مختار نامه ای به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نوشت و با هدیه ای چند از عراق به خدمت ان جناب فرستاد، چون رسولان او به در خانه او رسیدند، رخصت طلبیدند که داخل شوند، حضرت فرستاد که : دور شوید که من هدیه دروغگویان را قبول نمی کنم و نامه ایشان را نمی خوانم ، پس آن رسولان عنوان را محو کردند و به جای او نوشتند که : این نامه ی است به سید مهدی محمد بن علی ، و آن نامه را بردند به سوی محمد بن حنفیه ، و او هدیه ها را قبول کرد، و نامه او را جواب نوشت . قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که انتقام بکشد برای دوستان خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد به دوستان خود، به تحقیق که انتقام کشید برای یحیی بن زکریا به بخت النصر که بدترین خلق خدا بود. ابن ادریس به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام بر صراط بگذرند، پس کسی از میان جهنم سه مرتبه ندا کند ایشان را که : به فریاد من برس یا رسول الله ، ان جناب جواب نگوید؛ پس سه مرتبه ندا کند: یا امیر المومنین به فریاد من برس ، آن حضرت جواب نگوید؛ پس سه مرتبه فریاد کند که : یا حسن به فریاد من برس ، آن جناب جواب نفرماید؛ پس سه مرتبه ندا کند که : یا حسین به فریاد من برس که من کشنده دشمنان توام ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام گوید که : حجت بر تو گرفت ، تو به فریاد او برس ، پس حضرت مانند عقابی که بجهد و جانوری را بر باید، او را از میان جهنم بیرون آورد. راوی گفت : این که خواهد بود فدای تو گردم ؟ حضرت فرمود: مختار، راوی گفت : چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت فرمود: اگر دل او را می شکافتند، هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می شد، به حق آن خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است سوگند یاد می کنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل محبت ایشان باشد، هر آینه حق تعالی ایشان را بر رو در آتش اندازد. در بعضی از کتب معتبر روایت کرده اند که مختار برای امام زین العابدین علیه السلام صد هزار درهم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که زین العابدین علیه السلام صد هزار درهم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که آن را قبول کند، و ترسید از مختار که رد کند و از او متضرر گردد، پس آن حضرت آن مال را در خانه ضبط کرد چون مختار کشته شد، حقیقت حال را به عبدالمک نوشت که : آن مال تعلق به تو دارد و بر تو گوارا است ، و آن جناب مختار را لعنت کرد و می فرمود: دروغ می بندد بر خدا و بر ما، مختار دعوی می کرد که وحی خدا بر او نازل می شود. مؤلف گوید که : احادیث در باب مختار مختلف وارد شده است چنانچه دانستی ، و در میان علماء امامیه در باب او اختلافی هست ن جمعی او را خوب می دانند و می گویند که : امام زین العابدین علیه السلام به خروج کردن

او راضی بود و به حسب ظاهر از ترس مخالفان تبراً از او می نمود و اظهار عدم رضا می فرمود، و مختار برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام خروج کرد و دعوی امامت و خلافت برای خود و دیگری نمیکرد، و بعضی از علما را اعتقاد آن است که غرض او ریاست و پادشاهی بود، و این امر را وسیله آن کرده بود، و اولاً به حضرت امام زین العابدین علیه السلام متوسل شد، چون حضرت از جانب حق تعالی مامور نبود به خروج و نیت فاسد او را می دانست، اجابت او ننموده، پس او به محمد بن حنفیه متوسل شد و مردم را به سوی او دعوت می کرد و او را مهدی قرار داده بود، و مذهب کیسانیه از او در میان مردم پیدا شد، و محمد بن حنفیه را امام آخر می دانند و می گویند که: زنده است و غایب شده، و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و الحمدلله که اهل ان مذهب منقرض شده اند و کسی از ایشان نمانده است، و ایشان را به این سبب کیسانی می گویند که از اصحاب مختارند و مختار را کیسان می گفتند برای آنکه امیر المومنین علیه السلام موافق روایات ایشان او را به کیس خطاب کرد، یا به اعتبار آنکه سر کرده لشکر او و مدبر امور او ابو عمره بود که کیسان نام داشت. و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود، نیت صحیحی نداشته است، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است، امید نجات درباره او هست، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد.

..

Professional Technological Services